شربت مالش مر روغن خشخاش مر کاکل روغن

عرق کاسنی عرق شاهتره شربت عناب انجبار

(۱)

شربت ترنج نافعلے دار چینی کلدو زبان گاو زبان بستان افروز

۵۵ ۱۲۱۲ ۱۲۱۲

بادام

۱۲۱۲

آدم حاملی هو اماثیر موت

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمد عبده ورسوله

اداء

سکون

موسیقی

نام نسخه سوجاک

پوست شاخ نخود ... خراشیده ... فتیله سازند و چراغ ...

(2)

... چشم ...

... گی ... نوار

... سفید ... فلفل ... تولد ... ماشه

... تیز کنند

نسخه ... سیر خوانی

... ماسه ... تولد

... بسوخت ... تولد

... تولد

نسخه حبّ ... نفعی

برگ ... فلفل سیاه ... گل ...

... عدد ... ۲۸ ...

اول برگ و فلفل سائیده ... بمقدار یکپاو

نموده اول روز ... یکماشه همراهش خورد

و ... روز ... روز هفتم ... ماشه

خورده باشد غذا کچری دال ... نماید

و وقت ... بخور سازد ...

... ده روز حب سازند ...

خار خارشت ... ملح ... بیخ شاخ ... بیخ ...

... ۱۱ ... ۱۹ ... ۱۰

بسفایج بیخ جوز گاوزبان هلیله مغاث سنا مکی سقمونیا ربیع خطائی ملاب تربد
۶ ماشه ۷ ماشه ۶ ماشه ۵ عدد ۶ ماشه تولہ ۶ ماشه تولہ

شراق شربت بنفشه یا گل قند

نسخه

زوفا	بادیان	انجیر زرد	سکاعی	اصل السوس	عناب
۶ ماشه	۹ ماشه	۷ عدد	۷ ماشه	۶ ماشه	۵ عدد

گل سرخ	انیسون	بنفشه	مویز یعنی منقه
			۲۰ عدد

این ادویه را در آب بلنیم آثار بجوشانند تا نصف بماند
بنوشند هفت روز بعد مسهل دهند و نسخه جز ادویه این است

تخم	برگ تخم	سکاعی	شاهتره	برمی یعنی سند
۵ آثار	۱۵ آثار	۱۵ آثار	۲ آثار	۱۵ آثار

گودی بوتی ۱۵ آثار شاهتره ۱۵ آثار این ادویه را در آب ترسانند
سه روز بعده عرق کشند قدر بیست آثار خورد آب نیم آثار
روز تا چهل روز بنوشند پرهیز نمایند غذا ... نخورد
... مجرب است

برا اسهال ۲۲ ۳

(4)

سفوف بلیله سیاه ۳ ماشه سونف مقشر ۳ ماشه آمله ۳ ماشه انار دانه ۳ ماشه الائچی خرد ۳ ماشه اصل طباشیر ۳ ماشه بلکر ۳ ماشه

نشستن چیز در روغن جدا جدا بریان کرده سوخته نشوند

با شیر علیحده باریک ساز ... کوفته بیخته بجهاشه

دو وقت با آب بخورند

... [illegible] ... مانند ... ...

عظیم از ... و ... ...

تخم خیار تخم خربوزہ خارخسک زیرہ سفید ...

۶ ماشہ ۴ تولہ ۴ ماشہ ۶ ماشہ

تولہ تولہ

نسخہ بادام

اسہال

خطمی بہیدانہ تخم عرق بادیان لعاب مغز فلوس ۳

۱ تولہ ۴ تولہ

روغن بادام شکر تری

۶ ماشہ ۴ تولہ

نسخہ ذات الجنب

نسخہ بابونہ اکلیل الملک مید ... گل جون روغن کنجد

نسخہ سرسام

روغن بادام روغن کدو

مغز کدو ... مغز خیارین

۶ ماشہ ۲ تولہ

شربت انار لعاب

مغز تخم خیار ... سپغول ... عرق ... لعاب بہدانہ

۴ تولہ ۴ تولہ ۴ تولہ

اسپغول ثمر اسندل طباشیر تری گوکنار دو وقت درکار آرند نسخہ درد

تولہ ۲ تولہ ۲ تولہ ۲ تولہ ۳ ماشہ

کشتہ سفید رسوت

۳ تولہ ۲ تولہ

عرق روغن زرد

اسگندہ دارچینی ... موبیان مصطگی سنا

۴ ماشہ ۳ ماشہ ۳ ماشہ ۴ ماشہ ۲ تولہ

قرنفل ... سنبل مصری عسل

تولہ تولہ

یا فتاح

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

الحمد لله الذی هدانا الی الصراط المستقیم والصلوة والسلام
علی رسوله محمد الذی وصف بانک لعلی خلق عظیم وعلی آله
واصحابه الذی خصوصا بلطف العمیم اما بعد احقر العباد محمد اکرم
ابن حاجی میر محمد مقیم معروض میدارد که ترکیبی چند که از اهل تجربه اصغا
میشد و بر قطعات قرطاس می نگاشت و این همه مختلط
افتاده بود استخراج آن عند الحاجت ملال و کلال می آورد بنا بر
علیه بخاطر رسید که هر کدام را که بمرض مخصوص است یکجا منتظم
سازد بلا تصدیعه عند الحاجت کافی مهمات تواند شد بعون الودود
لیس فی الدار غیره موجود این رساله مختصر مشتمل بر مقدمه
و فصول و ابواب نمایه در ذکر فایده ترتیب خوردن هلیله باعتبار
فصول در ماه جیته و اسار با مویز باید خورد و در ماه ساون و بهادون
با نمک سنگ و در کنوار و کاتک با نبات و در اگهن و پوس با زنجبیل
و در ماگه و پهاگن با دار فلفل و در چیت و بیساکه با شهد اما نبات
و مویز و زنجبیل و شهد هم چند هلیله باید و نمک بقدر مره و فلفل [illegible]

کافی است مصرکه بدین ترتیب هلیله بخورند و نفع بسیار مشاهده نماید لیکن
مداومت نباید کرد که مداومت آن ضعف معده می‌آرد و فصد

در اسامی ماههای سال بزبان عربی و فارسی و هندی حمل فروردی
چیتک و بیساکه ثور اردی بهشت بیساکه و جیته جوزا خورداد جیته و اسار
سرطان تیر ساون اسد مرداد سنک و بهادون سنبله شهریور
کنوار و اسوج میزان مهر کاتک عقرب آبان اگهن
و مگهر قوس آذر پوه جدی دی ماگه دلو بهمن کنبه و پهاگن
حوت اسفندارمذ و چیت اندر صاف کردن و کشتن فلزات
یعنی دهات اما طریق صاف کردن آنست که نخستین بگیرند روغن کنجد
گرم کنند و دهات را گداخته یا گرم کرده دران اندازند بار بار تا سه بار و بدستور
در جغرات و بدستور در بول ماده گاو نا زائیده پس در آنکامه که آنرا
کانجی گویند پس در طبیخ کلتهی که از دانه الیست مشهور در هر یک ازین سه
کرت غوطه دهند و باید که این مائیات در میان گلی باشد که بر آتش باشد
پس آنچه گداختنی باشد چون قلعی و شیشه باید که آن را گدازند و بر ظرفی
دران که دران مائعات باشد سر پوشی گلی نهند و در وسط

گدار

سوراخ کند پس آن دهات کداخته را بر آن سر پوش
اندازند تا از راه سوراخ آن بدون ظرف در چکد منفعت این
تجربه آنست که چیزی از این دهات بر نجهد و یا اشعور آید و الا احتیاج
نیست مقصود سوراخ کردن دهات بست دران مایعات به طریق
که باشند اما آنچه گداختنی بست چون فولاد و مس و غیره باید که قسم
اول آن بسته باشند و صفایح رقیقه یعنی تیز نازک کنانند و آتش
سرخ کرده به ترتیب مذکور در میان مایعات سرد کنند گفته
کشتن دهات آنست که نخستین دهات را صاف نمایند چنانچه
گفته شد پس در میان نمک یا تمر هندی یا دوری که گیاهی مشهور است
آن دهات را نهند چنانچه متعارف است پس بالای آن دهات بچینند
دانه حقیری که مقدار سه درع باشد نهند و نه بالای آن پارچه رستنی ببندند
و آتش دهند تا چهار پاس بعد از آن که سرد شود خاکستر به
آهسته آهسته اندازند قلعی را که شگفته باشد بستانند و جمله دهات را
همچنان سوزند ... دو دام سیماب برابر سه چهار کری در پارچه
صاف کنند پس در شیره لیمو در ظرف گلی با انگشت ... بند
سیماب دانه دانه شود و ریختا جمکند بلاف بگیرند و که واز آن ... برسیمای

برنهند و هفت بار این فسون بران سیماب خوانده طرفش

ریزند اولی مثلی چغوری باشد چون پیدا باشد ده ایلچی اکاسی باشد چون

شکل او ریاتی سجز باشد چون رکسی باشد کرت سفتی باشد چون

واحتی خرسنگ باشد هفت دانه را جارام [illegible] که هر هفت کار با

باشد چون چغوتی تومیرا باشد تا چغوتی پس دهن آن را بند کنند

تا سیماب برنخیزد بعده آن را در هکرفته کرده گرد او دگل حکمت گیرند

تا از ظرف خالی نباشد چون به آفتاب خشک شود در دیگ گلی

نهند و سرپوش داده گرد آن بگل حکمت محکم کرده در حفیره گور در گرد

آتش با چند پشتی پر کرده نهند تا استخوانها از آن خاکستر گردند

این در پنج روز یک هفته می‌شود و اگر آتش کم شود دیگر افروزند

تا آنکه همه گوشت و پوست و استخوان سوخته خاکستر گردد دیگ را از تنور

برآورده و گل دور کرده خاکستر بود در جایی محفوظ نگاه دارند مس

گداخته قدری ازین خاکستر اکسیر بروی ریزند طلا گردد و بر قلعی نیز

اندازند شاید نقره شود گوگرد گندهک را در ظرف گلی شیر اندازند

و بر آتش بپزند تا [illegible] بندند و یا [illegible] پارچه گنده یک نهند و کاه کرده

و پس توقف در آن مقدار مو انگشت [illegible] کشند آنگاه یا گل [illegible]

تا به آتش نهند و بالا تا به انگشت افروزند که آن ساعت دارند تمام کنند که
کم نشده و ظرف شیر کبیر افتاده به مرتبه اکثر هفت مرتبه این را
کنند که معمول گویند بدون صاف کردن بعمل نیارند
مجربست تجهیز اشتها آوردن مدت چندان از سابق و در باره مجربات
شنگرف قسم اول که پیش پاک گویند دو توله را یک تکه
بگیرند و پس سفید که عبارتست از حصر بالی است یا در شیر
و بار یک سازند و زمین کنند گویند آتش گرفته بپش مسحوق
از این سرشند و شنگرف در وسط آن نهاده غلوله بندند
پارچه سفت بران غلوله صاف پیچیده در و بند و زند پس بیارند
روغن معصفر که هندی کرد گویند موازنه سیر و در دیگ مسین
نهند و غلوله در آن اندازند و سر پوش بران محکم کرده سنگی
بر سر بالای سر پوش بگذارند و زیر آن آتش دهند تا یکپاس
بعد آتش تند شجار بر آمدن بگذارند شور عظیم از دیگ خواهد
بر آمد و سر واپس نکنند بعد چهار پاس فرود آورده تمام روغن
بسته میماند قطعه شنگرف از آن بر آرند قدر یک برنج از این

شنگرف همراه این خائیده بخورد اشتهای عظیم آرد و دفع قبض
کند و بی آفت است در باه اثر قوی دارد و بدن را فربه سازد
و دیر قوت کند اگر یک هفته خورند یکسال قوت میماند و روغن غلیظ
که مانند چوبه میشود آن برای اعراض فرمه مجرب است قدر سیب
با بایان بخور را معقد نباید سیماب از شنگرف شنگرف را با شیره
لیمون تا چهار پاس کهرل کنند بعده اگر شنگرف قلیل المقدار باشد
جهار درازوی سازند و در شیشه معمول حکمت انداخته مانند چوبه در کاسه
آب چکانند و اگر بسیار باشد آن شنگرف مسحوقه را مانند نان تنک ساخته
در تمنکه که عبارة از ظرف کلان گلی باشد بگذارند باید که زیر آن تمنکه را
بگل و سرگین لیپ ساخته باشند پس تمنکی دیگر بالای این تمنکه واژگونه
گذارند چنانچه دهن هر دو بهم پیوندد و پارچه از گل و غیر آن که مخصوص بگل حکمت
آلوده کرد اگرد این تمنکه بگیرند و خشک کنند همچنان هفت لیپ ازو کرده
دهان آن کنند بعده آن تمنکه را بر دیگدان نهند تا چهار پاس آتش
در زیر بی پاس سوزند چنانچه برای طعام سوزند و درین هنگام باید
که آن تمنکه را بالاتر دارند و این چنان باشد که پارچه تر کرده

نموده بر دی گسترند تا خشک شود باز تر کنند منفعت این
آنست که سیماب حل شود بعد از چهار پاس فرود آرند
تا سرد شود و حلّ بکشایند آنچه بپوست تنکه بالا سیماب
چسپیده باشد و هم چه در تنکه زیرین ملتزق بود همه لبستانند و نگاه
برند سیماب از طلق که ابرک گویند بگیرند سبوئی خورد گلی
در آب تر کنند سبوئی را در دیک گلی نهند و بالائی دهن سبوئی
پارچه ببندند و بالای آن کونچه گسترند و بالائی برگ ابرک نهند
و بالای آن ابرک نیز برگ کونچه گذارند پس آن دیک را بر دیگدان
نهند و آتش کنند تمام سیماب اندرون سبوئی پر آب فرو خواهد
چکید تطهیری معمول الاطباء هند است و تلیین و نضج اورام
ابنایت سود مند است برنج مقدار چهار دام بکوبند چنانچه
مرائیه زمی سازند و در دیک شیر خبرات انداخته بپزند تا همچو
شیر برنج شود و اگر سجابت برنج باد خوار آمیزند همان
عمل نماید کشیدن لبان یعنی عود یکه بسوزند بکه بدل لبان
خلط کنند و بستانند دیک گلی و لبان در وسط کنند و آنها خیال باید

از قطعات لبان بگیرد که پیوسته باشد و بالا از نمود پس دهنش به

سرپوش گلی پوشند و با آرد یا گل مضبوط کنند بر دیگدان نهند زیر دیگ

چراغ بسوزند چنان باشد که یک پاو تیل دران کنند و فتیله چنان بود

که یک پاو تیل در تمام شب بسوزد و باقی نماند این دوز هر دیگچه چنان

دارند که در فتیله و دیگچه بمقدار دو و نیم انگشت مضموم فصل بود و تمام شب

نهاده دارند و صباح سرپوش بردارند تمام شب نهاده دارند تمام عود

متصاعد شده بر اطراف دیگچه و سرپوش خواهد چسپید

برگیرند و بدارند که برای سستی و کثرت عرق آبحیات موازنه یکماشه

با پان خوردن بشرطیکه سرما بود و سرد مزاج باشد

نیز مالند و هر که گرم مزاج بود او را خوردن نشاید بلکه مالش کافیست

ایضا طریق دیگر آنست که بطریق مذکور لبان در دیگ نهند و بر

دیگ تهالی کانسی نهند یعنی ظرف که کناره دار باشد و اندرون

تهالی آب اندازند و گرد اگر دهن دیگچه بآرد ماش برگیرند و زیر

آتش نرم کنند تا یکپاس پس آنچه چکیده باشد زیر تهالی جمع

بکنند مجربست بعمل در آرند سستی قضیب نیز مالیدن و بعد او

آن دور شود و باد آرد ... بعد از آن پاره پاره بقدر کاغذ باشد در آب تر کند
یک ساعت پس پوست از وی جدا سازند و مغز را خشک نمایند و
بگیرند دیگ گلی و در وسط حقیقی آن سوراخ کند از بهر دسته دیگر
دیگر در زیر آن دیگ سوراخ را به پوست نمایند بطریقی که سوراخ
پتال خوب بسته پس مغزها را در دیگ اندازند و سر بگیرند و تمامی دیگ را
لیپ داده خشک دارند و سه لیپ کنند یکی بعد خشک شدن
دیگر چون خشک شوند چقری مربع قدر نیم گز اندر زمین کنند و در
آن چقر کلان در وسط حقیقی وی چقری دیگر مقدار آن سبوچه
خورد کنند و دیگ مذکور راست بکنند و در این چقر خورد پیاله نهند آب
رسانیده و آن دیگ را در چقر اندازند چنانچه سبوی خورد
در چقر خورد باشد در پیاله پر آب و دیگ در چقر کلان بعده در زوایای
دیگر از چهار طرف پر سازند تا تمام چقر پر شود و آتش دهند
چون سرد شود دیگ بر دارند و سبوی زیرین را با احتیاط
جدا کنند تمام روغن در این سبوی خورد جمع خواهد شد تا نهند
بر ترتیب کنند چنانکه گذشته ... که هیچ کاغذ ...

شود بایند پوست درخت انگول خشک سازند وایضاً
بیخ درخت مذکور را از زمین بردارند و از میان کالاک نگاه دارند
و قدری از پوست خشک ریزه مدور اندازند و بالای آن فلوس مس
یا ورق مس برکنند و بالای آن دیگر پوست مذکور را بنهند حمله بعد
گل حکمت گرفته بآتش پتک بر کچینه دهند تمام مس شکفته
خواهد شد بگیرند برای هر مرض بانو بآتش دهند باید دانست که
انگول درخت کلان است و دو قسم بود یکی تنها انگول
با خار دار که اینجا یه مقصود همین است دوم بیخار است
وآن بیکار است و تحقیق باید که مس را صاف کنند و شست و شو
اما بهتر آنست که مس را گدازند و سه مرتبه در روغن و تیل سرد
نمایند و از انکه زود نمیگدازد قدری سم الفار و پاره آبگینه اندازند
تا زود گداخته شود بعد ازین سیماب بگیرند روغن سه مرتبه
و سیماب همچند آن هر دو را ساعتی باهم حل کنند و در بوته
گلی اندازند بعده بگیرند بوته آهنی وآن را از نمک ... پر سازند
و در میان این نمک آن بوته گلی نهند پس ... بوته

آهنی بالا آن بوته آهنی نهند و بنا پیکم سرپوشش هم
از نمک ساییده پر بود یعنی ته و بالا آن بوته گلی که در بوته آهنی است
همه نمک باشد نشیب پایش آتش زیر و یک دهند بعمل آرند
نیز سه تکه بید از یخ و برگ گرفته در شیشه کنند و آن شیشه را
مهر لیپ خوب دهند و بطریق مدل خشتر روغن او بستانند
سوختن فندان فتیل فندان فتیل را سوهان زنند
و براده وی بستانند در سبوی گلی اندازند و سبو را از گل حکمت
گیرند گرت پس در حقه مدور که یک گز باشد و در عمق آن
هم یک گز بود با چلد شتی بسوزند چنانچه مشهور است
ششم پس بگیرند شنگرف یک تولچه که یک قطعه باشد و بیارند
خربال الحیق یک تولچه پس بکاشته خربال در شیره لیمون کهرل کنند
و بر قطعه شنگرف بمالند و در آفتاب دارند تا خشک شود
پس بگیرند بیضه کرکات یعنی ماکیان سیاه و سر وی بیضه
اندکی ببرند و سپیدی از وی دور سازند و زرده در وی ان نهاده
دارند پس آن شنگرف چهر رنگ در این بیضه اندازند و کهری

بگردانند تا بزردی وی آلوده شود و یک پیه بیضه دیگر و آن را خایه

کرده سرپوشش نهند بر این بیضه سرپوشند و اگر بیضه دو یکی

اندک کافت باشد زردی آن در این صمغ طلا سازند و مقدار

بیضه پارچه گرفته بگل آلوده کرده بر بیضه پیچند و خشک گشت همچنان

پیپ کنند پس سه عدد و یا چند خشتی آورند و خرد و شکسته

همه قطعها یا چند خشتی یکجا داشته بیضه اندر وی نهاله آتش می‌نهند

و پس از چهار گهری بیرون آرند باز یک ماشه هرتال در آب بمویه

سائیده بر شنگرف طلا نمایند و بدستور گذشته آتش نهند

همچنان کنند تا دوازده ماشه هرتال در دوازده پته خرج شود

من بعد ذلک بدون آن استعمال هرتال شنگرف را

در بیضه بطریق معهود هم پته دهند تا یکصد و یکبار نهاله آتش داده

شود جهت منه از طرح فی القمر الذائب تجعله الشمس جا

وا رود ازین کار آتش و اول بوی سوختن زرد نیا بیضه

همچو کباب می‌آید و تا دام که آن بوی فرو نشود بیضه از آتش

[illegible] بیضه را با مکث خیال باشند که بیضه بر زمین

باشد یعنی در بیضه و زمین با چلک نبود زیرا که شنگرف ثقیل است
بته نی نشیند و اگر در زیر بیضه هم آتش باشد خوف است که
شنگرف سوخته گردد حاصل آنکه اگر در زیر بیضه آتش نباشد
بهتر است از گرد و اطراف و بالا آتش درگیرد از میان سه عدد
باچلک دو سه عدد بیضه آتش خالی نباشد طریق خوردن سیماب
که در تشکم نماند و نقصش ظاهر است سیماب هر قدر که خواهند خورد
در کاغذ یا در برگ پان و این افسون سه بار خوانند و بر آن
بدمند هر بار اول و آخر درود ختم کنند پس آن را فرو برند و قبل
از خوردن آن نخستین باید برنج پخته و خیرات تناول نمایند
با روغن و بی روغن و متصل وی سیماب خورند بطریقی که گفته شد
و بعد از خوردن سیماب اندکی دهن بسته مانند و تکلم نکنند تا سیماب
از درون فرو نشیند و در روز سیم در میان بدنشان سیماب را نخورده
باشند تا بولی که گفته شده در هفت روز نفع پدید آید و هر قدر
مدت که خواهند بکار برد مختار است اول از سیم توله شروع نماید پس چنین
بطبع موافق آید هر روز خواهد آهسته آهسته زیاده [illegible] در ایام [illegible] ماه خورد

نه درد کرما کسی که ببرد و مرطوب بود از این منتفع شود
و محرور را سخت زیان دارد و آفات آرد خوردن را نشاید
و بدانکه تا سه روز این سیماب در شکم میماند روز سیوم
در غایت بر می آید و باید که سیماب قسم اول و منقی باشد
و در ایام خوردن سیماب شکر و روغن بسیار خورد تا مضرت
نتواند رسانید و لذت نبرد و باید انکه از احتراز لازم دارد افسون
اینست رانو براجنی سانون نها یواد ست بتی بیون مارا چیر کیا
نه بیری با نه کهری یا نه هوتی الله محمد الرسول الله آدم صفی الله چیان کریا
چهان رکهی تهان رهی بحق لا اله الا الله محمد الرسول ؛ نمک ترب
و جو جو و هر نباتی که را باشد و خشک کند و بسوزند و خاکستر را
بگیرند پارچه لک و سفت بر چهار چوب بندند چنانچه مشهور است
و آن خاکستر در آن پارچه اندازند و آب بر آن خاکستر ریزند
و تحت آن ظرفی نهاده دارند تا هر آب که چکیده در آن گرد آید
چون آب تمام چکید بار دیگر همان را در خاکستر اندازند فرو چکانند
همچنان سه کنند همچنان تا یک پاس در خاکستر مزه و تیزی نماند و آب

مذکور که مسمی است به تیزآب در ظرف مسمی قلعی دار بجوشانند
تا آب بسوزد و نمک آن بسته ماند یکبیز ندد بکار ببرند و باید که است
که هر چیز که کهار خوانند برآورد و ن طریقش همین است و هر کهار برای
هر مرض که مفید هست در فصل آن مرض اسم کهار نوشته شد
بدانکه چون آب جلیبه باز معاودت کند باید که آن را در آفتابه لوله
دراز داخته با لوله از مسافت معتدل تقطیل کند بر خاکستر نه یکبار کی فرود
فتیمیزاند ترکیب سرب در خاکستر درست ارجون و خاکستر را نسبه
سنج مساوی بستانند و قدری از آن با شیره کنوار با چیدا یاس
کهرل کند پس صفایح تنک که از سرب ساخته باشند طلا نمایند
هر دو جانب و آن صفایح یعنی پترها تو بتو نهاده در کاسه گلی دارند
و کاسه دیگران پوشیده آن لکل حکمت در گیرند و خشک کنند
و لک ماست دهند چون سرد شود برآرند و صفایح بستانند
و هر دو خاکستر که شیره کنوار یا چیارباس هی کهرل کرده باشند
ببرند و صفایح طلا کرده در کاسه نهاده بطریق مذکور آتش دهند
و همین طور کنند تا ده پت تمام شود یعنی هر بار برآورده ... باز
تازه که هیچ سابق نداشته باید مالید و آتش باید داد و لک پت

آنست که یک وجب بمقدار طول و عرض و عمق زمین را بکاوند
و کیفیت آنکه گرد گرد حفره سازند همگی ده بیست است یک لک بیست
و نه کنج بیست و در لک بیست صفایح سالم میباشد و از آن بعد میباید
و پس هر چه زیر شود و آن را نیز بر صفایح نهاده آتش میداده
باشند ایضا بوته نقره دو توله سیماب یک توله شیر و در نفت بر یک توله
سیماب را در این بوته نهند و بر آن شیر مذکور را اندازند و در زیر آن
بوته چراغ چهار فتیله دار بسوزند با روغن کنجد تا دو پاس بعد که بوته
برگشته با به آهنی باشند و چراغ چنین باشد که آتش تمام در زیر بوته
شود و فصل در جرم بوته و شعله فتیله سه انگشت معلوم باید
فتمیز(?) هذا قمر [illegible] طلق یعنی ابرک یکدام بیارند و دو تیزاب کنند و یکدام
قند سیاه و یکدام شوره قلمی دران افزایند و هم حل کنند
و اگر حاجت باشد چند قطره آب نیز اندازند پس این جمله را چهار حصه
کنند و بگیرند چهار عدد پاچه(?) خشتی مهر و احد را از میان کاواک زنند
بقدر مثا [illegible] و چهار حصه دوا را در این هر چهار عدد پاچه خشتی و هر چه
پایکی [illegible] صاف کرده نهند همچون سرپوشی بقدر یک دست عمق و دو یا
جبر(?) کنند دران حفره پاچه خشتی [illegible] بر تند و در وسط این پاچه ها آتش [illegible] پاچه

حقه بیضه سفید بنهند و آتش دهند تا چهار پاس چون سرد شود بیرون آرند و یک دام قند سیاه
و یک دام شوره و یک ربا جن ابرک خشم ساخته بطریقی که مذکور است آتش دهند همچنان تا سه
چهار پاس آتش دهند و هر بار قند و شوره مجلا آمیزند ابرک سفید شده خواهد ماند
خوراک دو سرخ برای هر مرض در هر چه مناسب او باشد بدهند [illegible]
باید که سیماب و گندهک آملسار هر دو را در ظرف آهنی انداخته تا سه
روز کهرل کنند [illegible] تا که آب نار سیده چهار دام هر تان یک دام
بسایند مثل سرمه پس چو به در ظرف اندازند و آب برو ریزند تا جوش
زنند چون میل بسبزی نماید و هنوز سر نشده باشد بلکه شیر گرم بود زیر تاله
دران آمیزند و بچوب حل نمایند و لیپ کنند و متخصص باشند هر گاه از
ناخن بگیرند ازان جا بر خیزد و فی الفور بشویند با آب گرم و بالائیش روغن
کنجد مالند و او دران دو نیم دام کیوکیجری و سه ماشه کافور چینی و کهور
سفیدی یکعدد و بیضه مرغ نیز آمیزند و بسیار جوش دهند بوره را خوشبو
کنند و بدانند که بوره تا ساعتی که بسازند بعمل ارند چون دیر مانده شود
اثر نکند   که شیر گاو گشنیز نند پچهماک دران آویزند
و بسیار جوش دهند شیر را بر تابند وزن ده درم بلکه آرند
[illegible] مغز جمال گوته را بگیرند و در پارچه بسته بند
بیاویزند سبو چه گلی و سرگین گاو دران انداز [illegible] بپزند تا بپتی
بپقلاند بید

... شته باشند آب ... ابرا ازند و آن پارچه بسته را در بن ... ج
... ازند و زیر آن بگذرد و ساعت آتش کند و برآرند و سر بسته بدارند
و دوا را و بیه آمیز [illegible] گرم است اشتهای طعام آرد و تحلیل دهد
اگر با افشره عرق خورند قطع بلغم نماید اگر با عرق بید مشک خورند
غلبه حرارت صفرا را تسکین دهد و قوت معده کند و لثه را محکم سازد
بهق و برص را با آتش دور کند و اگر [illegible] با دارچینی یا جوزبوا درین عرق ترکند
در [illegible] بکار برند قوت باه [illegible] زایل کند و جمیع امراض بلغمی و خونی و فالج و تشنج و درد
و لقوه را مفید از کتاب حکیم محمد صالح [illegible] مرحوم شد [illegible] اگر بر دندان [illegible] دور کند
قدری ازین عرق [illegible] فی الفور درد ساکن شود اما احتیاط کند که [illegible] نرسد چه [illegible] آن
[illegible] و برای جرب و خارش با روغن آمیخته و بر [illegible] آن مالش [illegible] مفید است
[illegible] باید که بوقت صبح کنند اول آهسته آهسته استعمال نمایند و [illegible] از پانزده [illegible]
روزی که باد و باران باشد موقوف کنند نفعش آنست که امراض که از [illegible] باشد [illegible]
[illegible] محرور [illegible] استعمال کنند [illegible] مناسبت از جهت مقاومت کردن
سردی آب [illegible] گرمی معده [illegible] اما [illegible] اگر ضرورت [illegible]
آن [illegible] کنند [illegible] نافع [illegible]
[illegible] استعمال کنند [illegible] طعام آرد [illegible] مفید [illegible]
[illegible] تا [illegible]
[illegible]

و کلکت خفیفی زرده پان جیبه و یکی همراه کرده شب بلغمی مزاج لعاب تنبول و صفراوی لعاب

بهیدانه استعمال نمایند و بنویسند طلا آرد و هوا [illegible] یا اوراق [illegible] طرح [illegible] چون گرم و

محرق است امراض بلغمی را شب [illegible] غشی و نسیان و زکام بلغمی و امثال آن مفید بود

که عقیم [illegible] امراض بلغمی [illegible] دارد [illegible] در [illegible]

در بوته نهاده بر آتش گرم کنند و بعده گرم شدن اگر توله طلای کشته باشد یک حب

سر اندازند طلا زنده شود [illegible] که بشارت اندازند

و [illegible] که باشد [illegible] و نوشادر [illegible] در خاکستر [illegible] وغیره اندازند که گلوله شود و پس

در بوته آهنی [illegible] بر آتش گرم سازند تا زنده شود خاکستر قلعی را در بوته آهنی

انداخته قدر ماشه [illegible] نوشادر اندازند و بر آتش نهند تا زنده شود

و تمام [illegible] که در روغن زرد [illegible] میشود ساختن

بوته اول بوته [illegible] گل کلال نیم سیر [illegible] یکدام [illegible] دو دام [illegible] موی

[illegible] تنبول [illegible] پوست [illegible] خام پوست [illegible]

بوته [illegible] گل کلال [illegible] انگشت [illegible] موی [illegible]

[illegible] در حبست [illegible]

[illegible] سفید [illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible] باشند [illegible]

که از خوردن [illegible] باشد [illegible] قسم اول که

رود و آب را هم حل شود یک سیر شیر بادام و حب از حشیش بدل گرم کرده افیون را حل کنند

و بعد با پارچه صاف کنند و قوام بیاید چنانکه قوام رسد زعفران و یا روغن بادام با یک سیر گرم

حل کنند تا همه روغن جذب شود بعده زعفران یک دانگ و قاقله دو مثقال [illegible] داخل سازند

بعده مقدار [illegible] بسته و از هر دو اگر بجائی بود عنبر اشهب آمیزند بعد [illegible] باید که

آنرا در آب [illegible] کند در ده دوازده روز تمام شود پس قرص ساخته در ظرف [illegible] و بسر پوش

پوشیده [illegible] در زیر زمین دفن کنند روز [illegible] آنرا برآورده [illegible] بنفع [illegible]

باشد [illegible] که سبزی یا [illegible] سفید [illegible] سبز را در ظرفی [illegible] که مثل

غربال باشد [illegible] زیرا که [illegible] که بر او [illegible] بکنار آن [illegible]

و [illegible] باشند تا بکنار آن [illegible] اجزائی [illegible] سفید [illegible] شود

[illegible] سبز [illegible] لبان [illegible] سفید [illegible] صندل سفید

سائیده [illegible] کوفته [illegible] سفید [illegible] بجهت [illegible]

در خالص آن بخورند [illegible] سازند چنانچه [illegible] از روی عادت [illegible]

چون [illegible] شود [illegible] رساند [illegible] احتیاط [illegible] باشد

باشند [illegible] عادت کنند [illegible] آن کم کنند [illegible] عادت

رسیده باشد [illegible] استعمال این [illegible] جمیع امراض بارده

[illegible] طعام [illegible] دو سال

[illegible] طعام [illegible]

[illegible]

و از قدر ناشتا و بعد شروع کند تا در هفته بهمین قدر هر روز ناشتا فرو برند و بعد از آن هر هفته
یک عدد بر آن اضافه کند تا چنان شود که در مدت دو سال به پنجاه عدد رسد و این قدر زیاده ننمایند
و در زمستان ... تدبیر مخصوص است و بعضی احتیاط در این باب بسیار کرده مصلحت
هر ایران محقق کرده نیم‌پخت ابتدا از یک عدد کند و در دو سال به صد و دو رسانند به قدر ...
و اگر در آخر ماهیت ... تا یک نیم‌پخت خالص عادت شود نافع بود و در این ایام از جمیع
حفریات اغذیه ناخوش احتراز لازم و اشد شیرینی بخورند ... بعضی الفاظ
نیم‌پخت از قدر نیم ابتدا کند و در دو سال به نیم درم رسانند و بهتر ببرند منافع آن بیشتر شود
نیم‌پخت بهتر است والله تعالی اعلم ... اول اگر ... باید
کرد و اگر ... بهتر است ... کافی است و اگر شقیقه است ... اطریفل ...
ایارج فیقرا ... ایلاجیه وقت خواب ... و در شقیقه که وقت طلوع آفتاب غلبه کند و بعد
چند ساعت دور شود ... و یک سیر آب خالص دو سیر خرما یا چهار عدد بجوشانند تا آب نیم زود
و هنگام جوشیدن ... بهتر است و سرد کرده بنوشند ... درد شقیقه را دور کند و ...
اگر باز ... و مشهد ... آمیخته ... قطره در بینی چکانند ... بهتر است
... دو قطره ... در بینی چکانند باید که مریض آن را در کشد تا به نهایت بینی رساند و طریق
آنست که اگر درد طرف راست بود در سوراخ چپ چکانند و اگر از جانب چپ باشد در سوراخ راست
یک بار چکانند ... دو قطره کفایت بود و باز حاجت باشد ... صندل سفید
... طلا کنند ... روغن ... گرم کنند بهتر است
دو سه قطره ... در سوراخ بینی چکانند عطسه بسیار آرد و درد شقیقه زود ...
... بعد ... قدری ... وضع ... روغن ...

به جای آن [illegible] روغن بر ریزند [illegible] بر سر و در آفتاب نشینند یا به آتش گرم کنند و [illegible]

[illegible] درم با شیر یا روغن کنجد نیم سیر باید و خوب بسوزند و در پی دوا [illegible] بر سر [illegible] نهند

سوخته و در بینی [illegible] پوست بیخ [illegible] افیون زعفران [illegible] سیاهی [illegible] بسایند

دوا را یک بار بسایند [illegible] کوفته می‌شود در آب [illegible] طلا کنند و خشک شده [illegible] ضماد

[illegible] تا بسایند و [illegible] طلا کنند اگر در درد سر [illegible] یک بار [illegible]

روغنی که در این باب مجرب است [illegible] صندل [illegible] هر یک یک درم شیره [illegible]

روغن کنجد [illegible] ده درم همه ادویه را کوفته با شیره [illegible] در روغن کنجد [illegible] تا روغن بماند

و آنچه [illegible] آنرا افسرده [illegible] و اگر خشک باشد جوش داده با آتش [illegible] روغن

بر سر مالند مجرب است [illegible] دماغ را پاک کند و رطوبت بسیار برآرد [illegible]

در روغن مالند و در بینی چکانند [illegible] برای خشکی دماغ [illegible] موافق است

نفع دارد [illegible] قوت [illegible] کلان [illegible] دو دانه زعفران [illegible]

[illegible] آن مقدار که کوفته [illegible] شیر [illegible] ادویه در آن آمیزند

بالجمله ادویه [illegible] که موافق است با یکدیگر بسایند [illegible] سوراخ بینی

دو سه قطره چکانند قبل از طلوع آفتاب [illegible]

تنباکو [illegible] یا بغدادی [illegible] زعفران [illegible] هفت عدد کوفته [illegible]

[illegible] در بینی کشند [illegible] رطوبت بسیار برآرد [illegible]

بو کنند [illegible] که در یک لحظه زکام را پاره سازد و [illegible] رطوبات کند نوشادر [illegible]

[illegible] ساعت [illegible] از گوشت ماکیان [illegible]

[illegible] گوشت [illegible] دماغ را زیاده کند [illegible] خوردن [illegible]

مقوی دل و دماغ سرد بود شربتی از و نبید هم یا کرم ... بوئیدن سفرجل مقوی دماغ
گرم بود ... بستان الطیب ... بیدمشک ... مقوی دماغ گرم بود ... خوردن نبید
دماغ را زیاده کند ... بوئیدن و طلا کردن گلاب مقوی دماغ بود ... بوئیدن قرنفل مقوی
دماغ سرد بود ... و اسحاق آب گرم ... مقوی دماغ گرم ... بوئیدن و
مشک مقوی دماغ سرد ... دماغ بود و تحلیل کنند ... گوسفند تازه
در روغن ... بریان کرده با شکر سفید بخورند و ... روغن ... دماغ [illegible]
بقوت ... باز آید ... برگ ... کوفته و ... آمیخته بر سر ضماد کنند
که ... و برگ ... در باب جراحت ... نفع تمام دارد ... مرهم در روغن بسوزند
و ساییده ... قروح سر ... چهار درم ... [illegible]
[illegible] ... تمام ... [illegible]
[illegible] ... و تمام ... [illegible]
[illegible] ... آمیخته بر سر ... [illegible]
گرم ... روز دو بار ... استعمال نمایند ... الله تعالی ... تمام سر ... قروح ... [illegible]
... پوست انار ... سنگ ... سوخته ... [illegible]
سر ... سوخته با روغن ... آمیخته ... روغن ... [illegible]
که ... روغن ... بر سر مالند قروح ... [illegible]
که هیچ دوا ... سفید ... در روغن بسوزند
... بر سر ... [illegible]
... روغن ... آمیزند روزی ... بر قروح مالند

مجربست ورم الصبیان که قسمی است از صرع بگیرند دل گربه و آنرا
[illegible] سازند و بر قطعه روز یکشنبه بریان کرده بخورند تا هفت یکشنبه همچنان کنند صرع
نشود و [illegible] گربه حیوانی مشهورست مانند موش امّا از موش بسیار کلان میشود و بر بدن موی
بسیار دارد و [illegible] باشد گوشت کلاغ نیز مفید است بریان کرده بخورند قدری [illegible]
[illegible] را دور کند [illegible] در آب [illegible] و در بینی چکانند صرع [illegible] آید
حیوانی که بهندی [illegible] نیم دانگ [illegible] مجربست [illegible] سال در شیر مادر [illegible] کودک [illegible]
[illegible] بیماری [illegible] که طفلی [illegible] ام الصبیان [illegible]
[illegible] میشود از ان حالت [illegible] صحت یافت مهره مرجان در آتش [illegible] کنند [illegible]
[illegible] مجربست [illegible] گوشت خر روز یکشنبه [illegible] بخورند [illegible]
آلوده [illegible] قدری از ان در آب [illegible] در حلق طفلان ریزند و اگر [illegible]
اتفاق افتد بهتر است و خون گوشت خر [illegible] گوشت [illegible] که بهندی [illegible]
بریان کرده بخورند دو قطره [illegible] که در جایی [illegible] بگیرند و [illegible] خون [illegible] که مشهورست [illegible] کنند
در بینی [illegible] صرع [illegible] که [illegible] خواهد رسید عطسه خواهد زد و کرم از بینی خواهد افتاد همان
ساعت صحت خواهد شد روز یکشنبه [illegible] که مرده [illegible] سوخته باشند نان در ان آتش بپزند چون
پخته شود گرفته بگیرند [illegible] پس آن نان را اندکی [illegible] بخورانند و چند روز [illegible] شود
[illegible] صرع اطفال [illegible] را [illegible] روز [illegible] تمام [illegible] بگیرند استخوان آدمی که [illegible]
و چند [illegible] سه [illegible] پس [illegible] از ان [illegible] بخورانند تا سه روز [illegible]
و اگر [illegible] باید که [illegible] بگیرند و [illegible] ببندند [illegible]
بعون الله تعالی [illegible] عرق [illegible] گوشت [illegible] است [illegible]

صبح تا شب تر کنند و دو سه قطره در بینی چکانند … تا میت و آرد جو لبسه با انگور … نشسته تخمیر کنند

و ضماد به ساعات … که اطبای گیلان بجهت سلطان محمد ساخته … صبح جدا کرده … ساخته

پوست بیخ … ترید مجوف زنجبیل مصطکی عود … از هر یک یک مثقال روغن بادام

پنج مثقال عسل … چند معجون سازند و بعد از چند روز … هر شب یک مثقال

تا یک … بگیرند قسم اول و بعد از آن … سرشته کوفته و بیخته مقدار

… گوشت … بخورند … با شیر … از غایت

… نتواند آن را … و کام و حلق بمالند

تا که … پس بخوابانند … یعنی … افیون … رسته

… بخوابانند خواب آرد و بوییدن افیون نیز مفید است و خوردن بادام …

… خوردن خشخاش سود دارد و روغن بادام و روغن کدو در بینی چکانند و بر سر بمالند

… آب … سفید و آب … یکجا کرده بخورند خواب آرد و … اگر خواهد

… بتوان داد … دو توله هم توان داد … پوست خشخاش مقدار سه

… تر کنند … آب آن را بنوشند و … کوفته بر ناف … خواب آرد

هر که را خواب نیاید باید که چراغ روشن کرده … و بطریق … چیزی گم شده

بجوید … کسی بپرسد که چه میجویی گوید که خواب میجویم پس چراغ را …

بخانه آید باذن الله تعالی خواب بیاید … [illegible] …

… دو مثقال … بنوشند و دست و پای را به آب …

… مصطکی و … بخورند …

… زنجبیل از هر یک دو درم کوفته بیخته … درم

بسته مقشر و مویز منقی و سعد بیان ذکر حلبه برابر کوفته بیخته دو مثقال
[illegible] باشند و باید از لزوم ریاضت و قلت غذا [illegible] هر چه بشنود یاد دارد و این
معجون را حضرت امام شافعی یاد داشت [illegible] اگر نیم دام بلادر هر روز بخورند جهت نسیان
نوع مجرب مفید است [illegible] از روده و ماهی [illegible] یکدام بلادر [illegible] هر روز تناول
نمایند [illegible] دو وزن را تیز کند اگر دو درم زنجبیل هر روز تناول نمایند حافظه
بیفزاید [illegible] علفل [illegible] اسب سوده در چشم کشند اصلا خواب [illegible]
فلفل دو دانگ [illegible] در زرده و چوبه هر سه برابر کوفته بیخته چند روز متواتر بخورند علاج خواب [illegible]
تخم کاهو [illegible] افیون تفاح [illegible] یکدام کوفته بیخته [illegible] خشخاش
[illegible] طلا کنند خواب خوش آرد [illegible] سرکه [illegible] قطره چند [illegible]
در بینی چکانند خون رعاف باز ایستد [illegible] بزنند و [illegible] طلا [illegible]
پس [illegible] از سر بینی تا [illegible] گوش [illegible] بر مقدم [illegible]
محیط باشد هرگاه خون باز ایستد [illegible] قطره [illegible] کاهو در بینی
چکانند و چون از معاودت خون خاطر جمع شود [illegible] آب تر کرده فرو آرند [illegible]
[illegible] آرد [illegible] آب تر کرده [illegible]
[illegible] هرگاه خون از بینی برآید و تب [illegible] باشد [illegible] خون
[illegible] باشد ممنوع است [illegible] خوف [illegible] پدید آید [illegible]
[illegible] کرده [illegible] منقال [illegible] کوفته بیخته
بقدر حاجت [illegible] کرده و [illegible] بنوشد [illegible]
[illegible] اعضا است [illegible] کرده [illegible] اند

زودتر علاج باید کرد نه بلغمه چاه اگر چشم دوا نباید انداخت و چون چشم بد رود آید تا تنقیه
نکنند تا هیچ دوا نباید کرد با جمله این مقدمه در کتب معتبر اول مضبوط است و در طب الاکبر که جهت
تالیف فقیر است بتفصیل این مقدمه را بیان کرده ام اما اینجا دوائی چند جهت ضعف
دید و سرخی و بیاض و غیره گفته میشود بگیرند سرمه سیاه یک تولچه سنگ بصری نیم تولچه
زنجفت [illegible] ده عدد الایچی خرد دانه برآورده [illegible] عدد [illegible] را در گلاب کهرل [illegible] بسایند
سپ ساخته بدارند مقدار نخود دو عدد اکحالات در چشم اکثر امراض چشم را نافع است مثل [illegible]
مفید است که باصره را قوت بدهد و اکثر امراض چشم را مفید بود نمک سنگ سفید یا بیک
اسپ [illegible] هر دو جوی مقداری که آن را در دو کشته آمیخته و بکار ببرند که در صورت [illegible] آرد
و جالا [illegible] را ابتدا در روغن اسود ده بهاروری [illegible] بکر مقدار رو نخود افیون
مقدار یک نخود لیمون کاغذی دو عدد بیلاوه را بسوزند تا دود در آن نماید و انکشت
خاکستر نشود پس سه دوا را در ستکه که صاف کرده باشند با آب لیمون اند
اندکی انداخته باشند و بسته آن بسایند تا آب دو لیمون صرف شود پس در
ظرف چینی بدارند هرگاه خواهند بکار برند با آب لیمون بسایند و بچشم کشند و چوب
پوست بیغوله میکرداند تا آب بسیار رواند ادویه برای چشم برگ نیم
نمک سنگ فلفل گرد بلیله زرد و دار چینی اگر ساخته باشند یک جا و در آب بسایند
و در چشم کشند اگر کسی را ککره در چشم باشد یک جا باشند بصورت بسایند و در چشم کشند
اگر کسی را شب کور شود بلیله در آب بشود بسایند در چشم کشند اگر کسی را موی باشد
در [illegible] بلکه بلیله با کاه و سائیده در چشم کشند اگر کسی را [illegible] سفید کرده
باشد بلیله بشوند سائیده در چشم کشند انشاء الله علت چشم شفا یابد

بیخ کندش و آب لیمون و لب آغذیه بی نمک غلیظه در چشم کشند تقید و غبار را دفع سازد و

درد چشم هر قسم که باشد نافع است زرده تخم مرغ بوده و چغندر ملایم کوفته بیخته و کولا

و پارچه بونی بسازند و بر ساعت چشم رسانند و اگر شب ... دو اندازه کشند در چشم

نجوا ببیند و در زمان همین سان بونی ... کنند در دیده روز ... سکه و قاسه ... کند

انشاالله تعالی والداسلس انبرت که جمیع امراض چشم را مفید است و مجرب است

پوست بلیله کابلی بهشت درم آن کشته چهار درم بلیله هشت درم بلیله چهار درم

آمله تا نزده درم سنگ اول هشت درم بیلیات دو درم همه را کوفته بیخته برابر به شکر آمیخته

اندر دهن نهند چرب کنند و با شهد آمیزند بمیزان کم و زیاده حسب حال مریض را دهند و این ترکیب

دارو اسلس انبرت گویند بلیله دو درم بلیله چهار درم آمله هشت درم ... ده درم

بلیله یک درم بلیلیات یک درم سنگ ... یک درم همه را ... اندر دهن نهند چرب کنند و با

شهد خالص حسب ساخته بخورند ... و این ترکیب را دوس انبرت گویند که

چشم را روشن ... جرک ... دور کند ... بلیله و آمله ... دار چینی و مغز

خسته بلیله و نمک ... و ... ساده با آب سرد و یا گلاب ... بخوانند وقت خواب

از آن سائیده در چشم کشند که تاریکی چشم مطلق زایل کند و نابینائی بالکل

برود از جمله غرایب ... سازد ... المقدار ... خشک

... و ... سیاه ... چهار ... درم کوفته ... و ...

... چهار ... درم ... سوخته ... انبارچی

[illegible]

[illegible]

حاصل شود و در حقه نگاه دارند و هنگام حاجت بکار برند و در چشم کشند دوائی از طب
فیروز شاهی نافع تقاطر نظیر ندارد مویز دانه بیرون کرده و فلفل سیاه و آنچه دارچینی
نمک بصری و هلیله زرد را سائیده آب سرد هفت روز بیکی کرده در تیغ حب و سرمه کرده
حب سازند و در سایه خشک کنند بوقت حاجت یکی از آن با آب سائیده هنگام خواب
در چشم کشند بعد از آن آب سرد بشویند   شیاف از برای چشم نابینا شده بود
از سبب عبید انفاق ... افتاد و بعد ... در شب گذاشت بیاد چهل روز کشف
سبب شد ... ساخت که ... برگ ... خشک ساخته بالله صفه با تمام کو بطریق منقار
دو درم با پان ... روم ... مواظبت این حق تعالی بینائی بخشید عجیب مقوی بصر
مجرب صاحب ... نوشته ... شب بوقت خواب دو درم یا دو ... با دو درم
نبات کوفته بخورد از ضعف بصر ایمن گردد ... الهی برکت ...
مبتلا نشود ... آمده تازه در سایه خشک کنند و در شیر گاو بجوشانند سفوف
ساخته یکهفته یک درم با شهد بخورد   خاکستر بیخ ... آب ... متواتر
کرد چشم مانند ... و خاریدن چشم را سود دهد   آب پیاز سفید و
شهد مساوی ممزوج ساخته وقت ... در چشم کشند جمیع علتها را نافع باشد
مجرب در ابتدای رمد عصاره برگ کنیز سفید گرد چشم بالند   دو ...
برگ ... و از ... قطره چند متواتر بچشم چکانند
خواه از ... باشد خواه ... نافع ... چهار درم ... چهار درم ...
... آب لیمون ...
... بند ...
...

و ادرار بینی قرنفل شحوم رقعات بحری تو تیای هندی از هر یک دو درم مصطکی هفت روز وزن

بجهت دوام نظر و بعد تر قلمی بچوده و در سایه ترک کرده خشک شده ... بدر کرده نماید

زود وقت جاحب سیل و جرب چشم   کحل هندی مجرب برای بیاض و ریح و اجفان و سیل و دو چشم

و منادی کرد را ساقی توبال نحاس سفید فسی با توتیای ... و حس سوخته و زنگار از هر یک درم بوده

و شیر ... خمیر از هر یک ... درم کندر یکدرم خردل یکدرم فلفل دو درهم سنبل الطیب

محرق از هر یک دو درم کاخیون و خرقه محرق از هر یک یکدرم همه را کوفته و بیخته به سرکه خمیر کرده در

ظرف ... سفالی نهاده ... استعمال نمایند   برکس نم

فلفل کرد و سعد کوفی از هر یک زنجبیل ... سفید ... نمک ... مساوی الاوزان

... کرده با شیر ... در سایه خشک ... و ... روغن ... در چشم

کشند ... و ... افزاید ... در چشم کشند ... کحلی

که چشم ... پوست ... کوفته بیخته اکتحال

نماید مطبوخ قنطوریون ... قنطوریون و قیق ... درم ... درم

بسفانج ... هفت درم ... بیست ... کرده در صد و پنجاه درم آب ... ناخنه

و تا سیوم حصه ... قیراط ... یکبار ... کانت امراة

تد ... لا ... ولا ... قام جاحب الکتابة الز

ان تدهن بالزبدة سبعة ایام ... بالحناء ...

ولیس ... الله ... فعلت ذلک ... جمیع ...

والتدهن بالزبدة خصوصا ... البصر ... که تا ... نافع ...

به ... کنند ... مرض ... استعمال ...

... بابا

١٨١

دیگر آنکه رتبه بادیان می‌جوشند مثل سبوس که برای اکثر امراض چشم مجرب حسب
گشته و تنقیص را بیان کرده معادی یا مانند سرمه کنند در چشم کشند هلیله سیاه که
زنگی یا هرد گویند در آب یا گلاب سائیده در چشم کشند شیر گاو تازه یک قطره در چشم کنند
و نخوابند و موی گرمی یا سرخی دور شود بیرون و حیاله که کدورت لطافت کند
در ظرف قلعی روغن بیاز در اندرون سرمه بیخ کتان یا گلاب یا آب لیمون سائیده
در چشم کشند که موی پیچیده را مجرب است و زوال سیاهی و دیگر امراض چشم را
مفید است هلیله زرد سائیده و پوست سیاه که بالای او است خراشیده دور کنند و مغز
تخم سرس همچون فلفل کوبیده سائیده و [illegible] صلاحیه سائیده [illegible] اثر بند
خواه معجون کرده دارند خواه جوف سائیده و در چشم [illegible] با آب [illegible] کرده
که سرخی چشم را زائل کند هلیله قدری سائیده و [illegible] آلوده کرده یک
[illegible] باخته کنند یا گلاب یا آب [illegible] کرده صبح و شام در چشم کشند و دو [illegible] روز
بواسطه حدت آفتاب در [illegible] هلیله زرد و بزرگ ده تولچه [illegible]
با [illegible] بلوبند و [illegible] و [illegible] آتش [illegible] که [illegible] شود
[illegible] در چشم کشند منفعت بیرون آید
اگر [illegible] از [illegible] در چشم کشند [illegible] مجرب است از ازاله
درد چشم آب برگ کتان در چشم [illegible] فوراً بالیده [illegible] آن را [illegible] سازند و در چشم
[illegible] هلیله با شیر [illegible] سائیده [illegible] در چشم کشند
[illegible] و [illegible] کحل العجیب فی قطع الدمع
[illegible] مجرب [illegible] هلیله [illegible]

عقدا و یسحق للبیاض مع دانق زعفران و یکحل به فانه عجیب [illegible] دوای چاکسو

مقشر [illegible] بیخته دو حصه سنگ بصری مروارید کهربا مرجان توتیا سفید موی کهنه [illegible]

هم بجوشانند خوب بسیار با چاکسو آمیخته [illegible] در چشم کنند [illegible] زعفران تا بسیار

و در چشم کشند ساخته [illegible] جگر گوسفند روزی دو سه بار در چشم کشند [illegible]

[illegible] در چشم اندازند [illegible] نوشادر یک جزو و سر چوب قلم [illegible]

باریک [illegible] ساخته [illegible] روزی دو سه [illegible] چند روز تمام ساخته

جمع [illegible] دور شود [illegible] ساخته [illegible] چشم چوب [illegible] چوب [illegible]

کاردی [illegible] کار [illegible] قدری [illegible] کوری [illegible] خرمهره [illegible]

لیس [illegible] سنگ بصری کوفته بیخته بندد و از آن ظرف چوب آنرا

بسایند و آب [illegible] اندازند [illegible] تا سه روز بماند بسایند پس خوب بسیار ساخته بیارند

و دیگر [illegible] بهتر باشد و [illegible] سفید [illegible]

که در چشم [illegible] چاکسو مقشر کنند و در [illegible] بیخته [illegible] آن دو حصه [illegible]

[illegible] نبات [illegible] و مامیران [illegible] غبار سازند و در چشم اندازند بطریق و در

و از [illegible] با شیر خر [illegible] مامیران [illegible] کنند [illegible] کحل [illegible] چشم را

[illegible] اکثر امراض چشم را مفید است و اگر [illegible] بسیار باشد زنجبیل [illegible]

کحل [illegible] نبات با شیر [illegible] در چشم کشند [illegible] زعفران [illegible]

[illegible] البصر [illegible] ضعف البصر [illegible] کحل [illegible] چشم

[illegible] در روغن [illegible] آمیخته در چشم کشند [illegible]

[illegible] با شیر [illegible] چشم

(21)

ترکیب با آب سائیده در چشم کشند ... مشهور جالینوس و دوم

قبول غرسید و دو قیم بار ترکیبه ترکیبها سائیده باشند و قبول ... و چنبه ذباب

پس بگیرند صلایه های مس که از مس خالص ساخته باشند و آنرا مسح کنند و درین

سرو ناحیه ... صفت ... و ... سرمه ... پس ... راشته

... و گاه گاه در چشم کشند ... تا چشم را الحزر شد

... و سنگ بصری و ... مرجان ... و ... اوده

مساوی بگیرند و کوفته بیخته سرمه کرده در چشم کشند ... آب ... سرد

سائیده در چشم کشند کل ... که از ... ان جدا

سازند و ... مروارید ... و ... دارند و در چشم

مجربست و ... که شیره ازوی بیرون اندازند بگیرند و آب ...

و سوراخ بینی که مخالف چشم ... قطره چکانند یعنی ... که اگر در چشم

راست ... در سوراخ بینی چپ اندازند و ... چکانند و اگر در سوراخ چپ باشد

در راست چکانند و شیره ... مشهور که با شی ... باشد ...

مشهور است ... سوخته بلیله ... فلفل دراز و بلیله و آمله

دار فلفل و سنگ بصری و ... جمله را برابر گرفته بیخته با آب ... بسته در

سایه خشک کرده بدارند و با آب ... وقت ... در چشم کشند ضعف

دفع شود ... الدین ... جمیع امراض

چشم را ... قوت بصارت ... آمده

... سنگ ... مرواریدا ... بادام ...

حکایت که دوست خود غیر از طلا ... دار خشت بنند باحتیاط تمام اول آب پلید بعد گلاب

بشست پس بمخارق صلابه کنند و روز نهم بوراق طلا داخل نمایند و مخلوط کنند تا

شب روز تمام شود بکند لازمند و بمدت دو خشم کشند و مختصر است که در حال استعلاء صعود و نشسته

و برو منغیری که باشند استعمال نکنند [illegible] که هندی بروان گویند صوتی فرو ... بر کنند

و خون کشته ... باشند ... بالله مجربست برای ... دسمات مجربست [illegible] بریخته

الله اکبر سه درم بجنبه و در رس بالنسه که کل آن سیاه بالید و شیر زرد و رس بنگیره

سیاه بر ... سه درو درم تربیله بدکور ... در سیر آب جوش نند که سه بار و

دو درم آب باند بجنبه ... دارند با زتر بیله بلیتی و بجنبه ستا ورمغر ... نیک

... و فلفل گرد موته ... بیله پستال ... گلو و ... و پوست ... نم ریب

دامن بکبه ند ... گوفته نیم سیر روغن گاو ... آمیزند در طبیخ تربیله و شیر ورس

بالنسه بنگیره نیز اضافه نمایند در جوش ... ند و ... تا روغن ماند و ... شده

پس بالا کنند و ... بخورند اول روز یک درم دوم روز ... الله سوم

روز دو درم پس ... میخورده باشند و قدری بچشم کشند درد و نزع

تمام ظاهر میگردد و از عجایب ... است ... در سر ما خورد و در ... قبض ... بیت

... نمایند ... بیده ... بچشم ... که ... سفید ... دو

... روزان گوفته ... تا ... صحیح ... بمخارق ... نماید و بچشم کشند

از تجربات ... که ... گوشت ... زیره ... گوسفند ... چه ... چه

... کرده ... بر آتش ... جم ... تحقیق شود ... ذکر

... باشد ... الله ... عبور ... جشم ... سرادمی ...

بانمک نیک آمیخته در چشم کشند جهت آنکه در چشم [illegible] کشند نیز بانفع کند و ابدر دور [illegible]

از رساله حکیم محمد باز مرحوم بالای چشم طلا کنند — برای ورم گرم

و خارش و سوزش و سلاق و ورم و تقویت چشم و کوزرد که ماده در آن زیرد

و اگر پخته باشد به جهت تحلیل [illegible] صندل سفید [illegible] نیم درم [illegible] درم زعفران و افیون

از هر یک درم نرم کوفته به گلاب خمیر کنند [illegible] وقت حاجت با آب

گشنیز تر [illegible] سایند و طلا کنند — شیر دختر [illegible] که در [illegible] سرما نباشد و اگر

چشم [illegible] آمده باشد [illegible] جهت درد طلا نمایند و [illegible]

[illegible] طلا کنند — قال جالینوس فی کتاب الفصد کان [illegible] فی حجاب

عینیه قرحه [illegible] انسانا [illegible] بالفصد [illegible] السبابه [illegible] من الید الیمنی

فشفا [illegible] کل چشم [illegible] جهت [illegible] برای [illegible]

[illegible] که [illegible] که از آن [illegible] باشد در [illegible] بود [illegible] در آفتاب

[illegible] نرم [illegible] کشنیز [illegible] بابتی و [illegible] و [illegible] حاله و

[illegible] چشم را نفع [illegible] خوب است — جهت [illegible] در ظرف [illegible] اندازند

[illegible] گذارند تا آب [illegible] که [illegible] جهت گداخته [illegible] جهت

[illegible] زرد [illegible] سفیدی [illegible] کرده [illegible] چشم [illegible]

[illegible] که در آن [illegible] می‌شود [illegible] — جهت بیاض چشم اگرچه

[illegible] بر طرف [illegible] مجرب است [illegible] دانه [illegible]

[illegible] کوفته [illegible] روغن [illegible] در چشم [illegible]

[illegible] في [illegible]

فی [illegible] از این نکت مرارت و نفع من العذاب و نیز اوجرت

وی [illegible] که [illegible] و آشوب پرده سفیدی چشم شیاف [illegible] دو نوع

مامیثا هفت [illegible] زعفران در عصفر [illegible] افیون [illegible] درم کثیرا انزروت برنگ

[illegible] درم [illegible] سه درم شیاف [illegible] انزروت شیاف مامیثا و کثیرا [illegible]

[illegible] زعفران دو مثقال افیون نیم مثقال با آب باران شیاف سازند [illegible]

بر [illegible] که در عین [illegible] و نوعی از [illegible] است که آنرا [illegible] میان [illegible] که [illegible]

[illegible] آن است که باطن پلک با سفیدی چشم یا پرده [illegible] اما [illegible] در رنگ

[illegible] باشد [illegible] مقصد و [illegible] بحسب ماده و این ادویه بحسب حال [illegible]

[illegible] سفید [illegible] تا یک افیون [illegible]

[illegible] را با [illegible] در [illegible]

[illegible] چشم [illegible] چنانچه متعارف است [illegible]

[illegible] اندک اندک تا چون [illegible] کرده در چشم [illegible]

[illegible] در چشم اندازند [illegible] بگیرند لیمون و [illegible]

[illegible] حل کرده [illegible] اندازند [illegible]

[illegible] لیمون و [illegible] آن [illegible] که [illegible]

[illegible] و آنرا [illegible] بر آتش [illegible]

[illegible] گذارند [illegible]

[illegible] چشم [illegible]

[illegible]

تر سرشته باشند آمیخته و بپالایند لعیق دانه انار ترش که خشک کرده باشند
اگر در آب بخیسانند و آب آن بستانند صاف کرده اند یا افیون به مقدار دو حبه با بیاض بیضه بکوبند
آمیخته بجوشانند تا غلیظ شود چون سرشته برابر نهند و چند از آن حبه بگلاب بسایند
بر چشم طلا نمایند در ابتدای رمد مفید است درد چشم که از اسباب بادی باشد برگ
[illegible] و ریک سیر و زرد چوب و شادنج و افیون با یکدیگر بکوبند در بوتیه نهند و
در آب [illegible] ساعت با یک [illegible] بر چشم گذارند و آب آن بچشم بچکانند در یک شبانروز دو سه بار
شود که آن چشم است نشد و بر آمدن چشم را سود دهد [illegible] مقدار [illegible]
بساوید در آب با گلاب بخیسانند و بر پشت طلا نمایند و افیون با شکر و [illegible]
و [illegible] تر نقل [illegible] شیر زن [illegible] که در آن [illegible] صاف نمایند و [illegible]
بسایند یا دو [illegible] ساعت بر سرشته [illegible] ادویه کوفته بیخته در آن اندازند و در پارچه بوتیه
نهند و در قدری آب بدارند و دو سه قطره در چشم بچکانند و ساعت بساعت چشم بگردانند
نخستین آب گرم که از چشم بر آید بر آمدن دهند و عقب آن شفا است مجرب است
کرم [illegible] و سوزش درد چشم و آشوب چشم را سود دارد یک انار بسایند و [illegible] ساعت بر چشم
نهند و در گلاب بسایند [illegible] تر باشد و شیر [illegible] بر چشم [illegible] عمل دارد
[illegible] و سوده از برگ [illegible] گیرند [illegible] و سرخ باشد [illegible] کنند
[illegible] نمایند و اگر [illegible] [illegible] گرم تر نمایند
[illegible] [illegible] بی صبح [illegible] کافور [illegible] و شکر
[illegible] در چشم

[illegible] بند که سوخته شود بسیار بفلفل [illegible] بوده باشند آنچه در چشم کشند [illegible]

در خون [illegible] در چشم [illegible] دیگر فلفل [illegible] از جوزات سائیده در چشم کشند بیرون چشم [illegible]

و جا فلفل با روغن [illegible] سائیده بر [illegible] مالند [illegible]

پیلپیچ ارتی مغز تخم کرنجوه و زیره سفید

[illegible] ایچی [illegible] شاخ نورسته تخم پوست کوندی ابنه [illegible] بر یک وزن [illegible] زیاد

حب مریض [illegible] سائیده و [illegible] از نخود چوبه آمیخته خورانند علی الصباح و اگر حرارت باشد [illegible]

که [illegible] شب دران تر کرده باشند بیشتر [illegible] دارد یا عقب آن نیز خورانند و [illegible]

[illegible] بالند [illegible] مغز کرنجوه و [illegible] لیمون سائیده بر [illegible] مالند [illegible]

[illegible] که سفید باشد [illegible] بر [illegible] مالند و [illegible] کشاده [illegible]

بیرون آید [illegible] در نیم [illegible] پیلپیچ ارتی [illegible]

[illegible] چوب [illegible] شاخ [illegible] دو [illegible]

[illegible] باشد [illegible] بر [illegible] باشد [illegible] سه باشد [illegible] دو باشد [illegible]

[illegible] بالند صبح و شام [illegible] دو بار [illegible] کند اما باید که [illegible] دوا

دو توله [illegible] آورده [illegible] اگر حاجت باشد والله [illegible] فاش کند

[illegible] که [illegible] بمالند [illegible] کنند و [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] سائیده و [illegible]

[illegible]

سوده دارد و حلیت است دهم و نافع است بجهت ورم الحلق ... عدد ... بکوبند و ... ترتیب

بجهت ... نیم آید با ... یند و ... نمایند ... ستی ... و ... نفط ... کرده

نافع است ... حار منقطع ... یشد ... کرده دار چینی و سنبل الطیب ... یک ... دهم

نافع ... بعد ... ده ... طولی ... تخم ... است ... مصطکی رومی ... سیالیوس ... و قوه

... یک ... درم ... و ... از ... دو درم کوفته ... حب ... سازند ... یکدرم

با آب گرم یا آب ... بخورند ... که ... دهان و زبان را ... تجربه

... یا آب ... که ... دو ... بخ ... شوند

... کمیت ... گرم ... گرده ... کنند ... سنونها

... دندان ... را جلا ... دهد ... نمک ... از هر یک دو درم ... سوده ... گرده و

... در ... مصطکی رومی ... از هر یک ... درم کوفته ... سنون

... که دندان را پاک گرداند ... استعمال نمایند ... نمک ... باریک ساخته

... سازند ... کوفته ... یکدرم ... ده عدد ... در ...

ساخته ... دندان مالند ... آن ... روز ... داروها ... نمایند ... ست

که کرم دندان را ... تخم ... بسوزانند و دود آنرا ... آهسته

... فرو ... سیاری ... نمک ... مصطکی

... یک ...

... دندان ... کرم ... دندان ... آنرا ... کنند

...

و آب را دو مرتبه در سامند ... که خوره را با ارش درد و می پیست برگ سداب خشک

دو درهم ... [illegible] ... تخم ... از هر یک یکدرهم ... را در ... کنند دود کوزه ...

سر پوش ... ثنی بنهند و بر آتش دارند تا ... شود و اجزا ... بدرو ... کرده ...

بیرون آرند ... و ... تا دود ... نماید تا رفت شد ... و بیخ حاجت ...

چون برادة آهن چهار ... بازو ... بخیه ... شیر ... رو ... مصطکی دو ... ... حبه

چهار ... بخور ... حب ... غنچه ... نمایند که هر دندان ... نبود

... سیاه ... یک ... نیم ... بازو ... یک ... چهار دار ... مثل

... سیاه ... و ... بخور ... بازند ... باشد بر دندان مالند که درد دندان

ساکن کند ... سفید ... سوخته ... کل ... کوفته ... سفوف ... سازند ...

سیاه ... که ... مشهور است در آب اندازند ... حب ... شیر ... مه

که ... دندان ... قسم است و درد ... حب ... که ... بود

یا سقفه یا جراحت ... دارد و دندان را محکم کند ... سیاه ... و ...

... دی کوفته ... بند ... که ... زیرا ... و نیم ... آمده ... بریان کنند

... خون ... دندان کند ... اگر ... و ... دندان ...

بریان ... بمالند ... سیم ... کنند ... بیخ ...

... که درد ... دندان ... دندان را محکم سازد ... ا ... بکی

... رو ... تو ... بریان ... نماید

... خوره ...

...

[illegible] سازند و آب پیوسته دهان اندازند دیگر [illegible] ادویه با صلاح آید که از [illegible]

فلوس [illegible] روز که یکیم سیراب پیوسته [illegible] خلال [illegible] بالا [illegible] مست [illegible]

و برارند هر گاه قدری این باد [illegible] بالا [illegible] بیان خورند و دندان [illegible]

[illegible] که منع [illegible] جهت [illegible] خون [illegible] دندان [illegible] آمدن [illegible]

[illegible] و در آمدن خون از آن [illegible] سوخته [illegible] سوخته [illegible] سوخته

[illegible] و بلیله زرد سوخته [illegible] بریان سعد کوفی [illegible] الطیب [illegible] گل [illegible]

[illegible] صندل سفید [illegible] طباشیر سفید از هر یک یک توله دم الاخوین دو توله [illegible]

[illegible] سفوف سازند من مجربات علویخان مرحوم [illegible] سوزند و [illegible] آن

[illegible] بکیرند [illegible] سفوف سازند [illegible] دور کند [illegible] درد دندان

[illegible] بند [illegible] [illegible] سوخته [illegible] که دوای [illegible]

[illegible] بیخته استعمال نمایند [illegible] که [illegible] کنند [illegible]

[illegible] زنجبیل [illegible] بریان [illegible] کوفته بیخته بمالند و [illegible] زنجبیل [illegible] اندازند

[illegible] از [illegible] استوار نماید و درد آنرا دور سازد [illegible] بریان [illegible]

[illegible] باریک ساخته بر دندان مالند [illegible] در منع خون دندان [illegible] خورد و کلان [illegible]

[illegible] همه را باریک [illegible] بمالند و [illegible] آب [illegible] که دفع درد دندان [illegible]

فی الفور [illegible] یا [illegible] بکار [illegible] خوردن [illegible] شده [illegible] دندان

[illegible] که درد دندان [illegible] [illegible] بیله

[illegible] از هر یک یک توله [illegible]

[illegible]

بیخ [illegible] چند بر دندان مالند و [illegible] بیخ دندان [illegible] گذارند درد دندان را ساکن کند و

[illegible] که بیخ دندان را [illegible] سفید کند خواه [illegible] خواه [illegible]

سفید است [illegible] که کوره [illegible] بر دندان مالند [illegible] درد [illegible] را سودمند است

که درد دندان را در ساعت [illegible] در [illegible] یا [illegible] در [illegible] بپزند

[illegible] یا آب که [illegible] در میان دو [illegible] دندان درد [illegible] کنند

برای بودن کرم و [illegible] دندان و درد نافع است با [illegible] بیخ [illegible]

[illegible] در [illegible] بر درد آب [illegible] پس [illegible] بر درد دندان گذارند تمام

کرم دندان [illegible] میشود و درد [illegible] الانجی خورده [illegible]

[illegible] قوله [illegible] کتب [illegible] آید

[illegible] آمد [illegible] سفید [illegible] قوله [illegible] درد [illegible]

بریان کنند و [illegible] بر دندان مالند درد دندان و [illegible] را الفم

رسانند و فساد بن دندان را [illegible] آرد [illegible] دوای [illegible]

است که اکثر [illegible] بر دندان می مالند و ترکیبات آن بعضی [illegible] است [illegible] سفید

که در [illegible] مطلوب است [illegible] که درد دندان دور سازد و بیخ محکم کند و گوشت

[illegible] یک [illegible] هم [illegible] دو درم [illegible] همه

سفید [illegible] درم [illegible] دندان [illegible] ترکیب [illegible] همه [illegible] و

[illegible] کتاب [illegible] حکیم [illegible] نوشته

[illegible]

[illegible]

(26)

تا بمکث بیشتر مفرح سازند و بعد از ان بر تمام رستنیها بکشند چه ادویه دهان که آید نجاح سنبله
صلابت نماید و در پوست تا چهل نظاره دارند بعد قدری بربن و بذرقس مانند چند و بگوی
درین بشو میگوید [illegible] خضاب زیر ناسی غنچه بیارست که در کلوا افتد علاج حسن
از کتب معتبر اولیه چون میرسد که در هند خضاب سیاهست موازنه دو درم و آب ترنج نمایند صباح [illegible]
و صدف [illegible] و نوشیدند تا ماده ها بهم کرده در ازینس کودکست یکیاسم تا نمیم ام و هند حسب
بهوست و رخت مرس و کدو تلخ و قنفل و کاغذ زیرکی با هر چهار مساوی تاب سایند
بر طلا دو تا کلو که تا خضاب زیر کو میده علاج آید که در دفع این ماده مجربست تخم مهرس
کوفته بیخته یکحصه و ده حصه ستبر آمیزند و در دیگی آب تا دیده اندازند و سر پوش بر ان
نهند و بار و باشتر نواحی ان مستحکم سازند و در افتاب بدارند تا دو هفته چون دو هفته
بگذرد [illegible] ان گشایند [illegible] بکند از ان بخورند و از بادی و تریش و امثال آن حذر نمایند
[illegible] در یک هفته دفع شود مجربست هر چند این دوا [illegible] باشد و کسده تر [illegible] نماید
نفع او زیاده میکرود [illegible] که تکلیل خضاب زیر نفع دهد مجربست و صحیح النفع علی قبل
صاحب [illegible] یاد آورد صنع [illegible] در هفت بستانند چهار درس هر یک یک درم
زهره [illegible] کافور هر یک دانگی و نیم زعفران نصف درم کندش دو درم کوهند
[illegible] مکی ام او سو طلکند تا آب بنبه دانه و [illegible] باز جان کنند تا [illegible] چند روز
و یک نا کنند [illegible] آرند [illegible] زیر کند [illegible] نحیب الصوت گویند
[illegible] با قند [illegible] چنانچه برنج [illegible] وقت
[illegible] و [illegible] آسب [illegible] از ان نوشته [illegible] اند
[illegible] نوشته [illegible] روز [illegible]
[illegible]

بستن گلو [illegible] و هردو را به آب گرم سپیدوانه بکند نعم را اندر نتواند که باشد خنق شود

شیرینی [illegible] آن بیاشد زیاده چراغ شیره ترسد که سوخته جنس بهم ... زردی

سیاه بود قریب ... خوردن زمان گر [illegible] مسکن ... آرد ... بجوشانند و بریان کنند گرم ... بهم

هنسر بجوی ... اسود را دهن کنده ... تجربت سماق ... [illegible]

بود ... که جراحت دهان و لب را ... بگیرند ... مالند بر دندان ... ذریرة ...

و کوفته با برگ ... ساخته ... مالند ... بسوزند تا سفید ... [illegible]

سکنجبین و گشنیز و هلیله سیاه ... ناشتا خورند مثل ... و بلیلج ...

باید ساوی ... ساخته ... در دهان دارند

خوردن ... که ... باشد و پخته ... باشد ... خشک سازند ... [illegible]

ورزان ... کند ... سیر ... شود ...

بهم ... بوی ... نافع ... کند ... خشک ...

مفید است روغن ... مغز ... ریزند ...

ماده ... سر ... مالند ... آن کف ... ساعت ... بعد ساعت ... مالند

حدت ... گوش ... روغن ... و ... فندق ... سائیده

... گرم ... گوش ... برگ ... زردی ...

بگیرند و روغن ... مالند ... گرم شود ... افشرند

... درد ... گوش ... چکانند ... رسوت ... گرم ...

چکانند ... روغن ... [illegible]

... [illegible] ... کنند ...

از آن احتراز کنند و این سنون در احکام دندان بغایت لطیف است [illegible] که درد دندان

را فی الفور ساکن کند [illegible] بر دندان [illegible]

واجب دانند که بر دندان [illegible] و مداومت این طریق آهسته آهسته [illegible]

سازد [illegible] با مرور زمان و [illegible] دندان محکم [illegible]

[illegible] است الحاصل سبب درد دندان [illegible] آن درد [illegible] خلال از [illegible]

دندان [illegible] و چون [illegible] زرد چوب [illegible] پخته یا [illegible]

[illegible] بر دندان بمالند [illegible] باب [illegible]

[illegible] دندان بغایت [illegible] است و دوام استعمال آن باعث حفظ [illegible] مصطکی

[illegible] کبود [illegible]

[illegible] دو توله گرفته بپخته سنون سازند

که دندان را محکم کند و بوی دهان خوش کند [illegible] کثیر الفوائد است

و از جمله [illegible] جهت درد دندان نافع [illegible] برای درد دندان [illegible]

[illegible] استعمال نافع آید درد دندان فی الفور ساکن [illegible]

[illegible] مصطکی [illegible] بریان کرده مشک [illegible]

[illegible] بریان [illegible] سفید [illegible]

[illegible] سواک بر دندان

[illegible] صاف [illegible]

[illegible]

شده کوفته بیخته بسر انگشت زیر دندان بگیرند کرم بمیرد و مضمضه کنند بر بیخ دندانها [illegible]

بر دندان کرم خورده دفع شود [illegible] از قطعهای چوب برای استحکام و درد دندان و

صفای آن [illegible] کوفته و زنجبیل و مغز [illegible] و پوست انار و نمک [illegible] گل نار و سماق

[illegible] دم الاخوین [illegible] بر بیان [illegible] سبز [illegible] سفید بر بیان [illegible]

[illegible] کبابه [illegible] و فلفل سوخته [illegible] یا زنجبیل کرده نگاه دارند

درد دندان که از سردی بود دفع کرده مجرب فلفل کرد [illegible] قرحا انگوزه [illegible]

[illegible] مثل [illegible] ساده کوفته بیخته با [illegible] سازند و در [illegible] کنند این

[illegible] نیز دندان دارند [illegible] حنظل و روغن گاو [illegible] در سر [illegible] بپیچید و

[illegible] که از آن روغن برآید [illegible] گرفته بر دندان [illegible] [illegible] گرفته زیر دندان

[illegible] که درد دندان [illegible] گوشت [illegible]

[illegible] ساییده [illegible] بر دندان مالند و احتیاط کنند تا در حلق نرود [illegible]

[illegible] رسد چون مالیدن آن دهان پر آب [illegible] افکنده و غرغره و مضمضه نمایند و

بالای آن بان خورند [illegible] دفع درد دانه چند مویز [illegible] بپیچید تر نمایند [illegible]

[illegible] بر دندان گذارند [illegible] ساکن گردد [illegible]

[illegible] دفع نمایند [illegible] ساعت [illegible]

[illegible] استحکام درد دندان [illegible]

[illegible]

و غارشی و سیلان ریم را مفید است و بهترین شیرها برای درد گوش شیر زنان است

[illegible] ما در ماشیره یا در بول چکانند در وقت [illegible] و از گوش [illegible] چکیدن ریم را

باز دارد و برگ سنبالو و برگ چنبیلی و برگ [illegible] و [illegible] بیس [illegible] کیله [illegible] از [illegible]

تلسی [illegible] سه [illegible] گتامی [illegible] از برگ آمله [illegible] جدا جدا [illegible] جدا جدا مساوی

گیرند و همچنین [illegible] روغن [illegible] آمیزند تا [illegible] و [illegible] از آنها [illegible] زمند پس

تا باتش بجوشانند تا آتش نماند و شیر سوخته شود روزی دو بار چند قطره چکانند

شیره [illegible] در گوش چکانند ریم گوش دور شود [illegible] پونه [illegible] کرده قدری در گوش

اندازند [illegible] و ریم [illegible] کند که گوش دور شود [illegible] سپیده بیضه [illegible] در گوش چکانند

در وقت [illegible] پوست کوفته در روغن سرشود [illegible] که [illegible] از [illegible]

نیم [illegible] بجوشند چند [illegible] بیخ [illegible] روغن [illegible] در گوش چکانند در وقت

ماهی تازه [illegible] آتش گذارند تا روغن از آن جدا شود آن روغن [illegible] روز در گوش

اندازند نافع است [illegible] کرم گوش چند روز [illegible] بول [illegible]

تا شود و ریم گوش [illegible] خرج [illegible] بار [illegible] در [illegible] و همچنان روغن [illegible]

آمیزند و چهار چند [illegible] دو سیر آب [illegible] تا روغن بماند هر روز

قدری [illegible] در گوش چکانند [illegible] روغن بریان کنند و بکار برند

[illegible] و [illegible] که روغن [illegible] بهم رسد [illegible] کنند [illegible] سه بیخ

[illegible] و [illegible] قطره در گوش چکانند [illegible] گوش دور کند

[illegible] از خوردن [illegible] بسیاری [illegible]

[illegible]

در زمستان چند روز آب سرد نوشیدن و ضعف معده آوردن [illegible] دل [illegible]

دو بار او آن هم به جهت آنکه روا نیست و تدارک آن [illegible] ولی در کتب مطول [illegible]

ذکر یافته و دوای چند که اینجا هم لازم بود شربت اگر از این پرسته چیزی [illegible]

[illegible] یکی نیکی دل که از گرمی باشد رفع کرده اند و بنفشه نیلوفر [illegible] حاجت [illegible]

آب تره بخورند و تمام شب در هوا اند صباح بالا [illegible] شیرین کرده بنوشند

جهت امراض دل را که از سردی [illegible] نافع باشد [illegible] معمول کوفته بیخته [illegible]

با شیره [illegible] بخورند [illegible] که جهت ضعف دل [illegible] گلاب ده درم [illegible]

بیدمشک [illegible] در ظرف نقره انداخته بر آتش [illegible] تا نصف [illegible]

و سرد کرده بنوشند [illegible] دل و [illegible] دست یا و پای [illegible] امراض [illegible]

[illegible] چند [illegible] دارد [illegible] اسکندر [illegible]

و [illegible] بخورد [illegible]

دار چینی [illegible] عناب [illegible] دار و [illegible]

[illegible] چون [illegible] باشد [illegible] زیره سفید [illegible]

[illegible] شیر [illegible] مقدار [illegible]

[illegible] در شیر [illegible] و [illegible] اندازند و قدری [illegible]

که معجون باشد [illegible] تا [illegible]

[illegible] و روغن [illegible] جهت [illegible]

[illegible] بخورند [illegible]

[illegible]

پوست مغیلان اشخار سفید نان نمک نانک تمر هندی یک تانک افیون را تخم

همه را کوفته بیخته در شیر اورک حب سازند مقدار نخود و در دهن دارند شیافش فرو برند

سرفه که از برودت و رطوبت باشد جو بلغار ربلیله تانک مرچ تانک

فلفل ... نمک انار دانه دوازده تانک همه را آسیا کنند و با قند سیاه بیست و چهار

تانک کوفته سازند یکی صبح و یکی شام در دهان نهاده آب فرو برند و از بجای انار ...

پوست انار با بلیله اندازند ... قند ... سرفه از گرمی که باشد ...

کوفته بیخته مقدار فلفل حب سازند و در دهن دارند فرو برند سرفه اطفال ...

... بیخته شود ... کوفته ... تا ... شروع خشک گردد

... بقدر ... مرچ ... گاو ... حال ... سرفه ... مرچ

... کوفته بیخته مقدار مرچ کوبیده ... بخورند سرفه را مجربست

ضیق و طحال ... نیز مفید است سرفه ... گردش ... مرچ

چهار حصه ... فلفل ... نیم سیر ... قند سیاه

همه را کوفته خشک ... بخورند از بادی ... ترتیب ...

ضیق النفس و سرفه و بادکوله و جمیع امراض شکم و سینه را نافع فواید بسیار دارد

سرفه ... کوچک بود یا بزرگ ... بخورند

و در موسم زمستان روز اول ... روز دوم ... روز سیوم دو روز چهارم

دو و نیم روز پنجم ... میخورده باشند ... سرفه ... گردد

دیگر قولنج ... اما از جهت شیرینی و ترشی بپرهیزند اینقدر ... را سوده با ریوند چینی با

صبر سقوطری یا سنا هر سه برابر کوفته بیخته با شیره کاسنی مقدار نخود گولها بندند یکی صبح یکی شام

و چند غذا گوشت نخود و امثال آن و بجای ایلونه چینی ریوند خطائی اندازند بیاز مولی

بیاز مولی ... هلیله ... از جمله مساوی کوفته بیخته ... آمیخته از دو ماشه تا چهار ماشه ضیق النفس

و سرفه را دور کند [illegible] الیه ... تخم کتان با ... ساخته و چند ... یا در قوام شهد

نبات آمیخته ... لیسند یا در دوام الیه کوفته بیخته بجوشانند و در طبخ آن نبات آمیخته ... شهد

و سرفه و ضیق ... را بسوزند در شیره ... مقدار ... بخورند

... خار ... بیارند و ... ساخته و کوفته بیخته ... بر صبح ... بخورند

ضیق النفس و سرفه و بلغم ... نرم ... در ... ساخته و ... بر ...

مقدار نیم ماشه یا کم زیاده حسب حالت مزاج و قوت ... بلغم قطع ... برآید ضیق ...

و بلغم را ... در ... طریق ... که ... سیاه ... ساخته ...

... ساخته ... ضیق النفس ... هر دو مساوی کوفته

بیخته با شیره ... هر صباح یکی از آن بخورند ضیق ... شود

... یکماشه در قند سیاه ... فرو برند ... [illegible]

بالائی نوشته ... این دوا ... خورده ... زیادی ... برآید و ...

و استعمال ... که ... این ... بگیرد ... اضطراب ...

و ... استعمال ... آن ... [illegible]

... [illegible]

بعد از دو سه روز اخلاط اینها بشود و ضیق در هفت روز دور شود و صفت سرفه صبح کتانی

رگ را قطع کرده در دیگ با دو آب بجوشانند تا تمام آب بسوزد و مقدار قهوه خوری میانه حالت خورند

ضیق و سرفه دور شود [illegible] چینی کرده زوفا و [illegible] برابر آتش [illegible] تا جوش زند مانند

تا سینه گرم کرد و اخلاط سینه که پخته را از هم [illegible] پخته مستعد آن اند که سرفه سینه بیرون آید

ضیق دور شود خاکستر سرگین کبوتر صحرائی مقدار دو حبه با نان خورد ضیق دور شود

نمک [illegible] چه در اندک [illegible] هر سینه را از بلغم پاک کند ضیق و سرفه را دور کند

نسخه دیگر نمک [illegible] درخت یعنی [illegible] در مقدمه گفته شد خاکستر زقوم [illegible] و [illegible]

که خاکستر [illegible] و خاکستر زقوم با هم یار کرده [illegible] که سرفه کهنه را دور کند و بلغم از

سینه بیرون [illegible] و مجرب برگ کتان [illegible] از [illegible] قطعه قطعه کنند و آن قطعات را

[illegible] بخورند [illegible] سرفه سالهای دراز ضیق [illegible] هم تخم [illegible]

کوفته [illegible] خورند ضیق دور شود [illegible] که ضیق کهنه را دور کند [illegible]

[illegible] اجوائن [illegible] و باری آن قدری این اجوائن [illegible]

کنند باز [illegible] بالای [illegible] اجوائن این [illegible] تمام [illegible] در

[illegible] اجوائن [illegible] آتش [illegible]

[illegible] بر او آتش ملایم کنند تا [illegible] کس [illegible] کرد [illegible]

[illegible] و از میان [illegible] اجوائن را [illegible] خشک کنند [illegible] از [illegible]

خورند اخلاط غلیظ [illegible] سینه بیرون آرد و سرفه [illegible] از راه [illegible]

بیند دو ز شب بگیرند و در قند سیاه پیچیده بخورانند ناهار تا سه روز همچنان کند ضیق دور شود و

از مرض صحرائی بود بهتر است و چون این دوا را بخورانند باید که بعد از آن دو یک روز چند بچه

نخود نخود شیر ... را بخورانند تا مرض زیاده شود و غلبه کند روز دویم این دوا ترک کند تا صفت زیادتی

نان کند ... [illegible] ... نمایند و از جماع پرهیز کنند دوای دیگر بابت حکیم جعفر نگاشته یک جزو و ...

دو جزو دو فلفل دراز چهار جزو سونته پنج جزو و طباشیر شش جزو و دانه الائچی ... شش جزو

دارچینی نه جزو تودری سفید شش ماشه نبات چهار چند همه را کوفته بیخته ... سفوف است آب

سرد بخورند ... [illegible] ... و جریان و دمات و اکثر امراض دفع شود و ... آن دوا

مداومت نماید بغیر کفوف سفوف است اطبائی روز اول سه ماشه دویم روز شش ماشه سیوم روز نه ماشه

از این زیاده نکنند سفوف پوست انار بسوزند و در دهن دارند ...

و ... و آتش خوردن مفید است که صفت ضیق النفس ... خانه عنکبوت ...

... آنرا تسبیح خوانند بیضه ... از درون پاک کنند و آنرا با قند سیاه ...

بسیار کار می آید سفوف ضیق النفس که ... پنج درم ... از خوردن ...

در یک روز دو در شود پوست درخت ... و خردل ...

... سیاه کنند ... [illegible] ... کوفته بیخته ... یکی از آن بخورد

... بسیار ... آخر ... چیزی ... و درازی ...

که ماده مرض ... متواتر ... ساعت بساعت تا تمام روز ...

... [illegible] ... صعف ... حرارت ...

روز بیچ غلبه میکند بعد به قریب به هلاکت میرساند پس اگر علامت باشد جهت آن [illegible] بیرد

باید که هفت روز به نخود بریان [illegible] [illegible] و باز چه جوانمرد [illegible]

یک کفیت صبح و یک شام با آب فرو برد تا [illegible] ضیق النفس [illegible] ساده [illegible] سازد و یکروز

تحقیق [illegible] پس [illegible] روز به روز کم میشود تا که [illegible] الکلا [illegible] و باید احتیاط

بکند و [illegible] که [illegible] را مجرب است [illegible] و سیحی نخود [illegible] بپوست دور کرده [illegible] را

برابر کوفته [illegible] که ضیق النفس را سود دهد

[illegible] بریان [illegible] سوخته [illegible] آمیزند و وقت خفتن دو [illegible]

[illegible] در دو [illegible] خفیف [illegible] شاخ گوزن سوخته [illegible]

یک ماشه با [illegible] سوخته بخورد و در روز دو [illegible] [illegible] تا [illegible]

[illegible] زیاده کردن حرارت [illegible] کند و حرارت [illegible]

[illegible] که سبز باشد مغز آن بیرون آرند [illegible] کرده [illegible] وسیحی نمک و

سیاه و [illegible] برابر کوفته [illegible] باشد و سر آنرا [illegible]

[illegible] سوخته [illegible] که سوخته [illegible]

[illegible] کنند آمیزند و [illegible]

[illegible] سازند چون خواهند [illegible] آن [illegible]

[illegible] اگر مرد جوان و پر قوت باشد [illegible] جوان [illegible] بلغم آید

[illegible] بسیار [illegible] بلغم [illegible]

31

حوابست شده دو دیا باز نصف ادویه باقی دهند بعده تا سه روز شوربای کبوتر خورانند با خشکه

و پنج شش روز دیگر غذای نرم دهند و در اثنای خوردن و بعد آن تا چند روز از باد و برودت پرهیز فرمایند

خانه محفوظ که بسیار خفه نباشد بنشینند چندین کس از مرض ضیق النفس به شدند بعون

الهی [illegible] سرفه و ضیق النفس که بسبب نزله باشد یا از واسطه رطوبت نفع تمام دارد

تا شفعیه کرده شود و این چیزها نباید داد که تنفس نزله باعث آفات دیگر است [illegible]

[illegible] خراسانی سپید بود و دو حصه افیون بلحاظ لعاب به دانه حب سازند مقدار

حاورس یعنی باجره و بقدر ذره یعنی جوار و یکان حب دهند وقت خواب و اگر ضرورت

زیاده کنند حسب قوت مریض منقول از قرابادین [illegible] که ضیق النفس و سرفه

کهنه را مفید بود نسخه حنظل [illegible] منقی و [illegible] کوکرد [illegible] حب [illegible] کوفته

بیخته سفوف سازند یکدام با آب عسل دهند [illegible] سرفه سرد را مفید

[illegible] که هندی بادرون گویند [illegible] نصف [illegible] کرده [illegible]

کوفته بیخته پنج یا هفت حب سازند و [illegible] زنند [illegible] که سرفه [illegible]

که هوای [illegible] باعث سرفه عالم [illegible] مرتبه [illegible] از قوت و ضعف [illegible]

موجب [illegible] اطفال و بزرگان [illegible] اصل السوس [illegible] دو مثقال [illegible] دانه

کوفته یکدام [illegible] دو دام [illegible] دو درم [illegible]

نیم کوفته [illegible] آب [illegible] صبح [illegible] چون [illegible]

[illegible] در میان [illegible] همچون [illegible]

[illegible]

به گونه‌ای که سرفه باشند دفع شود و مریض اگر کودک باشد حسب آن دو مقدار از دو سپستان و عناب

که ضیق النفس و سرفه و بلغمی را سود دهد و دوای که از سینه باشد سرفه بیماری فصل [illegible]

سپستان گرم باشند تا که جوش زند و سپستان ثابت دران اندازند تا که این آن [illegible]

(32)

پس بیماری باز جوش باز السینه فرود آرند و بار [illegible] صفت [illegible]

[illegible] حسب بنفشه [illegible] ازان بخورند بسیار [illegible] می آرد [illegible] الضیق

ضیق [illegible] اطبا [illegible] بیماری اجازت کمتر داده [illegible]

که از دوای دیگر کار کرده [illegible] دوای [illegible] احتیاط و تجربه [illegible]

و رطوبت [illegible] در سینه [illegible]

[illegible] الاحتراز اولی [illegible] سفیداب [illegible]

[illegible] شیر [illegible] شیر [illegible]

[illegible] سفید [illegible] شیر [illegible] شیر [illegible]

[illegible] شیر [illegible] آمیخته [illegible]

شیر [illegible] در [illegible] و در پستان [illegible] و اگر [illegible] باشد

[illegible] بنفشه [illegible] بخورند [illegible]

[illegible] خون [illegible] پستان [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] پستان [illegible]

[illegible] شیر [illegible]

چیزی [illegible] پیچیدن باقی گویند مخلوط ساخته [illegible] ببندند بر پستان [illegible] عجیب

[illegible] اسکنه [illegible] سفید سنگ مقناطیس [illegible] گویند [illegible] تا [illegible] سالی

[illegible] کنند بر پستان [illegible] سوزن زنند [illegible] پاره [illegible] برآید [illegible] و [illegible] محکم [illegible]

و [illegible] پاره [illegible] و سوزن زدن [illegible] است

[illegible] آمیخته متواتر طلا [illegible] سینه [illegible]

[illegible] بر پستان مالند [illegible] نزد [illegible] کودک [illegible]

[illegible] روغن [illegible] میر [illegible] یکجا کرده [illegible] بند

[illegible] ساخته [illegible] شیر گرم متواتر مالند بر پستان و قضیب [illegible] را سخت کرده

[illegible] اگر [illegible] کوچک پستان بود [illegible] از [illegible] باشد [illegible]

[illegible] مخلوط ساخته [illegible] متواتر شیر گرم بر پستان و قضیب [illegible]

کرده [illegible] دا صرع دیگر امراض [illegible]

[illegible] که [illegible] ادجاع بارده قوی الاثر است [illegible] مشهور است

[illegible] گویند تا [illegible] مالند [illegible] رنگ کنند [illegible] دوا [illegible]

درد [illegible] تخم که در اکثر امراض بارده [illegible]

تخم [illegible] تخم [illegible] سوزن [illegible] تخم [illegible]

دوا [illegible] ساخته [illegible] دوا [illegible] استعمال [illegible] تخم

[illegible] تخم [illegible] است [illegible] استعمال [illegible]

[illegible]

مشهور نیست در هند و از اقسام علاج است آوردن با آب آب برگ تنباکو خمیر کرده و نان با نمک [illegible]
بسیار بغذا سازند و بجای آب آبی که برگ تنباکو در آن جوشیده باشند بخورند باید ترک نمک [illegible] چند [illegible]
و چیز [illegible] در وضو و غیره از آب جوش داده برگ تنباکو و هیچ آب استعمال نکنند در دو هفته اثر کلی
ظاهر میگردد و نقل عجیب شنیده از طرف [illegible] که [illegible] در دو [illegible] هر روزه [illegible]
[illegible] با [illegible] مسهل [illegible] مبتلا بودن [illegible] دو بار مبتلا
این مرض [illegible] از اتفاق [illegible] گفت که آب [illegible] سفیدی و زرده [illegible]
بگیرند مقدار یک دام [illegible] و یک دام آب پیاز و یک دام لعاب [illegible] در آن آمیزند و بنوشانند و مقدار
نان و و پیازه [illegible] چند روز [illegible] کردند از [illegible] شفا یافت
[illegible] که آنرا [illegible] گویند و این مرض [illegible] از آنکه [illegible]
[illegible] بجوشانند ابتدا از یک [illegible] کنند [illegible] افزایند [illegible] تا چهار [illegible] توان خورد
از [illegible] ابتدا [illegible] در آب [illegible] بجوشانند [illegible] مساوی [illegible]
[illegible] سه روز [illegible] پلپل [illegible] چهار [illegible]
[illegible] کوفته بیخته [illegible] از [illegible] حب بندند یک [illegible] خورند [illegible]
[illegible] بریان کرده یکجا [illegible] باریک کرده قدری نخود بخورند
[illegible] انجیر [illegible] چهار عدد صباح بخورند و [illegible]
[illegible] مالیده [illegible] برنج [illegible] آب لیمو یک دام و آب پیاز سفید یک دام
[illegible] و [illegible] بجوشانند [illegible] بعمل آرند [illegible]
[illegible] و آن [illegible] خورند [illegible] که [illegible] کنند [illegible]

[illegible] بیدام بکوبند و سه چهار قطعه کنند [illegible] بروغن آلوده کرده فرو برند [illegible]

روز بریان کنند ترشی و بادانکیز نخورند تا [illegible] که ازین دو [illegible] شود و سیر [illegible] کوبند

بدار [illegible] و شیره کشنیز [illegible] چهار دام [illegible] چهار دام روغن سه دام قند سیاه [illegible]

[illegible] کندم [illegible] اول [illegible] سیر [illegible] بالای آن این [illegible]

[illegible] شود و [illegible] آب شیره [illegible] بسایند و [illegible]

[illegible] و بالای [illegible] که تا [illegible] دور شود و [illegible] را مفید

آید و یا [illegible] سنبل [illegible] انکوزه [illegible] کرده

بسایند و با شیره بیخ درخت [illegible] یکصد [illegible] یک شام و هند

[illegible] بریان کرده [illegible]

[illegible] بیمار را تا [illegible] یک روز دهند بلکه یک ماه و اگر متواتر نتوانند یک روز در

میان داده خورند هر روز سه چهار بار [illegible] امراض بلغم [illegible] مفید است

[illegible] وقت شب [illegible] پس از طعام یک [illegible] و عقب آن چیز دیگر

نخورند مگر قدری آب یا گلاب و از ترشی و بادی پرهیز کنند [illegible] بلیله و بلیله [illegible]

هر یک [illegible] و با برنک [illegible] بریان [illegible] یکدام قند سیاه [illegible]

[illegible] سیر [illegible] آمله [illegible] سیر [illegible]

آب [illegible] انداخته [illegible] بالای

آن [illegible] صباح [illegible]

[illegible] در [illegible] نهاده [illegible]

ناخواه نیم سیر پوست هلیله سیاه کلان نیم سیر چرب [illegible] کهنه هاست باید پوست هلیله را [illegible] کوفته و در ظرف چینی جب کرده

که از و نتواند برا و بیداد ارند و دوازده سیر آب تا شب [illegible] بران انداز ند و ببینا

و بران سر پوش نهاده صبحگاه ببینند [illegible] پس کف چنانچه از یاد شسته

[illegible] ان آنرا صاف نموده [illegible] صبح و شام [illegible] هر یک دام یا کم

زیاده [illegible] تا ب [illegible] البته کم [illegible] الشوالی [illegible]

و یکباد [illegible] خراسانی نیم باید [illegible] دوام [illegible] تشمیدام [illegible]

باشد چوب [illegible] عرق [illegible] چنانچه عرف بادیان می کشند صبح و شام

دو دام تناول نمایند کم و زیاده [illegible] دام سیر [illegible] و بعد چند ایام

[illegible] را مفید است و [illegible] شکم [illegible] مهوله جانور است مشهور

زاغ [illegible] رنگ زرد [illegible] باشد [illegible] کوفته [illegible] با مصالحه خوردن [illegible]

[illegible] سیر [illegible] نام دارد [illegible] بقدار

[illegible] و [illegible] آمیزند و بخورند [illegible]

[illegible] و [illegible] بجل آمده [illegible]

[illegible] رفته باشند [illegible]

[illegible] باشند [illegible]

[illegible] و [illegible] را [illegible]

[illegible] زمودی زراست [illegible] دفع [illegible] سیم [illegible] و مضرت [illegible] نفع دستی [illegible]

[illegible] نفع تمام دارد و نوشادر [illegible] که [illegible] قلیه [illegible] جمله [illegible] سایند [illegible] پس [illegible] قطعه از

[illegible] تکه را بگیرند بقدر یک انگشت و مغز آنرا بگیرند و در [illegible] و به [illegible] تا دو [illegible]

آمیز [illegible] آنرا [illegible] کند و روز دویم قطع [illegible] و روز سیوم [illegible] قطعه [illegible]

قطعه [illegible] از سه قطعه میخورده باشند [illegible] چتره و [illegible] تا [illegible]

[illegible] را با [illegible] و با [illegible] زقوم [illegible] میدهند و [illegible] زقوم

در میان [illegible] کرده [illegible] زقوم [illegible] و [illegible] با [illegible] از [illegible]

[illegible] بیرون آرند و آنرا [illegible] حب [illegible] کنند [illegible]

[illegible] را [illegible] بگیرند که عوام [illegible] گویند و آنرا [illegible]

[illegible] کنند تمام [illegible] و [illegible] [illegible] دیگر [illegible]

نیز مفید است و سایر [illegible] که درد دیگر را دور کند و قوت [illegible]

[illegible] دام [illegible] و مغز [illegible] ارند [illegible]

بریان کنند پس [illegible] آمیخته [illegible] حب [illegible] خورند [illegible]

و معمول [illegible] درد دیگر دور شود [illegible] که [illegible] نیز مفید است

و در [illegible] و بعد از [illegible] باخته [illegible] کار گذرانند

[illegible] و [illegible] باشد [illegible]

[illegible] را مفید است [illegible]

[illegible]

بیخ ونند سیاه از هر یک ... و بیخ ... تنوطی کنند پنجاه ... شیره ... سیر روغن [illegible]

خویش ... کرده ... کنند ... مجرب است طریق ... کنند و ... در

... قوت ... [illegible] فالج ... جمیع امراض بادی را مفید است پوست

بیخ ... سفید ... برگ ... [illegible] ... ملیبار

... [illegible] ... افتد ... [illegible]

بادی را دور کند بیخ ... اول یکدانه روز دوم دو دانه روز سیم

سه دانه ... یکدانه زیاده کند تا هفت روز پس یکدانه کم کند نفع بخشد اجوائن ...

... روغن ... اعضا ... دور کند برگ ... [illegible]

... [illegible] ... ماند و

... [illegible] ... مجرب است ... [illegible] ... و

... [illegible] اسپند که ... کبیرند و در روغن

... تا اسپند ... روغن ... [illegible]

... و بعضی اسپند ... [illegible]

... [illegible] ... اجوائن ... [illegible]

... [illegible] ... حاجت ... [illegible]

... [illegible]

دیگر [illegible] روغن انیسون سه سیر [illegible] روغن جید بگیرند روغن کنجد یک [illegible] بادرنجبویه

که با آب [illegible] پیچ و بار رفته باشد برای جمله یعنی نیم سیر بهم آمیزند و بجوشانند با آتش نرم تا

روغن بماند و [illegible] با ادویه [illegible] سه [illegible] مجرب است بالاتر آن برگ [illegible] تا یک [illegible]

با برگ [illegible] ریکهن بار زر مجرب است [illegible] کیمیا با برگ [illegible]

[illegible] انداز و بهم مالیده [illegible] سیماب و [illegible] [illegible]

در ارزان [illegible] باشند روزی دو سه دفع نشود [illegible] مجرب است [illegible]

بهم آمیخته [illegible] ریکهن را که از افراط [illegible] باشد [illegible]

[illegible] و این ادویه نفع [illegible] و قولنج آرد و کوکنار [illegible] در آب تر نمایند و آب

آن بجوشانند و [illegible] آورد که جمیع امراض [illegible] را [illegible]

[illegible] را قوت [illegible] را باز [illegible] در هر مرض خصوصا [illegible] تشخیص [illegible]

[illegible] سیر [illegible] یعنی [illegible] نیم سیر [illegible] آمیخته [illegible]

[illegible] روز در آفتاب و شب [illegible] آتش [illegible] تا یک [illegible] آن [illegible]

خوشنما [illegible] قهوه خوری [illegible] در آفتاب [illegible] در آفتاب [illegible]

و تا یکسال [illegible] متغیر نمیشود [illegible] می ماند نادر الاثر است که [illegible]

[illegible] سیر [illegible] سیر [illegible] سیر [illegible]

[illegible] و [illegible] بجوشانند تا [illegible]

حلوا میدانند بعده نیم سیر روغن گاو و خوشبو قسم اول دباغ کرده داخل نمایند و بهم آمیخته
هر صبح دو درم یا کم زیاده حسب طبیعت دهند [illegible] که جهت رفع نفخ و بهر درد معده [illegible]
و بعضا [illegible] مقدار از شش درم تا نیم سیر [illegible] و ده درم [illegible] تا دو درم
[illegible] شش درم تا نه درم [illegible] بقدر نیم [illegible] [illegible] خشک
[illegible] اول [illegible] دوم [illegible] و دو حب سیوم [illegible] هر روز میخورده باشند و همچنین
[illegible] و [illegible] [illegible] از خوشبو [illegible] و بادی [illegible]
که امراض بادی و بلغمی [illegible] سفید [illegible] کوفته [illegible] مختلط
[illegible] و [illegible] و دو [illegible] کوفته [illegible] سفید را قوام داده
[illegible] بقدر [illegible] بقدر [illegible] سازند و [illegible] نمایند
[illegible] طریق [illegible] آنست که اول در آب [illegible] نمایند تا نرم شود و بعده [illegible] کرده
بقدر [illegible] و [illegible] میکوبند و [illegible] میخورند بسیار خوبست [illegible] طریق
استعمال [illegible] [illegible] نمایند و [illegible]
[illegible] بخورند هر روز تا چهار [illegible] و بعده [illegible] میخورده باشند تا چهل [illegible] روز
بعده پنجم [illegible] بعده چهارم [illegible] نصف [illegible] ثلثین بعده ثلث ربع
[illegible] تا چهل [illegible] روز باید خورد چنانچه [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible]

مجرب است آرد و بهی خشک و سیب با پوست بیخ انگشت زرد [illegible]

چهار [illegible] ادرار بول کودکان کند و برای اطلاق [illegible] و در انقات [illegible] و اکر از آفتاب بخورد

با جلاب [illegible] روز [illegible] مثقال [illegible] در نقل کرد [illegible] کار روا انداخته آویزند در

سایه تا [illegible] روز تمام [illegible] بر محل [illegible] باشد [illegible]

سه روز [illegible] مجرب است و در جذب [illegible] بی نظیر است [illegible] جوز [illegible]

[illegible] مساوی [illegible] گیرند [illegible] [illegible] خشک [illegible]

[illegible] این ادویه در ذات الجنب و ذات الصدر و ذات الریه بی نظیر است

نفث الدم [illegible] در آفتاب یا در آتش گذارند [illegible] گذارند [illegible]

[illegible] باشد

سفوفی که استسقا آرد و قبض [illegible] حبه [illegible]

مساوی گرفته بپزند سفوف سازند [illegible] که استسقا آرد و [illegible]

[illegible] درم [illegible] و الایچی [illegible]

[illegible] دارند قدر حاجت [illegible] معنوی [illegible]

مجرب است دارچینی و بادیان و مصطکی و قاقله [illegible]

[illegible] طعام بخورند [illegible]

حبه ده [illegible]

[illegible]

باکوفته بیخته با قند سفید حب سازند و بخم [illegible] چنین [illegible] که [illegible] ملکوت [illegible]

و در بار چیز آن بیدار شد تا نرم شود صباح پوست بادام آن دور کنند چیزی قند که در زیر

پوست [illegible] برشته بگیرند پس جلاب سیخی که در زیر قند سست شکنند و در میان

(37) آن مغز بیاندازند پس آن قند را مغز [illegible] کرده [illegible] که در ظرف [illegible] دوازده

وزن [illegible] بر سوده [illegible] [illegible] شکر [illegible] و [illegible] آتش

چوبه دهند چون تمام شیر [illegible] در [illegible] بقدر یک [illegible] همراه [illegible] و [illegible]

دو چند [illegible] که [illegible] آرد [illegible] بگیرند یک [illegible] شیر [illegible] بخته [illegible]

او قلعی اول [illegible] را [illegible] کرده صاف [illegible] بپیچند [illegible] زنند و اندرون [illegible] پوست

[illegible] درخت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کرده بگسترند بر آن [illegible]

تا [illegible] پوست [illegible] و [illegible] [illegible] باشد پس [illegible] محکم کنند

چنانچه [illegible] یک [illegible] بسوزند و تمام شب [illegible] دارند

صباح [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشد [illegible] بیاورده نقل

[illegible] کرده دارند خوراک [illegible] قوت توان افزود [illegible] که هضم کند طعام

و [illegible] یکبار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] صفرا

[illegible] [illegible] با [illegible] [illegible] روغن [illegible]

[illegible] کرده [illegible] [illegible] [illegible] معجون

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

که بریزند ... اگر چند آب اندازند چه آب بالا برآید بسته کنند و در صورت اگر کیمیا و ... [illegible]

نبینیم باید در آب اندازند زیرا که اگر نمی باید در آب حل شده اند جهت یکی از آن به دست ... [illegible]

وقت غروب موازنه ... شبه بخورند با آب قلیل ... شکم را که ... باشد نه

... سیاه ... [illegible] ... باشد ... [illegible] در ... آب ... [illegible]

تا ... بنوشانند هر روز ... مقدار ... مرض ... کودکان ... [illegible]

مقدار ... [illegible] ... کنند ... قسم اول هفت ... [illegible] ... همچون صندل ... [illegible]

هفت قطعه سفال ... [illegible] ... که ... [illegible]

محقق باشد ببینند تا پخته شود ... [illegible] ... که ... آرد ... [illegible]

... [illegible] ... پخته ... [illegible] ... همچون ... [illegible]

... باشد ... سازند ... فصل ... [illegible]

نمک ... [illegible] ... پخته ... سازند ... [illegible]

... [illegible] ... نمک ... [illegible] ... نمک ... [illegible]

... [illegible] ... نمک ... دریا ... [illegible]

کوفته ... همچون ... سازند ... [illegible]

نمک ... نمک دریا ... [illegible]

نمک دریا ... [illegible] ... کنند

... [illegible] ... آب ... [illegible]

آن دست علم که آن را استلار یا فتق باشد دور کند [illegible] شکم را نرم و طعام هضم کند هلیله

بلیله سنا مکی سورنجان [illegible] ذریره بریان [illegible] بلیلج [illegible] مسحوق سازند

[illegible] سنا [illegible] درم باشد که تندی [illegible] یا [illegible] افزاید کند

و [illegible] با هم چند دانه [illegible] بر آورده [illegible] که دوا آرد [illegible] اشتها

نفخ [illegible] دارد و [illegible] موثر است و به منزله اکسیر است سیماب [illegible] گل [illegible]

سنا که [illegible] سیماب [illegible] کتانی که آن را [illegible]

دو روز ترک کنند و روز سیوم بر آورده [illegible] مرتبه [illegible]

[illegible] خشک [illegible] سیماب [illegible] حل [illegible]

و [illegible] حل کنند تا که [illegible] آمیزند و [illegible] تحقیق [illegible]

[illegible] قدری [illegible] آمیزند بعد از طعام

[illegible] هضم طعام کند و اشتها [illegible]

[illegible] که اشتها [illegible]

[illegible] با آب [illegible] حب سازند بوقت

حاجت مقدار [illegible] یا کم زیاده با آب گرم وقت خواب بخورند [illegible] اشتها آرد

[illegible] که [illegible] آن را [illegible]

[illegible] گرد [illegible] درم [illegible] سنا که

[illegible]

را برداشته نمک خوب بسازند خوراک به حب مانند کب تنبول و داغی که رشته گردد و صباح

بشکم کنند زنجبیل دو درم بادیان یک درم انگوزه ملح دارم پوست ... کوفته بیخته به آب لیمو

قرص‌ها سازند و در یک مشت گل ریخته با در سفال که بر آتش نهاده باشند تا بر تابه گذارند تا صحیح

شود بر دارند بقدر حاجت بخورند که رشته آورده‌اند حکم اکسیر دارد نمک سیاه نمک سنگ

نمک سوخته ... کاچ لون نمک ... نمک ... چون ... نمک ... جمله ... ریزه ساخته ریزه ...

ادویه را با رنگ ... ساخته در پیاله چینی اندازند و آب لیمو کاغذی بر آن ریزند بقدر یک دو

انگشت بالاتر و در آفتاب بنهند سر بسته تا خشک شود و باز آب لیمو بهمان قدر اندازند

تا خشک گردد باز آب لیمو بهمان قدر اندازند تا خشک شود تا سیوم بار چون خشک گردد بر آرند

و در آوند سفال ... با گل حکمت گذارند و آوند سفال دیگر ... گذارند

... در آتش ... تا در ... خنک ...

... بر آرند ... گرم شود ... گذارند ...

... تا ... ریخته نشود ...

... باذن الله تعالی ...

... باشد ...

... تولچه ... تولچه ...

تولچه ... تولچه ... تولچه

... چهار ... دو ...

سبب کم اشتهایی آرد و معده و امعاء را قوت دهد و اسهال صفراوی و مقوی را سود دارد و قبض کننده

انار دانه با پوست زرشک و جلاب زرشک سه درم بکوبند و دو درم بخیه نبات در زیره سیاه و ترنجبین پوست

بلیله زرد و بلیله کابلی هم یک درم نمک دو درم همه را بکوبند و بیزند تا با رب سیب یا به حب بقدر

نخود سازند با آب بادام یا طعام با قند آن بخورند اگر حب ... یک ... سیر پارچه سفوف بیزند

... نیز سفوف   که اشتها آرد پوست بلیله زرد ... نمک ... و دو درم ...

... درم ... کوفته بیخته ... که اشتها آرد

... زرشک تخم ... قاقله زیره ... برابر

کوفته بیخته ... آمیخته هر صبح ناشتا ... تناول نمایند ...

... که جهت اشتها ... اشتها کبیر ... کرد

... پوست ... دو درم نمک سیاه دارد ... یک درم نمک ... درم

پوست بلیله چهار درم ادویه کوفته بیخته ... سحق کنند چون ... شود

آب ... سحق ... زود ... کرده ... کنند ...

... صحرایی   که ... بکوبند و ... آمیزند

... در آتش اندازند گرم کرده ... سرد نمایند و آن را ... شوند

... چهار ... بندد ... نمایند ...

... [illegible]

... [illegible]

[illegible] بادیان [illegible] کاسنی [illegible] [illegible] بنوشند [illegible] و دوام [illegible]

آمیخته بخورند نمک و سبزه خشک دود شود [illegible] باشی سیاه بجای تنباکو در حقه

با آب [illegible] و [illegible] کوبند و همچنان بکشند همان عمل کند [illegible] چرک [illegible] شیر

دختر [illegible] در بینی [illegible] قطرها بچکانند [illegible] سبوس نخود و سبوس [illegible] بجای

تنباکو کشند [illegible] فلفل و بابونه نخود [illegible] سوزند و دود فرو کشند [illegible] مرطیقی که [illegible]

مبتلا [illegible] اورا یکبار [illegible] نیشتر [illegible] که دانند فی الفور [illegible] عقب

[illegible] طعام [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] در بینی [illegible]

فواق مجرب است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آمیخته

بنوشانند فواق [illegible] [illegible] وزن [illegible] چهار [illegible] [illegible]

کم زیاده [illegible] عطسه آوردن [illegible] مفید است [illegible]

و در آن [illegible] [illegible] آب مذکور [illegible] کتب [illegible]

[illegible] [illegible] نوشته اند [illegible]

باریک ساخته [illegible] قطره در بینی چکانند فواق [illegible] که [illegible]

[illegible] نمک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] زده [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

(۴۳)

ابالیقا اسفناج ملک برجه مثانه به صحت شده کجا مقصد ام در شیر ملاد جنب بنیلا
پوست لیمو ... در روغن زرد بریان کند که بیرنج شود و اگر نشود که لیمو زود و نه
جام انداز بر آن چون بپوشد پخته گردد را یک صعف ... کرده باشند خالص چنانچه بقدر اسفناج
بمانده و بساید از دو قت جهت اطعام دزدند یاد دیگر که در سلم ... به جای که باشند
در تربت بساز و خصوصاً یار کوزه اسقوی ... است ... از ریکی ... تا و دو حب
نوع شکله و بو ... آنرا ... با ... رخواهند که قسم پخته بقدر نخود
چه با ... و بدارند و آنکه کرده پخته یک دقیقت ... با سب بخورند و با ... چهار ...
گذشته ... بخورند ... در تابه ... چهار ... و حب ... باشند
شد ... خورده شود و دیگر ... تا بند نفع ...
... ال ... شکر ... ورق ... شکر ... آن است که در
... از رقیق ... و ... شکر ... حیوانات و طعام ... بیحس
در ... اسبغول ... سوف ... بکتوله ... اسبغول نیم توله ... توله ... زا
... روغن بریان کنند سوای ... را ... خوراک ... باشند
تا یکتوله ... اسبغول را ... بعد ... بسیار
ناقص ... شکر ... هم ... کند ... بر تابند ...
دو ... از ... کم ... از ... طعام ... نوع کم ...
بند کرده ... نشاسته ... تیر ...

صباح یکدفعه با دوغ بخورند و اگر اسهال مفرط باشد یکدفعه وقت شام نیز تناول نماید دو سه

اسهال مفرط باز دارد گز مازو که ماهی‌زهره گویند کوفته بیخته بکدام با آب بخورند ... افیون خالص

چون مساوی بسایند و با آب حبها ببندند باندازه حب جلبه صبح و یکی بعد شام بدهند اسهال مفرط

و زحیر خونی و بلغمی دور کند مجرب است ... که زحیر و پیچ و در اسهال ها مفید قهوه را ... برنجی

قند با هند کوفته بیخته بدهند اسهال باز دارد مجرب است ... زال ... کلات ...

هر یک هم وزن کوفته بیخته پنج حب ساز ... حب اسهال و پیچش را مجرب است ... که زحیر و

در اسهال ... دوا ... مغز ... کنند هر یک یکدرم بیخته ... یکعدد

و افیون یکقدر ... مغز ... حب ... باز ... که ... را

مجرب است ... پوست ... خروس ... یک ... با ... بخورند ...

گوشت ... ... اگر ... باشد ...

باز دارد ... تخم ... مغز ... هر یک ... بقدر مناسب بگیرند افیون قدری ...

... سهل الوجود کثیر النفع در پیچش و اسهال اثر تمام دارد تخم ...

بریان نیم تولکه کوفته بیخته با هم ... ... شکم ... مغز ...

با دیان مساوی باشد ... تناول نماید ... بادام ... از آنجا که ...

... ... بسایند ... بگیرند ... در ... ...

... ...

... ...

با زرده تخم بر بندند تا از هم جدا نشود و اگر شده باشد بروغن چرب کنند جهت آنکه بهم نچسبد لیکن باید

باریک نرم [illegible] با [illegible] سوخته زبان آمیزند و [illegible] جهت حفظ صحت که از ان تناول

نمایند همچنین [illegible] استعمال [illegible] دفع شود و ان را جهت زبان گویند   خاصیت [illegible]

بر لبها [illegible] تخم زردچوبه [illegible] پیدا [illegible] در مقعد [illegible] که همچنین

را جهت [illegible] بقدر حاجت گرفته در قدری آب [illegible] قدری شکر در ان

دیگر [illegible]   [illegible] کوفته بیخته [illegible] آمیخته دهند   سوخته بادیان

با [illegible] بریان ساخته [illegible] آب   [illegible] که [illegible]

[illegible] دور شود   [illegible] بادیان [illegible]

[illegible] ده [illegible] کوفته بیخته روز اول هفت [illegible] روز دوم ده [illegible] روز سیوم [illegible]

آب [illegible] خورند   تخم ریحان بگیرند و در ظرف [illegible] انداخته [illegible] روغن [illegible]

انداخته بنوشند استعمال [illegible] را باز دارد   هلیله کابلی [illegible] بادیان [illegible]

مساوی کوفته بیخته بقدر حاجت دهند [illegible] استعمال دفع کند و ماده [illegible] تحلیل

دیگر [illegible] هلیله کابلی بلیله [illegible] اندازند [illegible] کنند و این هلیله را [illegible] روغن

بریان کنند [illegible] زنجبیل بریان [illegible] استعمال

[illegible] آنچه [illegible] را [illegible] کشنیز [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باریک [illegible] مخافت جبلیه [illegible] تمامی جمیع [illegible] خصوصا در اسهال [illegible] تقلیب [illegible]

[illegible] شصت ساله بود زحیر شد [illegible] در اطراف [illegible] آمد هر چند دوا [illegible] سود نمی‌داد [illegible]

گذشت از [illegible] تا آنکه [illegible] می‌بود تخفیف می‌یافت باز حال [illegible] آخر او را از [illegible]

باز داشتند [illegible] که بعد [illegible] روز [illegible] اقتصار کردند روز اول یک [illegible] دادند [illegible]

تا هفت [illegible] رسانیدند [illegible] در [illegible] همراه آن خورانیدند [illegible]

[illegible] می‌دادند تخفیف تمام شد [illegible] که [illegible] اسهال خام [illegible]

[illegible] یک [illegible] کبیر [illegible] تا [illegible] ساز [illegible]

[illegible] مطبوخه دیگر انداز [illegible]

[illegible] بود [illegible]

موقوف [illegible] بود آخر [illegible] آمیزند [illegible]

[illegible] اسهال [illegible] و مفرد [illegible]

با وی آمیزند [illegible] درخت [illegible] با خون [illegible] زیر ناف طلا نمایند

و اسباب [illegible] که [illegible] باز ایستد [illegible] در خاکستر [illegible]

تا به [illegible] افشرده [illegible] لیمون [illegible] فایده کند

و بعضی [illegible] بالا [illegible]

[illegible] سبز [illegible]

[illegible] و [illegible] شکر [illegible]

خورانند خسته حابس کوفته بیخته نشاسته و ادام مثل صمغ سفید آمیخته و صمغ و نشاسته بلکه یک درم

تا سه ایام بخورانند استعمال بول اسپید و در شیره بحبس و بلغم و خون دفع شود که

استعمال بول اسپید و دو ماهیه ازگل قرص سماکه زنجبیل نمک سفید ریحان برابر کوفته بیخته قدر شیره

پوست درخت سماجبه مقدار کنار حب بندند یک یا پنج ریگی شام و صبح دهند با آب سرد

که کره استعمال نمایند بلغم و سودا را باز دارد و احتباس [illegible] سفیلو پوست بوست انار

شور تخم اسب سیاه و دو دانگ و حرمل [illegible] ده مثقال [illegible] تا تا کوفته بیخته

سفوف سازند یک درم ازکم [illegible] سفوف دیگر [illegible] کوفته بیخته [illegible] خون بلغم و دور مشود

دق را مفید بود که حبس و خون بلغم و درد و نفخ که حرارت بود مفید است اهلیله

سیاه از روغن چرب کرده در آورند آنچه برابان مغص یکتوله زنجبیل که استعمال

نمایند در حال باز دارد هر گونه که باشد خون صرف یا بلغم یا برانیه اقسام را مفید مجرب است

سماکه قسم اول بیان کرده یک باشه شنگرف دو باشه افیون خالص آنیا را باشه

یک سه [illegible] دو مقدار فلفل حب بندند یک حب [illegible] اما اگر استعمال شنه طغیان کرده

[illegible] در شنبه حب بندند و در کار روزانه [illegible] نماید خور آب سیون که حبس و خون بلغم

و درد و نفخ من الحرارت بود مفید است اهلیله سیاه از روغن چرب کرده در آورند

۵ برابان [illegible] سه توله زنجبیل [illegible] نا در حال [illegible] گرم [illegible] باشه با [illegible]

[illegible] ده [illegible] سه [illegible] است

[illegible] آمیخته [illegible] [illegible]

با لعاب رب خطمی یا شیره بنات یا شکر یا حیوان به هر چه مناسب
حال شخص بود مجرب و اکسیر است که بجهت قطع اسهال دور و شکم را سود دهد
قفل پوست انار را بر بریان سازند قدری با آب بخورند بلوط لب بپزند و با آب بدهند
اسهال خونی را باز ایستد مجرب است برای پیچش بلغم و خون اسبغول تخم انب انار ترش بر
سفید برگ یا رایی کوفته بیخته نخود سنگ بسیار خورند با آب و اگر پیچش زود زود [illegible]
نیم کوفته بر خورده بقدر [illegible] و احتیاط آنست که اسبغول را همچنان ناسفته آمیزند ناکوفته و اگر سفوف کنند
کوفته آمیزند [illegible] ترسند و اگر چه ملک منع کرده اند که اسبغول کوفته نباید خورد
پیچش مع اسهال بلغم و خون را [illegible] نفع [illegible] تخم تمر هندی را پوست دور کرده بریان
نموده تخم [illegible] کوفته بیخته اندر لیمون [illegible] تخم بر آورده و [illegible] سازند [illegible]
بست [illegible] بر آتش گذارند تا جوش زنند همچنان بیوزانند که [illegible] مقابض بخورند
شیره [illegible] که هیچ چیز نایستد [illegible] زیره یک درم [illegible]
[illegible] از ان [illegible] پارچه سوخت [illegible]
و قدری [illegible] کرده بخورند پس از آن [illegible]
[illegible] خورده باشند که اسهال [illegible] را نفع کند [illegible]
[illegible] کوفته بیخته بقدر [illegible] که اسهال [illegible] زیره [illegible]
[illegible] از دانه [illegible] زیره [illegible]
[illegible] کرده [illegible]

سفید کنار کوبیده باشند [illegible] جهت دهند که پیچش و اسهال و درد امعا مفید است سوخته

خرما آس کرده به مجوزات [illegible] دو مثقال دهند که پیچش مفرط را که خون ساعت

به ساعت مراتب کثیره آید فی الفور نفع دهد [illegible] صلای [illegible] کلال کوزه [illegible] کوفته

بیخته اگر طفل ده [illegible] سال باشد [illegible] با مفرحات آمیخته دهند کم و زیاد آن حسب

که [illegible] اسهال [illegible] دور کند [illegible] میوه که هنوز نرسیده و چکیده

[illegible] کوفته شیره [illegible] مقدار [illegible] درم در ظرفی [illegible] ده [illegible] آتش [illegible] گذارند

و [illegible] زنجبیل باریک [illegible] آمیزند [illegible] دو [illegible] چون خورد [illegible] ریزند [illegible]

[illegible] مقدار [illegible] که اسهال [illegible] و پیچش [illegible]

دور کند [illegible] کوفته [illegible] برگ [illegible] کوفته بیخته

[illegible] بار [illegible] روز [illegible] و قدری قند سیاه [illegible]

و روغن [illegible] کرده در آن انداخته کوبیده [illegible] بخورانند مجرب است [illegible] بارنگ [illegible]

همراه [illegible] بخورانند پیچش و [illegible] دفع شود خرما سوخته آس کرده

[illegible] یا دو درم [illegible] صبح [illegible] قدری نمک [illegible] آمیزند [illegible] باشد اسهال [illegible] اگر

سخت [illegible] دفع کرد [illegible] آن [illegible] بیخته با مجوزات [illegible]

[illegible] که [illegible] در ظرف [illegible]

[illegible] گذارند و [illegible] آید و [illegible] سوخته و سفید [illegible]

[illegible] بار بسوزند تا [illegible] که اسهال [illegible] مفرط را دفع کند [illegible]

یا با کتیرا اسفیداج جلیه یا در سفیده بیضه مرغ آمیزند و بیمار دهند غذا اسفیدباج و خشکه و مداومت [illegible]

و سنگ جراحت را ترتیب ... کنند سنگ بصری یا در لیمون پخته در آب که جو تر کرده باشند

هر روز بخورند با رب ریباس یا در سه ماشه آدم گلاب و هر روز نخستین از دو ماشه شروع نمایند

پختن سنگ بصری را آنست که لیمون دو پاره کنند و بر آتش بنهند و سنگ بصری در لیمون اندازند

تا پخته شود و آنگه [illegible] بقدر ده درم [illegible] به مقابله [illegible] آب یک لیمون اندازند تا که تمام آب

جذب شود سنگ بصری دو دام [illegible] سنگ بصری را در آتش سرخ کنند و در [illegible]

بریزند و [illegible] پس با رب ریباس یا در ده ماشه [illegible] با رب ریباس آمیزند [illegible] که

تا آب [illegible] و [illegible] خوردن آن چند [illegible] متناول نمایند سنگ [illegible] مثانه [illegible]

سنگ بصری را [illegible] دو سه [illegible] گرفته آتش [illegible] تا [illegible] شود پس [illegible]

گلاب سرد نمایند [illegible] و [illegible] ده آتش [illegible] و [illegible] سرد نمایند [illegible]

ارزن [illegible] یا در ماشه با رب آمیزند [illegible] و خشکه سازند سنگ [illegible]

مجرب [illegible] سنگ بصری را [illegible] که تا [illegible] در آتش سرخ کنند و در گلاب سرد

نمایند [illegible] و یکبار [illegible] بار کنند [illegible] باشند [illegible] با رب ریباس [illegible] جو تر کرده آمیزند [illegible]

دو سه ماشه خورند تا سه روز یا هفت روز [illegible] خوردن آن [illegible] در معده [illegible] و

اگر [illegible] باشد [illegible] روغن [illegible] متناول نمایند [illegible] که [illegible] روغن [illegible]

[illegible] چند [illegible] خوردن [illegible] زیرا که [illegible] سنگ بصری [illegible]

[illegible] با [illegible] و [illegible] خرد و [illegible] نباشد [illegible]

[illegible]

(44)

و نمک بر بالا و نهند . . . که مستی رسی و دور شود و شیره سپید خشخاش باید و در پیاله ای بسر آب نهاده

نسخه لیمون ترش فشرده بیمه بادان فی الفور سود میکند . . . که محسن و اسهال طفلان شیره و غیره را نافع

دارو هایی که [illegible] و روغن [illegible] کنند [illegible] ورق ورق

و در روغن بریان نمایند تا گوگرد [illegible] شود پس [illegible] بیخته [illegible] و قدری از آن

خورانند — تقسیم [illegible] آب [illegible] اگر خورده باشند [illegible] اسهال باز دارد

قطعه ای باید که [illegible] شود [illegible] آنست که آب [illegible] بطریق صندل [illegible] باریک کوفته آب

سماق نیز مفید است — این دارو [illegible] حمله دارد و [illegible] آب [illegible] مرغ [illegible]

دگر [illegible] مانند طلا [illegible] که [illegible] باشد پس شیره [illegible] در میان [illegible] سازند

و در ناف بدارند اسهال که مانند آب روان باشد فی الحال قبض شود — پوست بیخ

[illegible] باریک آس کنند و بر شکم طلا نمایند اسهال قبض کند — شیر [illegible]

خام انداخته بجوشانند و در شیر چون [illegible] اندر جو [illegible] ده و [illegible] از رفته

[illegible] باریک آس کرده و در شهد آمیخته بنوشانند اسهال خونی قوی فی الحال دفع

شود — پوست بیخ [illegible] آس کرده و شهد آمیخته بنوشانند اسهال

شکم که چون آب [illegible] جاری شود بسته شود — [illegible] اندر جو [illegible] ده

[illegible] آس کرده و در شهد انداخته بنوشانند اسهال

شکم [illegible] دفع شود — [illegible] و [illegible] برابر بکوبند و

با [illegible] قدری بریان کرده برابر جمله پوست [illegible] کوفته بیخته [illegible]

و به بند پیچش اطفال و غیره دفع نمود [illegible] یعنی پیچش مجرب با مراد تقابط و درساز و مجرب است اگر [illegible]
بادیان با رنگ [illegible] اسهال کهنه را بگیرند و لب [illegible] ناف نمایند و مقدار [illegible] افیون [illegible]
موثر شد و [illegible] افیون زیاده آمیزند اگر بعض [illegible] وزن ادویه کمتر کنند
سنگ [illegible] و [illegible] پیچش از هر قسم که باشد این [illegible] دفع نماید [illegible]
است بگیرند کوفته بیخته [illegible] افیون [illegible] و آن ادویه را یاره کنند [illegible]
[illegible] که دران [illegible] چنانچه [illegible] مجرب است و افیون [illegible]
[illegible] مجرب است سنگ [illegible]
مجرب است [illegible] اسپغول [illegible] تخم [illegible] تخم خاص [illegible]
[illegible] اسپغول [illegible] آمیزند [illegible]
[illegible] که پیچش و اسهال را [illegible]
[illegible] زیبق حب سازند [illegible]
عبارت از مقدار [illegible] حب [illegible]
که [illegible] زیاده [illegible]
[illegible] که سنگ [illegible] روغن [illegible]
در قسم اسهال را مفید است [illegible]
[illegible]
[illegible]

بیخته در شیره و یک تنقوان که مصالح آن گرفته باشند آمیخته گرم کنند تا یکی شود مقدار خوراک
... بدهند و حب حاجت قوی را یکسیب یا دو با سیب مربای ساختی و بدهند و بعضی اطفال را
تا دو حب داده شد نیکی [illegible] تر و هند بهتر است — یعنی قرص سنگ ریزه
و از حیض و خون و بلغم صفرا را سود دهد مرجان [illegible] یکی درد باشد ال سنگ حبت
الای جو [illegible] یک [illegible] الارنب [illegible] را در کلاب حیدران [illegible] الکند [illegible] شود
بوده اقراص بندند هر قرصی بوزن یک ماشه و روز سنج است صبح و شام یک قرص بکلاب
دهند که اسهال و خون و بلغم [illegible] زیره سفید کوفته بیخته با شکر سفید
بدهند و زیره سفید سوخته با [illegible] — حب فتح سنگ مثانه مطلق
کشته بیخ [illegible] کوکرو [illegible] اسم منقل [illegible] اصل [illegible] بیک
سنه و اسم کوفته بیخته [illegible] قدر مناسب [illegible] بیخته بخورند سنگ [illegible] سفوف فتح شود
برای [illegible] سنگ [illegible] اگرچه [illegible] باشد [illegible] اندر [illegible] مو [illegible] کل [illegible]
از یک حب [illegible] بیندازند [illegible] سود [illegible] سیوم [illegible] یعنی اگر [illegible] حد
زوان چهار و نیم تولی باشد [illegible] مانند [illegible] اوان چهار تولخ [illegible]
که بیست چهار [illegible] است ادویه کوفته بیخته مواز [illegible] دو نیم [illegible] صبح را همراه آب [illegible] هفت روز
غذا بجز دال [illegible] خورند در دو روز نفع ظاهر شود و در هفته صحت تمام [illegible] اسهال
بلغمی و دموی و صفراوی [illegible] مفید است [illegible] اگر مریض ضعیف [illegible] خورد [illegible]
دوا را کم کند [illegible] تا [illegible] میاید باک نکند [illegible] و اگر غذا [illegible]

و دیگر چند اختیار دارند یک نیست و قسمت [illegible] نمک [illegible] کرده باید کوفت [illegible] که مقدار [illegible]

موی [illegible] دانه خشته که اسب [illegible] افیون نیم [illegible] حبه [illegible] کوفته سرشته حب [illegible]

[illegible] که اسهال کهنه دور کنند معده را قوت دهد بلیلات [illegible] یک [illegible]

بادنگ [illegible] منفعت روز [illegible] بخورند از جمله عجایب [illegible] که جهت اسهال [illegible]

و زحیر مفرط و ضعف معده را نافع است نمک نوشادر پاک کرده [illegible] دام

جهت [illegible] و قلیلی از شیره علف سبز که آنرا [illegible] بوند [illegible] و قلیلی از [illegible]

[illegible] با هم مخلوط کرده قدری از این در نمک آمیزند و درست بالند و در سفال [illegible]

[illegible] سرشته نمایند و فرود آرند [illegible] و [illegible] کرده [illegible] کنند [illegible]

منفعت بسیار [illegible] نمک [illegible] مثقال مصطکی [illegible] مثقال زنجبیل

[illegible] نصف [illegible] باشد کوفته بیخته مخلوط سازند که یک [illegible] و نیم [illegible]

[illegible] همراه آب سرد [illegible] بخورند [illegible] غذا [illegible] که [illegible]

نمک [illegible] معمول شد [illegible] نمک مصطکی [illegible] کوکنار نیم [illegible] نیم [illegible]

زنجبیل [illegible] سرشته بلیلات [illegible] خشک [illegible] نمک صبح [illegible] نمک [illegible]

کوفته بیخته [illegible] نمک [illegible] صبح و شب نافع تر از اول است [illegible]

[illegible] کهنه [illegible] نمک [illegible] مثقال با آب سرد [illegible] بخورند [illegible]

[illegible] کنند غذای [illegible] کنند [illegible] خام [illegible] از آن [illegible] سازند

و با [illegible] بخورند غذای [illegible] صبح [illegible] کوفته [illegible] خشک [illegible]

ارزن گندم را ساخته بپزند و روغن ستور چرب کرده بخورند یا در آب گشنیز [illegible] دوغ خیک کرده

بیاشامند شکم تنقیه کنند غذای ارزن حب [illegible] با آب آورده ... موز [illegible] گوشت [illegible]

مویز [illegible] سالقی یا خوبرت گاو و مرغ [illegible] باشد تمام ساخته بخورند و [illegible] قدر آب

کوکنار باید که بنوشند و عقب این غذای بپزند ازین [illegible] است

جهت اسهال که [illegible] یا زردی [illegible] بریان کنند [illegible]

خوانند و یک [illegible] مثقال افیون [illegible] مثقال [illegible] دو مثقال [illegible]

حبهای [illegible] خورد [illegible] مانند [illegible] باشد تا ده توان داد

کنجد [illegible] سوده [illegible] ده درم اسپغول ده درم [illegible]

سوده هر روز دو درم ناشتا با آب سرد بخورند

دوای سول شکم دور کند از درخت

سپستان دو نیم عدد به پارچه پاک کرده [illegible] آمیخته بخورند مراد از سپستان

درخت [illegible] است که درخت [illegible] در هند است نه آنکه از وی [illegible]

حاصل شود که سول شکم دور کند و شکم براند [illegible] سوخته و پوست درخت

آرند برابر هر یکدام انگوزه نمک [illegible] سوخته و پوست [illegible] آرند در [illegible]

با آب بجوشانند تا نیم [illegible] پس بپالایند و انگوزه و نمک [illegible] ساخته

[illegible] فرو برند [illegible] روغن [illegible]

گرم کنند و چند مرتبه بعد از آن تر کنند و بر شکم نهند درد فرو نشود پیاز آرد که او را هندی پیاز گویند

اندکی بکوبند و سپس پیل یک پاو نمک طعام یک پاو انگشت بادام چند عدد کرده با آب جو تا آن

حل کنند و بریان بر تابه نهند چون بریان شود آن پخته شود فرو آرند و از جانب خام بر شکم نهند

دنان دو گرمی را تا بر نهند تا چون نان اول سرد شود جدا کرده نان دوم گرمی بر نهند

همچنان چند مرتبه کنند تا درد فرو نشیند   شیره برگ انبه بقدر روغن گاو آمیخته

و بر شکم بالند ادرار کرده قبض القولنج زایل شود به امر الله تعالی و اما اگر حقنه نموده باشند

درد از سبب ورم باشد دوا هیچ نفع نه بدهد   پیدا آنچه بعضی ارند سوخته خاکستر او

با ... کرده بخورند باد شکم و سوداء دفع شود   تخم کرفس انیسون رازیانه

نانخواه مساوی کوفته بیخته یک ماشه بخورند درد و سوداء دفع شود و اگر پیش

دیگر با جالندهر نباشد   برای رفع قولنج از مجربات غریبه است خصوصاً

قولنج کهنه را افزاید زیره سیاه انیسون بادیان هر یک یک مثقال ... را با شما

بخورند و با لذت آن تخم ... شیر ... دو شیده باشند ... هندو

نمایند ... تمام و نشو ... از مواد خام زود سر انجام میرسد بعون الله تعالی

تخم بعضی ... بعضی ... هر یک دو تولہ و کم زیاده حسب حال

بگیرند و در ... آب صاف کرده روغن گاو دو دو تولہ ... کرده بران

اندا ... بنوشند قولنج که ... دو ... زایل سازد مجرب است

و تا کار از مسهلات بماید با قوی توجه بماید از و خصوصاً ادویه مسهله [illegible] که در این فصل
مهما امکن احتراز باید کرد و هرگاه ضرورت است خصوصاً در صحت طبیعت باید الذین کالبیم
[illegible] ترکیه هر [illegible] کنند کباره مسهلات [illegible] جمله مساوی [illegible] کوفته
[illegible] را سوده کرده [illegible] سوده کرده [illegible] اصلاح [illegible] گذشته [illegible]
و مقدار [illegible] حب [illegible] و نیم و بالای [illegible] نوشیده [illegible]
خشک سقمونیا تناول نمایند [illegible]
حب [illegible] ادویه [illegible] حب [illegible] عندالحاجت [illegible]
اگر گندم و آرد [illegible] و [illegible] کره [illegible]
مدور [illegible] و این [illegible] در روغن [illegible] که خورد تخم [illegible]
بیفزایند همچون [illegible] مقدار تخم [illegible] اسهال [illegible] آرد و جمیع
اقسام کوله را مفید است و اگر اسهال با فراط [illegible] شود [illegible]
[illegible] مقدار یک [illegible] و باید که [illegible] قند سیاه آمیخته [illegible] اسهال
مفرط شود [illegible] تخم [illegible] روز اول یکی [illegible] کنند [illegible]
یکی در [illegible] کنند تا [illegible] عادت کرده [illegible]
نمایند قبض [illegible] و یبوست [illegible] در استعمال [illegible]
معتدل کند [illegible] پیش از طعام ده دانه [illegible] طبع نرم کند [illegible]
[illegible] اگر پیش از طعام خورند طبع نرم [illegible] روغن [illegible]

سیماب را با آب مورد کوفتن تا آب برگ مستحیل کنند و در ناف بمالند اسهال آرد [illegible]

که باید [illegible] اسهال آرد و در هندی [illegible] سکه چهار گوشه سنا [illegible] رم انیسون مغز بادام قند [illegible]

و دو دام کوفته بیخته [illegible] آمیخته شده خوراک سازند و سکه چهار وقت تناول نمایند [illegible] الملوک

در سه [illegible] بیخته [illegible] باز پاک کرده و با یک [illegible] روغن بادام [illegible] بگیرند [illegible] الحاجت

و دو سه قطره از آن [illegible] شربت [illegible] مانند آن [illegible] سه چهار درست [illegible] آمیزند [illegible]

سنا [illegible] کوفته و دو سه مثقال در گلاب [illegible] جوش دهند و بنوشند [illegible] جمیع اخلاط [illegible]

[illegible] هلیله [illegible] قدر یک مثقال [illegible] و [illegible] سنا [illegible]

که [illegible] اورست [illegible] چهار دام [illegible] و آب لیمون [illegible] تا که آب

[illegible] بمقدار [illegible] زرد [illegible] که [illegible]

[illegible] و [illegible] طریق [illegible] گفته شد [illegible]

[illegible] دو دام [illegible] و دو دام [illegible] و بادام [illegible] نازران و [illegible]

[illegible] حمله ادویه بکوبند تا [illegible] پس [illegible]

[illegible] آمیزند و [illegible] بند [illegible] سا [illegible] بیارند [illegible] غلطان [illegible]

[illegible] بیارند و [illegible] حاجت [illegible] در مقدار [illegible] زرد [illegible]

[illegible] باشند [illegible] که دوائی [illegible] مشهور است و [illegible]

[illegible] بیخته [illegible] حسب [illegible] تا [illegible]

[illegible] را [illegible]

و اصلاح آن این است که بریان [illegible] چرب کرده سفید شد و روغن بادام یا چیزی دیگر چرب سازند

و بعضی تقویت سازند بعد بریان چرب کرده سفید شد و [illegible] کنند تا [illegible] با [illegible] آن

آمیخته دهند که [illegible] یا چیزی دیگر که [illegible] مرکب ساخته باید داد و تا زود

نگار کنند و مردم هندی [illegible] استعمال می نمایند [illegible] خواهند چون آن را تغییر دهند

قدری [illegible] آمیزند [illegible] زرد [illegible] بریان [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] آب [illegible] فرو برند [illegible] و [illegible] خواهند با [illegible]

مدد کند بجهت طبیعت [illegible] [illegible] کمتر باشد [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] قند [illegible]

و در ظرف [illegible] ده بر آتش گذارند تا [illegible] سیاه [illegible] آمیزند تا قدری [illegible]

آمیخته شود [illegible] کرده [illegible] زنند و یکی از آن [illegible]

استعمال آرد [illegible] که [illegible] اطفال [illegible]

[illegible] در کرفته با [illegible] ساخته [illegible] آب [illegible] و بالای آن [illegible]

و با [illegible] کرده از [illegible] تا [illegible] که در [illegible] دفع کرداند

[illegible] یا بالای آن آب [illegible] استعمال آرد [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و خشک کنند و شربتی بحسب طریق اصلاح این ادویه که آنرا سوده کوبند و بدون آن بکار نیاید آورده

اصلاح سنگرف را در شیر لیمون و شیر گاو تا یکروز بپزند و خشک سازند پس داخل ادویه نمایند

اصلاح جالکونه همچنین کافور بیش که آب کرده باشند و در دیگ کرده جالکونه در خریطه انداخته

میان دیگ معلق آویزند تا یکبار بر آتش کنند و همچنین سم سفید بوده مقشر ساخته و سنگرف

آن ساخته و در کوزه بکار برند اصلاح سیماب سیماب را در سوفر کنور انداخته که آب کنند تا جوش

بیرون اندازند سیماب را بکار برند و از سیماب در پارچه سفید سفید ... سیاهی از آن

دور شود تا یم مقام اینست و احفظ آنست که نخست بپارچه صاف کنند بکر پس بکوزه کندل

کنند اصلاح کبریت مقدار کبریت گرده و در کفچه نهند و قدری روغن زرد انداخته بآتش نرم کنند که

نهایت حب آب سازم شود الکاه انرا در شیر بکار برد از ند بعده سیماب باشد که ساییده سازند

و داخل دوا نمایند ... از بیخ دو ابجوزات عرق خورند که بلغم کثیر المقدار باشد و لو در

استفای بلغم را دور نماید هلیله کابلی زرد چوب ... پوست بیخ ... کوفته بیخته

با شیر و اندر ... تا سه روز پیل نمایند و مقدار کنار ... حب بندند خوراک حسب مزاج از یک

تا هفت حب و طریق خوردن آنست که اول دوا خورند و بعده دو سه کف ... روغن

بسیار خورند که ... تناول غذا اشکم خواهد آمد و هاد بلغم خواهد افتاد و روغن بسیار در بیخ دوا

لازم که مصلح است که طفلان و ضعیفان را سوده ... هم آب نادیده ... دوام

و بوده از ... ایک ... کوفته بیخته در سوم ... و ... سازند و بروغن ... [illegible]

جزب ... استعمال نمایند و هر گاه ... زرد ... نماید که قوت ... نماید

[illegible]

و طبیع را نرم کند و تنها نیز اطلا کنند   گل بنفشه دو درم گل خطمی بیست درم سنا مکی چهار درم نمک
هندی یک درم عسل خیار شنبر شکر سرخ هر یک ده درم سپستان [illegible] دو رطل [illegible] مقدار
شش انگشت مضموم [illegible] حاجت [illegible] که [illegible] استعمال کنند اگر در استعمال تقصیر
واقع شود ترنجبین پنج درم صابون [illegible] نمک طعام هر یک دو درم [illegible] شیاف
سازند   شیافی که زود عمل کند [illegible] صابون [illegible] بردارند [illegible]
[illegible] تا به اذیت نشود   تخم تودری [illegible] باب [illegible] بنوشند
بعد از لقمه [illegible] خورده باشند و این قاعده است که [illegible] است و خاصیت
[illegible] دوا آنست که [illegible] آرد و [illegible] بلغم لزج را پاک کند و [illegible] ضیق [illegible]
و درد زانو [illegible] و غیره را نفع دهد فوائد مفیدات در کتب طب مسطور است با حتیاط [illegible]
موافق مزاج [illegible] باید [illegible] احتراز باید کرد [illegible] مطول
مضبوط است   [illegible] دو توله [illegible]
آب [illegible] حقنه [illegible] مقدار [illegible] بوقت حاجت [illegible]
[illegible] آرد و ضیق النفس را مفید است [illegible]
فهم [illegible]   تخم [illegible] خوردن [illegible]
را از [illegible] تا نیم توله است و [illegible] بلغم [illegible] آرد
که [illegible] آرد [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] مقدار [illegible] همراه [illegible]

حاجت آب گرم نداشته باشند و قدری حب نیز همراه آمیزند و بنوشند و مدد کنند تا قی منقطع شود و ایضا

که بوی خوش قی را باز دارد و مغز زرنیخ در آب بگذارند تا گرم شود و اندک اندک بخورند یا قطعات

دیگر فرو برند قی و تهوع را باز دارد و ایضا کبوتر بچه را بریان کرده بخورند و گرم با خورده باشد باریک

بسایند و مقدار مثقال حب زنند و بیاشامند و اگر کفایت نکند یک بار دیگر بدهند قی مفرط را

باز دارد و ایضا [illegible] بسوزانند و خاکستر را با شربت آمیزند و بدهند و بیاشامند

عبارت است از قی دور شود ایضا [illegible] که برگ درختان است در

خاکستر گرم [illegible] گرم شود [illegible] بنوشند قی دفع شود ایضا [illegible]

[illegible] قی مفرط [illegible] شراب [illegible] باز دارد

[illegible] که [illegible] در خاکستر گرم کنند و در آب [illegible] بدهند

[illegible] که [illegible] بسوزانند و خاکستر در آب اندازند

و بدارند که خاکستر فرو نشیند و آب خالص شود [illegible] آب [illegible] آورده بنوشند

و ایضا [illegible] [illegible] بسوزانند و خاکستر [illegible] در آب اندازند

بنوشند قی باز دارد و دانه [illegible] خورده [illegible]

[illegible] از [illegible] اندک اندک [illegible] آمیخته [illegible]

قی از خلط که باشد باز ایستد و ایضا پوست [illegible] از [illegible]

و [illegible] چهار [illegible] گرم کرده [illegible] آب

بسیار [illegible] و [illegible] آب [illegible]

که قی صفراوی را باز دارد یا با نمک چهار [illegible] آب آمیخته می‌نوشند انار دانه ترش مویز دانه دار

با رب [illegible] زیره کرمانی یکدرم رسته [illegible] مقدار [illegible] شود کشنیز

کشته تخم [illegible] الدم را دور کند موم [illegible] آب سیب [illegible] یکی [illegible] خدام

[illegible] با رنگ [illegible] و [illegible] مفت [illegible] آب [illegible] زند [illegible]

[illegible] آمیز [illegible] شود [illegible] زند [illegible] که قی

با حرارت [illegible] دور سازد [illegible] کشنیز [illegible] بجهت

[illegible] که [illegible] آب [illegible] سبوس [illegible]

آمیخته می‌نوشند [illegible] سود [illegible]

[illegible] جوب [illegible] و [illegible]

[صمغ] در روغن [illegible] مانند [illegible] ضلع [illegible] که [illegible] باز دارد

[illegible] مقدار [illegible] حبت [illegible]

باز دارد [illegible] سود [illegible] قدر [illegible]

[illegible] حبه [illegible] سود [illegible]

مقدار [illegible] دو توله با آب [illegible] و آن آب [illegible] نوشند [illegible]

[illegible] العلاج [illegible] و دیگر [illegible] نشود [illegible]

[illegible] و [illegible] کنند [illegible]

[ماء فرفین] [illegible] که [illegible] و اگر [illegible]

... بود او را زیاده دهند و اگر ... بیارند اجواین کرمانی و مغز ... و ... پاره

و کمیله و بابرنگ هریک درمی ... بارنگ ساخته باشند ... مخلوط سازند و اگر ... [illegible]

کرم ... باشند ... خورد ... کنند و اگر خورد سال ... موافق ... چهار یا پنج ... بعد طعام

وقت خواب ... بخورند و ... [illegible]

کرم کدو دانه ... که ... حب ... [illegible]

کرم ... کرم ... سیاه ... شیر ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... باشد ... [illegible]

و خاکستر ان ... بخورند ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... انگاه ... بخورد و ... در جمیع اقسام کرم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

سنگ خصیه و قیصوما به هم بپزند و اگر درد شدت یابد [illegible] گرفته بپیچند و [illegible] دو روز باز کنند

و خصیه کودکان که گلولان میشوند بیشتر با استسقا [illegible] باز میگردد و در علامت اصلی [illegible] باز آید

51

[illegible] که خروج مقعد را سود بود مجرب است باید که بدین قول بود [illegible] و در طرح نیکو بود و [illegible]

کردن فارغ شوند دست لزان بول کند [illegible] چند بار [illegible] دست [illegible] آب پاک استنجا کنند

و دو روز استنجا باید کرد [illegible] که بر روز مقعد [illegible] دست [illegible] کنند عرق النسو زنند

و اندکی به مقعد [illegible] دندان [illegible] علاج [illegible] که مشهور [illegible] گرفته [illegible]

و درون گردد [illegible] بیست [illegible] بگیرند [illegible] اول [illegible] و جاروند

[illegible] گرفته [illegible] با یکدیگر [illegible] خورند

[illegible] بول اسپید [illegible] مقعد [illegible] بیرون آید

و [illegible] اکثر مقعد [illegible] پیدا باشد [illegible] ماه [illegible]

زنان [illegible] گویند و علاج [illegible] آن را گویند که [illegible] در مقعد پدید آید اما علاج

آن [illegible] که [illegible] از بول اسپید باز دارد [illegible] بمانده باشد [illegible] بگیرند

[illegible] چهار درم و [illegible] دو درم [illegible] زنند [illegible] دو درم [illegible] آمیزند بقدر

[illegible] صبح و [illegible] شام بخورند صبح با روغن و شام با آب [illegible]

[illegible] تا دو هفته بدارو [illegible] بخورند [illegible] کنند و بعد از

[illegible] آب برگ [illegible] بگیرند [illegible] آب [illegible] کنند و [illegible] بسوزند و

[illegible] تا [illegible] آنکه

حاجت بهیچ دوا نیست و مبالغت [illegible] و نان با روغن بسیار خورد باید کرد و بخور

[illegible] بسوزند و دود آنرا بمقعد رسانند و در و نشانند و چون ببندد [illegible] را با روغن

[illegible] بنشانند [illegible] در [illegible] و پارچه [illegible] آن آلوده [illegible]

و هرگاه پوست [illegible] را با [illegible] و [illegible] آن روغن [illegible]

بر بالا [illegible] دفع کند و در روغن [illegible]

[illegible] آرد [illegible] در آفتاب [illegible] روغن [illegible] دفع شود [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] و در [illegible] کند [illegible] و [illegible]

[illegible] و در روغن [illegible] بر بالا [illegible] و آب [illegible]

[illegible] بسیار [illegible]

[illegible] شده [illegible] و [illegible]

در [illegible] روغن گاو آمیزند و چون [illegible] دو [illegible] در روی [illegible] کنند

[illegible] کنند [illegible] و [illegible] دارد و [illegible] بر [illegible]

[illegible] شام و [illegible] شام [illegible] دارند [illegible] روز [illegible]

[illegible] استعمال [illegible] و [illegible] آب و بر مقعد [illegible]

و [illegible] و [illegible] استعمال [illegible]

[illegible] سفید [illegible]

[illegible]

که بوته سیر را بعد از درو نگاه نمایند در یک هفته تجربیات زخم حیات در سایه خشک سازند

کونه پنبه بدار ندر [illegible] مدام با قوه سیاه [illegible] ند و سفید و در جای

کاشت آنرا در آب [illegible] از [illegible] پنبه یک هفته بواسطه

تخم و رسم حیات نباتی است [illegible] که در [illegible] ند که [illegible] باشد و

[illegible] معلوم میشود [illegible] ره [illegible] بسیار [illegible] دو

قسم [illegible] آنکه رنگ [illegible] بواسطه [illegible] دویم آنکه رنگ [illegible]

بادل [illegible] کار [illegible] در [illegible] نگاهی [illegible] سبزی که

[illegible] تجربیات [illegible] که خون [illegible]

را [illegible] تجربیات تخم [illegible] حیوانات [illegible]

کرده تا هفت روز [illegible] کنند از [illegible] تجربیات [illegible] میزند [illegible]

[illegible] مقدار [illegible] تا [illegible] روز زیاده [illegible] که بوته سیر [illegible] و بادی [illegible] رنگ

[illegible] رنگ [illegible] دوام شیر [illegible] شیر [illegible] کونه [illegible]

[illegible] آب [illegible] شیره [illegible] اخلاط [illegible] آمیخته

میشوند یا شیر [illegible] آن شیره [illegible] تا هفت روز همچنین کنند و

[illegible] بادی [illegible] میزند و [illegible] بوته سیر و با [illegible] تجربیات [illegible] پوست

[illegible] در ظرفی [illegible] دو از [illegible]

[illegible] میشوند [illegible] برسانند چنانچه [illegible] حقیقت [illegible]

بواسیر و خروج مقعد مجربست میان خنصر و بنصر متصل بکف پا بر رگ داغ نهند چنانچه متعارف

است و بعد از داغ لته با بست [illegible] گرده [illegible] که خون بکلی ترک بایستد [illegible] که این

داغ بر بواسیر باید نهاد [illegible] باشد یا به [illegible] دوائی که بخور بواسیر را معدوم و بر دو خون خشک کند

استخوان زاغ بسوزانند و دانه [illegible] به بواسیر [illegible] که قرص [illegible] بواسیر دور کند

نسخه دیگر [illegible] آب [illegible] بسایند در بواسیر بمالند [illegible] شوره [illegible] کرده بر دو انداختن

بواسیر [illegible] نمایند ساعتی مقعد را بر آتش [illegible] بدارند چند روز مداومت [illegible] بواسیر

بواسیر [illegible] مقعد [illegible] آنست که در [illegible] داخل کنند غذای

[illegible] قدر که [illegible] ضرر [illegible]

تناول نمایند پوست جدا کرده [illegible] بواسیر از [illegible] شوره [illegible]

[illegible] گوشت [illegible] بادام کوفته بیخته [illegible]

[illegible] بخورند [illegible] که [illegible] دوائی [illegible] هر کس [illegible]

دارچینی [illegible] و بعد از آن [illegible] معصوره [illegible] چنانچه

سائیده یا [illegible] تناول کند قدری مناسب در سه روز خون [illegible] می شود

[illegible] بواسیر [illegible] مجربست [illegible] از هر یک [illegible]

[illegible] کوفته بیخته [illegible] که از زیاده [illegible] قوت [illegible]

بخورند مجربست [illegible] نسخه [illegible] تازه [illegible]

[illegible]

البواسیر ۱۲

بوداسیر و صبح شود باز جوز ملنه ... پوداسیر خورد با را مجرب است عرق ارند بوزن چهار ... خام

باسه وقت نهار بنوشند که ... صورت ... کیدام ... حب ... مطبوخ ... خام ... بیکی جا کوبند

با با حب ... بخورند در روز یک ... صورت خورند و بلاد ... این کیدام با روغن

و روغن ... کرده بخورد مجرب است ... که ... بوداسیر ... پوست ... بکند

و ... ده درهم ... مقداد ... وقت ... صبح ... باشد ... خام ... بخورند از بادی و

... مطبوخ ... چشم ... مسک ... خوره ... مقدار ... حقنه ... برکت و ... است

... سیر ... بکار ... شمار ... باد ... بیرون ... شود ... و ... باد

مجرب است ... نیکو ... و ... بکار ... که ... بادی ... و ... انداز ... است ... بر ...

... و ... آن ... برزم ... باشد ... مسک ... شود ... سیر ... ورق ... است ... خوردن

مفید است ... جهت ... قبض ... مجرب است ... سیر ... و ... نیکو

... مقداد ... شکر ... چهار ... بیکی ... خام باسه ... خورند

در دو ... نیکو ... حفظ است ... که ... سیر ... خشک ... و است ... بیش ... و ...

... در آنست ... داد که نیکو ... مفرد است ... با ... حب ... کرده با

چون بود ... را مجرب است ... مفصلات ... جهت ... بوداسیر ... است و اگر

... دست ... است ... انگشت ... معلوم ... باشد ...

... لکنت ... بسند ... بطریق ... موجب ... روغن ...

... خام ... و ... بوزن ... بکند ...

بنفشه [illegible] بلیب [illegible] کرده بر زخم بندد و دوست [illegible] اورا [illegible] کند بوده [illegible] بر زخم [illegible] بندد و

[illegible] صاف کنند [illegible] بلعاب [illegible] کرده [illegible] بندد و دوست [illegible] [illegible] بند

بعده [illegible] خواهند فراهم [illegible] تبل [illegible] ترکرده [illegible] بندد [illegible] داغ [illegible] روز

چهارشنبه [illegible] تاریخ [illegible] داغ [illegible] حاصل [illegible] کرده [illegible] سینه [illegible] بهیچ [illegible]

[illegible] باشد [illegible] [illegible] ماهی [illegible] بادنجان [illegible]

واحیانا اگر [illegible] باشد سببش [illegible] بود که چیز ممنوع خورده بود [illegible]

[illegible] سپید [illegible] [illegible] کل [illegible] که دوائی [illegible]

[illegible] قدر [illegible] اندر روغن [illegible] حلوا [illegible] خورند

[illegible] خورند [illegible] تریاق [illegible] فلوس [illegible]

[illegible] یکجا کرده در عرق [illegible] کند [illegible]

[illegible] یکی [illegible] آمیخته [illegible] خورده باشند یکدفعه [illegible]

[illegible] خورند [illegible] ر ق ش ت خ ق ا ب ت ق ب ش [illegible]

[illegible] کاغذ نوشته در آب [illegible] باشند یکدفعه [illegible]

[illegible] کرده [illegible] بادام [illegible] خورد [illegible] هفت [illegible]

هفت باشد [illegible] معمول [illegible] نیم [illegible] یکجا کرده [illegible]

آمیخته [illegible] دوازده ماشه [illegible] خورده باشند [illegible]

[illegible] مرض [illegible] گردد [illegible]

چون شش درم عاقرقرحا [illegible] تن را در مصالیه بکوبند [illegible] تا بکوبند و دو [illegible] شود جرم ثقیل آنرا

در دو [illegible] با آب بجوشانند چندانکه [illegible] دو [illegible] بماند [illegible] و در قدر [illegible] آب [illegible] عسل

در آتش [illegible] بیندازند تا [illegible] شود و [illegible]

[illegible] همراه [illegible] [illegible] زیادی

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] که [illegible] [illegible]

همراه بابونه [illegible] جهت بول قرص کافور [illegible] ترکیبی مشهور

[illegible] تخم [illegible] [illegible] بول [illegible] حرارت [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] هر [illegible] یکدرم [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] چند آب بجوشانند [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] کذارند و بپزند تا همچون حلوا شود مخلوط فرود آرند [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] زیاده حسب حال مریض دهند حرقت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] از برودت [illegible] [illegible] حرقت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] تخم [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بریان کرده آرند سا میدا انقدر که یکدیگر را بهم آمیزند حب توان شد بیا آب اسفناج حب ها سازند

حب ها چند [illegible] با کره تقویت شکم کند تجربه بلیغی سه درهم بادنجان [illegible] درهم

شکوب ساخته در چهار چیا آب نوشانند جهت یک حالت ... صاف شیشه بادام ... کنک

دو درهم روغن کاو و تحریر نمایند دیگر که جرقت بول و بول دم را عجیب الاثر است

بلیله آمله زرد چوب بلیله ادویه کوفته بیخته شهد خورند و اگر مزاج گرم باشد در

یک خوراک جمع ... تا مفت روز یا ده روز خورند و اگر مزاج گرم باشد بجای شهد

شکر آب زند و صحیح است که بلیله زرد چوب بسیار است اول باید که سه چهار ماشه

[illegible] چوب همانقدر آمله باشد [illegible] [illegible] مزاج یافته میفرمایند [illegible]

سنگ کرده و مثانه بریزاند تا سه روز [illegible] افکند شکستن نیم سیر ...

[illegible] صاف نمایند [illegible] نوشتند [illegible] انگه نوشانند [illegible]

[illegible] الفور [illegible] و سیخ ... که تازه [illegible] کرده باشند بر آتش نهند [illegible]

[illegible] دران اندازند و پارچه یا فته چهار پیچ تو کرده دران نهند [illegible] بگیرد

[illegible] تا که گرم یا [illegible] [illegible] [illegible] اند

آنرا بکار برند [illegible] جدا نمایند در ظرف [illegible] [illegible] کرده

[illegible] گذارند [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] یکدام [illegible] [illegible] آب برند [illegible] تا سه [illegible]

غذای گرم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

آنکه اخلاط السوس تخم خیارین تخم کاسنی هر یاک را کوفته و بیخته کاکنج [illegible] سته [illegible]
مثل [illegible] کوفته و بیخته بر او بپاشند [illegible] آمیخته [illegible] دو درم در آب [illegible] شوند در
[illegible] یا با کرم بر بریزند [illegible] چون [illegible] بندی [illegible] در آب جوشانند
و [illegible] آن [illegible] و آب آنرا [illegible] بریزند [illegible]
[illegible] بول [illegible] سیماب [illegible] در [illegible] بریزند [illegible]
[illegible] مجرب [illegible] سیماب [illegible] لیمو [illegible] بیرون آورده
[illegible] قلبی [illegible] [illegible] بس لیمو [illegible]
فرود آرند [illegible] ده [illegible] بول [illegible] نمک [illegible]
[illegible] شود [illegible] بول [illegible] آمیخته [illegible]
و [illegible] آمیخته بخورند [illegible] بول [illegible]
[illegible] وقت [illegible] دوا [illegible] یا کم زیاده نکنند [illegible]
[illegible] آمیخته [illegible] بالای آن نوشتند [illegible] [illegible] دو [illegible]
[illegible] کوفته در [illegible] آب جوشانند [illegible] در آن آب [illegible]
و [illegible] بیست [illegible] دو [illegible]
[illegible] اکر [illegible] بول [illegible] حکیم [illegible] شوره [illegible]
[illegible] خورانید [illegible] تعالی [illegible] مجربست منقول از
[illegible] مجرب [illegible] شوره [illegible] قلمی [illegible]

با هم سحق کرده و آب نموده با اشتها نوشند که در حبس البول عجیب است

زیره [illegible] سلسل البول آلو سیاه با [illegible] ساییده در قند سیاه آمیزند و غلول‌ها سازند

[illegible] و دام و دیگر [illegible] چهار ماشه با آب [illegible] ساخته بخورند دیگر سیلان [illegible] که بسبب

ضعف گرده و [illegible] آن بر [illegible] و بید برگ درخت [illegible] سرم گاو [illegible] کوبند

چند عدد بگیرند با شکر سرخ خورند دو دو سه روز و منع [illegible] نبات نبات

کبیر فلفل و دانه زیره سفید هر [illegible] باریک ساخته با شهد بخورند و دیگر پوست

سفید ماکیان در روغن گاو بریان کنند و سائیده یکدام هر روز بخورند

[illegible]

[illegible] دوای سیلان منی [illegible] میوه [illegible] تخم

[illegible] و سفیدی آن دور کنند و در روی آن نهاده و [illegible] سایند مشک و زعفران

و فلفل [illegible] هر یک [illegible] و فلفل گرد و بالای آن پارچه [illegible] و او را

پخته بدارند او [illegible] و صباح بخورند همین تا سه روز بکنند که [illegible] میوه [illegible]

گرده [illegible] دو دام پخته شکر [illegible] دو دام [illegible] کوفته بیخته [illegible]

برای هفت روز [illegible] [illegible] صباح بگیرد [illegible] افیون [illegible]

گلوی [illegible] الایچی [illegible] نبات [illegible] خوراک [illegible]

[illegible] صمغ [illegible] کوفته بیخته [illegible] صباح با [illegible]

[illegible] [illegible]

جمیع انواع پرمیو دور کند [illegible] ذکرکند و بورالکشا سود و ارید شیر را در ظرفی نو

نموزاند جاذ بکسر کرده و قیف را دو دال و [illegible] خولنجان بسنه الخور طبخ و تا

زمرد مثل بلوکند لعوق خولنجان و کفهٔ لیلا اکر شیر بخور کشیده کند و تا خشک شود خوردنی کند و

از کشت شروع به بخور کند تا خشک شود سیلان منی امروزش یک عیار ... باشد

چهار جو پنج خام از جلسیم یک عیار خیار چنبر دو عیار ... دو عیار ... راخ

... سه روز ... بعد از کوبیدن بیخته یکی از دو ... شیر ... کنیم

... و بادام ... تا یک بار ... سفید ... سه نیشا

خورند ... کبابی بریان کرده ... یک عیار جمیع التعلب کوفته بیخته ... شیره

با یکی شیر بیخته و بطلی الا ... دو ... مستوی ... مثال ...

فرج ... سفید ... کوفته بیخته ... و ... مستوی ...

... بکار روم ... آب ... کرده ... شند ... شود ...

شیر ... کمیش یا ... شیر ... بعضی ... کوشا ...

... شیر ... جمیع ... جاذ ... قدح ...

... خشک ... سیلان ... مقدار ... بار ... صباح

... سیلان ... مستوی ... کوفته بیخته ... تا ... با ...

... و مقدار ... و ... کند ... بیخته

... اورا ... تا یکسال ... عجب

معتاد باشد اگر این را یکسال خورد و سر نوجوان گردد و بر مسو ورد و
لیست سرا خود در آید و در ساز و لعاب و بیرو و المزاج را نافع است و اگر
گرگ و ذه انشود در آب مرکند بیش ازان بکار و ورق ورق برند و در سایه خشک نما خسته
نکو بند [illegible] کوفته میشود اجواین کلو ملیله بلیله هر یک یک چند اهم
جو کوفته بیایت [illegible] در شیر است جو شاند [illegible] سیم باد باند یکدام [illegible]
و شکر [illegible] [illegible] ساد و در شود [illegible] الکه باند تا صبح بالاس [illegible]
[illegible] و صورت [illegible] [illegible] بکلیا نه نو با رحه [illegible]
هم [illegible] ان در کیله [illegible] بر آورده [illegible] ان کیله را [illegible]
[illegible] باشد [illegible] [illegible] الاثر است [illegible]
[illegible] [illegible] کوفته [illegible] در [illegible] مشهور [illegible]
[illegible] امر [illegible] غلیظ [illegible] صبح [illegible]
[illegible] مقت [illegible] و لعیضی [illegible] گشته [illegible] و یا قوت [illegible]
[illegible] [illegible] آورید [illegible] بر [illegible]
[illegible] [illegible] دفع نماید و [illegible] را [illegible]
[illegible] صبح [illegible] [illegible] [illegible] کشته [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] کنند [illegible]
[illegible] [illegible] صبح [illegible] [illegible]
[illegible]

[illegible] و نمیرند که معلوم نشود این بکمال است [illegible] روز [illegible] دور

بیهوش گردد چنانچه [illegible] کم زیاده نباشد [illegible] بسیار آزموده

نیم [illegible] کرده [illegible] شکر [illegible] با شیر گاو

خالص [illegible] گرده [illegible] و [illegible]

و [illegible] مجرب است [illegible]

مجرب است لعاب حبشی بادام [illegible]

چند [illegible] حاجت [illegible] باشد [illegible]

خالص [illegible] لعاب حبشی آمیخته بخورد [illegible]

مردی چون نشاسته میکنند از یک گندم [illegible] بخورند [illegible]

ترشی و بادی پرهیز نمایند [illegible] بریان [illegible] بخورد و [illegible]

کنند و زیره سفید [illegible] کوفته بیخته هموزن شکر سفید آمیخته

بادام خام سه وقت بخورد صبح و ظهر و شام [illegible]

سیلان منی [illegible] مجرب است تخم تمر هندی یعنی املی که آنرا [illegible]

بریان کرده در تنور [illegible] پوست دور کرده کوفته بیخته همچندان

شکر سفید آمیخته با شیر گاو [illegible] کف دست بخورند از ترشی [illegible] پرهیز [illegible]

سوزاک و سیلان [illegible] مجرب است [illegible] یک دو مثقال [illegible]

[illegible] مثقال [illegible] در سفال که آب [illegible]

در شب نگاه دارند و صبح [illegible] صاف کرده بنوشند [illegible]

دوازده روز برای نضوج خورد صحت یافت با وجود آنکه [illegible] کرده بود

بود از کسانیکه مجرب است که [illegible] پیالها دانه با [illegible]

الوان گرفته او قند [illegible] کافور خالص ریختند یکمرتبه تا دو مرتبه سه مرتبه

نموده و آنچنانکه [illegible] ده چهار که مناسب مزاجش باشد از یکماشه تا چهار

ده ماشه [illegible] و بالا ازان شربت نبات او نوشند [illegible] بعد از چند روز

بیضه با شربت نبات و [illegible] از دهن و شکم هیچ نه نهند بر میوه [illegible] که با [illegible]

روز اول یکماشه [illegible] پس هر روز یکماشه افزایند تا [illegible] ماشه

تا چهارده روز [illegible] اگر [illegible] که [illegible]

[illegible] شربت [illegible]

[illegible] یکدام [illegible] حصه [illegible] بود تا [illegible]

فرو برند و عقب وی از [illegible] نبات شربت غلیظ ساخته نوشند تا سه روز [illegible]

[illegible] دور سازد [illegible] قرنفل کبود و کوکنار کافور [illegible]

[illegible] سیاه [illegible] کوفته بیخته [illegible] نخود [illegible]

و با وجود چهارده روز [illegible] خورند یکی صبح و یکی شام و [illegible] آب [illegible] امان [illegible]

[illegible] روغن [illegible] سازند که [illegible] کباب چینی [illegible]

[illegible] یکدام [illegible] آمیزند [illegible]

دوا یا [illegible] آمیخته صباحی بخورند از بادی و ترشی پرهیزند [illegible]

و در معجون که بهم بود اینه شود از این دوا به شود تنگری یرقان یک نسخه نبات یک اوقیه

پرورده با رگ ساخته [illegible] تباشیر زن علی الصباح نوشند با لادمی شیر آب که هندی

سر سبیله گویند نوشند و این معجون در حبس [illegible] سبب تر کنند باید کرد نفع زود تر دهد

تا هیچ وقت علما باید مجرب است و تا آنکه تا هفت روز نوشند ثواب خوبست مرض

مزمنه را دور کند و مریض را اگر خون باشد تازه باشد تنگری میتوان داد و مثلا هر کدام

تنگری یرقان و هر کدام نبات هفت حصه کنند [illegible] باشد هر وقت که بول بر آید

باز دو دو او در حلق اندازند و عقب آن [illegible] نوشند عجب [illegible] باید تا یکبار

و از ترش و بادی پرهیز کنند [illegible] سود [illegible] یرقان مجرب است و تخلف نمیکند

شوره قلمی [illegible] کلان [illegible] هر یک یک دام [illegible] کوفته بیخته [illegible] بر بندند و یکی

صبح و یکی شام خورند همراه آب تا سه روز در روز چهارم [illegible] بر بندند و آن

[illegible] که [illegible] آب [illegible] سازند و [illegible] نوشند [illegible]

[illegible] آب [illegible] نوشند [illegible] تا سه روز آب [illegible] باید داد غذا [illegible]

[illegible] خورند [illegible] سه روز [illegible] خورد عجب الاثر است

[illegible] خاص یکیک [illegible] صدف سوخته [illegible] پوست [illegible]

[illegible] کوفته بیخته هفت [illegible] هفت

روز خورند تا شفا [illegible] صبح [illegible] تخم [illegible] زیره سیاه یک

[illegible] کوفته بیخته [illegible] که [illegible] سفید آمیزند و [illegible]

و در [illegible] خورند [illegible] شیر خام بخورند و [illegible] وقت [illegible] خورند

همچنان تا سه روز بنوشند آرد که نیز مردان و زنان را از سپیدی باز دارد

مر پایطی یعنی تخم جو برای دو درم رال دو درم شکر سفید چهار درم ادویه کوفته بیخته با شکر

آمیخته هفت حصه کنند هر صباح یک حصه با شیر تازه گاو و شیر ورده باشند سپیدی

نیز را اندر کوشه کوفته نیم آرد [illegible] سوق کنند [illegible] ست [illegible] حب [illegible] تخم [illegible]

و ماقل صغار و طباشیر و بکپان [illegible] نبات هر یک دو درم کوفته بیخته در عسل [illegible] مقدار

نیم درم رغبت نمایند [illegible] که حرکت بول و خون [illegible] شیدن [illegible] بر دست

آمده [illegible] هر یک تولا کوفته بیخته در عسل آمیخته بخورند [illegible] یک [illegible] سینه

هفت روز باز [illegible] خون [illegible] پوست [illegible] پوست درخت [illegible]

کوفته [illegible] بول [illegible] کوفته بیخته [illegible] خشک شدن و در سایه [illegible] آب با شیر

[illegible] و از [illegible] بر [illegible] در آب [illegible] فواید زواید [illegible]

[illegible] در سایه [illegible] و همچندان [illegible] آمیخته [illegible]

با آب بخورند [illegible] و سپیدی [illegible] در سه روز دفع شود [illegible] در یک روز [illegible]

تخم [illegible] یکپان [illegible] یک [illegible] سار [illegible] سپیدی [illegible]

ادویه [illegible] ساخته در سه [illegible] آب [illegible] نیم [illegible] زیاده [illegible]

در سه [illegible] آمیخته بنوشند سه روز [illegible] بخورند

[illegible] چوب [illegible] و شود [illegible] ادویه

[illegible] نیم درم [illegible] سه روز [illegible] بخورد شفا یابد

[illegible] چوب [illegible] هر یک [illegible] کوفته بیخته [illegible] روز [illegible] نیم تولا [illegible]

ازان و نخود مقشر شکر سفید آمیزند و بآب مقوز زده باشند هر روز بامداد بخورند و مجربست

و بمقدار مشته باشد یا نیم تولچه قوت و سن و همچنین شکر سفید آمیزند و بنوشند

تا یک ماه روز از باد و درد تب بپرهیزند مجربست [illegible] و ورد کنند زیاده قوت باه آرد

و امساک سیلان منی را باز دارد جوز بوا مقشر [illegible] در مردم کسی [illegible] باده [illegible]

مرکب [illegible] تخم متبول [illegible] بیخ [illegible] بقدر [illegible] تا قند [illegible]

متواتر خورند [illegible] صبح [illegible] کثیر الجماع [illegible]

همچنین خوردن یک تولچه تا دو تولچه [illegible] و درخت [illegible] بپزند و [illegible]

در [illegible] تمام [illegible] درخت [illegible] بقدر [illegible] مجربست

اصل [illegible] مجربست [illegible] صبح [illegible] کنند و صبح ناشتا بنوشند [illegible] مجربست

و سوزاک مجربست [illegible] که [illegible] سوزاک [illegible] اسپغول [illegible] بپزند [illegible]

[illegible] و قضیب [illegible] بول خواهد [illegible] الفور [illegible] ناشته [illegible] خواهد

و دیگر [illegible] اسپید [illegible] کنند و [illegible] بتحقیق [illegible] روز

[illegible] قطعه قطعه کنند و در دیگ اندازند و آب باران ریزند و در دیگ [illegible] برند

و [illegible] باشد عرق [illegible] ازو [illegible] و در شیشه اندازند و [illegible]

[illegible] باشند و [illegible] در حلق [illegible] اندازند و ده قطره [illegible] عرق [illegible]

[illegible] در حلق [illegible] را [illegible] بنوشند چنانچه [illegible] تواند و تمام [illegible]

[illegible] صباح [illegible] چنانچه [illegible] کنند [illegible] همین [illegible]

بخورند [illegible] مجرب [illegible]

بنوشند دیگر قوت است که سه ساعت با آن باشد و دفع [illegible] نمایند و لعاب [illegible] گرده

بر قضیب بمالند و پس از چند ساعت نکشایند تجربت الفصل است [illegible] سه ساعت [illegible]

[illegible] یا [illegible] بر پشت کنند [illegible] سحیق [illegible] آمیزند [illegible] امساک

[illegible] ترکیب [illegible] یک گوشه [illegible] شیر [illegible] آمیزند و [illegible] که حاجت شود پس

[illegible] دو تولد [illegible] آمیزند و بنوشند [illegible] پنج [illegible]

که کهنه زنبی کنند [illegible] از زنبی [illegible] شیر آن گوشه [illegible] قدری

روغن آمیخته [illegible] تمام آرند [illegible] بر پای [illegible] دور کرده [illegible] بمالند

[illegible] کرده وقت [illegible] نخورند [illegible] که در ساعت قضیب قائم کند [illegible] گذشته باشد

که حرکت [illegible] باشد [illegible] روغن [illegible] روغن [illegible]

کنند [illegible] که [illegible] آورند و [illegible] وقت [illegible]

[illegible] در قضیب و بر کف پای بمالند [illegible] پای [illegible]

و بار [illegible] سفت [illegible] در آن [illegible]

[illegible] و وقت حاجت قدری از آن لعاب حل کرده بر آلت بمالند و

بعد از چندی دور کرده مجامعت کند [illegible] سپید [illegible] دو درم

[illegible] آورند آنچه حل کنند تا [illegible] شود پس [illegible] قضیب بمالند

چون [illegible] تمام شود دور کرده [illegible] کند [illegible] که [illegible] افیون [illegible]

[illegible] جوز بوا [illegible] چهار [illegible] یک [illegible] آورند آنچه [illegible]

[illegible] هفت [illegible] کنند پس [illegible] آن [illegible]

[illegible]

زاو چیلان که در دریا می‌باشد بگیرید و روغن گاو و یکیا روغن را در ظرف آهنی گرم کند
و زاو چیلان را بندد و در آن روغن اندازد و در میان آتش کند تا سوخته شود زاو چه نفعه دهد او را
تر فیدان آن شیشه شده خورد و از بدو یکتا تنک صبح هریله دهند بسبب با رنگ شیخ ورداب
آب تر بیند و او از چوب تخم تا چهار بار یکی را کند و ببینند ... گاو زرده ... سیاه
مرغ سیاه که نبات جوان که جنس قسمت ... سیاه کند و خون آن بستاند با نوال خورد جوان
که تنها هیچ بیش بالش آمیزند و اشیا و خلط و خصوصیت بالشد و باز آید تا خشک شود همچنان اشیاء سیب
مقوا از کنند مرتبه اول سوزش یا و آنچه بیمی مکند مرتبه دویم سوزش کم خواهد شد و مرتبه سیوم
هیچ سوزش نخواهد بود و شهوت غلبه خواهد عقب از زور جماع نکند بس مشغول شوند
بهایی تنها سبب آن است ... عاقرقرحا زنجبیل ... سکنه بهم بیای گلو نحس کنگر کجی
خستگی بس موصلی سیاه جلد برابر بستانند و چهار برابر مقعر قند چسب زنند بسیار نخورند یک
بسیار باه آرد لشکر بلکه سیر و مراج بشکم ... تخم زردک ورد و علم عالمگیر نوشته همچنین تا نشیر گاو
بخورند بعد از آن بسیار قوت باه بسیار آرد انگور و چیزها با شیر فرو برند و بالای آن ...
نوشته‌اند سیر و مراج را باه بسیار آرد ... که در امر باه نظیر ندارد کتاب ... ربوند
دارچینی چوب چینی عاقرقرحا الدجی قرنفل ... تو آبی ... سیماب
بیدانجیر ... از هر واحد بس سیماب باید که ...
را از زرم گوسفند اول سیماب ... در ... کند
... را آمیزند و چهار ... بزرگ ... حقنه را اندازد
بیند و بالای آن ... ضرورت کند ... قدرت

تماشا کنند نشان این بول آنست که بول را در ظرفی ریزند و بعد چند گاهی در آن [illegible] باشد
صاف بریزند و بر جبه غلیظ و سفید بود [illegible] که باه آرد و امساک کند
بهمن سفید جنطیانا نانخواه [illegible] انگبین هر یک [illegible] سیاه [illegible] کنده
تخم گزر [illegible] پسته [illegible] عاقرقرحا دارچینی هر یک سه مثقال [illegible] سیاه
خصیة الثعلب [illegible] بیاید کنند نبات صاف کرده هر یک [illegible] سقنقور [illegible] عدد
افیون [illegible] سه درم همه باریک بسایند و بقدر [illegible] آمیخته باشند خالص [illegible]
یکتوله هر صباح [illegible] اول [illegible] عقب [illegible] آب خورند و شیر [illegible] خورند [illegible]
و نمک [illegible] بریزند انطاکیه که گفته شد [illegible] کنند نبات صاف کرده یکجا [illegible] فلفل [illegible]
باشند حب بندند [illegible] دو درم هر صباح خورند [illegible] قوت باه و [illegible] آورد
[illegible] را بریزند [illegible] بادام [illegible] تخم [illegible] سفید [illegible]
[illegible] روغن [illegible] آمیزند و در شیشه [illegible]
[illegible] عند الحاجت بکار برند پوست بیخ [illegible] سفید عاقرقرحا روغن
بیخ [illegible] باروغن [illegible] قضیب طلا نمایند [illegible]
[illegible] که در امر باه عجیب الاثر است گویند بول خالص [illegible] سیاه
[illegible] ساله روغن گاو [illegible] هر یک [illegible]
[illegible] روغن بریان کنند [illegible] ساخته [illegible]
[illegible] روغن [illegible] آمیزند نگاه دارند

[illegible]

هر صباح با آن روغن مقدار نیم پاو زیاده بر قدری که مزاج را موافقت نخورده باشند
و اگر بعوض خشت چیزی بادام و مغز چلغوزه در آن مقدار در آن آمیزند بهتر باشد اگر بیگاه
خورند اشتها را زیاده گرداند و شهوت جماع را افزون گرداند کسی که روغن نیز
نفع بخشد و هر یا چند روغن جوز که دوا اندک آب تر کنند صبح و شام خوشبو شوند
پاکیزه گشته بود یا خشخاش که خلط سودا بیاید در ضعف دماغ کند بیت
درخت آن مفید برگ و شاخ و بیخ موازنه
و بعد از آن آب گرم بشویند در
دو سیر گیرند و پارچه پارچه کنند بیارند و یک سیر نفع از بیخ آن گیاه را در دیگ اندازند
و بالای آن مقدار یک پاو گندم آن را به سه پاو اندازند و سر دیگ را بر دیگ گذارند
و بیارد و با هم گداخته و یک شبانه روز به دیگدان نهاده با آتش نرم بپزند تا آب نیم
فرو و آرند تا دیگ سرد شود سر دیگ بردارند و گندم برآرند و در سایه خشک سازند و نیم
نمایند و آرد کنند تا خشک شده از آن آرد گندم با آب حلوا کنند
روز به روز نیز بپزند روغن بسیار خورند و در صحت بود از جمیع امراض چنانچه بادی
و صحت و قوه را نفع دهد و باه افزاید و بیخ آن نقطه نیز بریزند بدان
برگ و شاخ آن همه گفته شد و آب نیز اندازند تا چهار پاس آتش دهند
و باشند نخورده باشند که رنگ روی نیز افروزد کتاب کرده بیخ وا را
میان آتش قدری دور کنند و کتاب صاف نمایند پس از آن که کتاب سیر آب روغن گاو
یکبار گیرند و آن کتاب را در روغن گاو بریان نمایند چنانکه سوخته نشود پس سفید
و نیم سیر شکر بقوام آرند و در آن آمیزند و آن کتاب را در دو آمیزند و فرو
و جوز بوا و زعفران و دار فلفل و قاقله و مصطکی هر یک ماشه کوفته بیخته در آن

از اینها کفچه زده بر آرند هر صباح دو ماشه خورند دوائی دیگر جهت قوت باه از نجاح

چند گنجشک بیشتر کباب مطبقه خورند انکوزه یک درم عاقرقرحا یک درم با گوشت زیر بسیخ

آنچه کباب نمایند و خورد بکیفیت و مشتهی کالک و جلب و شیرت خام خایه ها بیاید

و در شیشه کنند تا جوش آید بعد یک هفته صاف کرده بنوشند و باید که در سه روز

فارغ کنند زیاده نگذارد تا شعف نکرد و بار دیگر تازه همین طور ساخته باشند دوائی

دیگر جهت قوت باه از نجاح چند گنجشک بیشتر کباب مطبقه خورند انکوزه یک درم عاقرقرحا

یک درم با گوشت زیر بسیخ آنچه کباب نمایند و بخورند دیگر کبوتر بچه که بالی بر تمام

نیاورده باشد بگیرند یک درم سیماب آنرا بنوشانند روز اول یک درم و روز دوم دو درم و

روز سیوم سه درم روز چهارم چهار درم روز پنجم پنج درم اما روز پنجم بمجرد نوشانیدن

ذبح کنند حلق و مقعد آن بدوزند چنانچه سیماب در شکم او بماند تا آن پر آنرا

بیرون آورده [illegible] تا که کلیها باز جدا شود پس آن کلیها را بگیرند و در شیشه

معمول الحکمت برای [illegible] برآوردن [illegible] بنهاده بطریق [illegible] [illegible]

[illegible] دارند خوراک [illegible] آنست که [illegible] [illegible] در آن تر کنند قطره که از [illegible]

بخورند بعده قطره خوراک [illegible] با پان خورند تا در تقویت باه حکم اکسیر دارد [illegible]

که باه آرد و باد از شکم و در سازد [illegible] در پارچه بسته [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حرکت [illegible] باشند تا سوخته نگردد و پس [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آمیخته دارند و [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تا زور آن کوه [illegible] [illegible] جهت

تناول نمایند و دفع [illegible] حرارت [illegible] ازو رفع [illegible] دارو [illegible] بیست [illegible] تخمیر کنند

و در شیر [illegible] پوست بیخ [illegible] سیاه [illegible] ازینجا معلوم [illegible] نمایند [illegible] که مردم

را [illegible] گویند که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام تحفه

[illegible] خوانچه [illegible] زنجبیل [illegible] مصطکی [illegible]

و دو درم [illegible] یک درم [illegible] درم [illegible] درم

[illegible] نبات [illegible] سه روز [illegible] درم [illegible]

[illegible] سه روز و دو درم [illegible]

و در شیر [illegible] بجوشانند [illegible] کرده

[illegible] شیر [illegible]

مصطکی یک درم [illegible] زنجبیل جوز [illegible] نیم درم روغن گاو [illegible]

در آوند آهنی [illegible] یک درم روغن [illegible] بجوشانند [illegible] حل کنند

[illegible] تمام [illegible] روغن [illegible] تمام رسد [illegible]

دیگر [illegible] باید [illegible] نماید [illegible] شهوت باز گردد و اگر [illegible]

[illegible] نماید [illegible] درم [illegible]

[illegible] صبح [illegible] شام [illegible] حرارت [illegible] و باید که [illegible] خفته

[illegible] کند [illegible]

[illegible] شربت آب [illegible]

[illegible] حلیه [illegible]

هر یک را پوست کنده کوکنار و تخم کوکنار موصلی سفید هر یک یکدام کوفته بیخته [illegible]

سرشته مقدار [illegible] صبح بخورند ابتدا [illegible] در مقدمه گفته شد که [illegible]

کشنیز و [illegible] کرده [illegible] نافع است [illegible] گاهی [illegible]

دیده شد [illegible] و پوست کنده و کوکنار و موصلی اگر شود بعوض آن تخم [illegible]

و [illegible] پوست بیخ [illegible] کوفته بیخته [illegible] زیاده جهت قوت و [illegible]

[illegible] موافق طبیعت [illegible] تخم [illegible] هر یک

یکدام [illegible] زعفران هر یک نیم دام [illegible] سفید [illegible] هر یک نیم دام روغن گاو [illegible]

[illegible] خالص هر یک چار دام [illegible] کوفته بیخته در روغن [illegible]

[illegible] مقدار [illegible] بخورند [illegible]

هر چند [illegible] شهوت [illegible]

[illegible] بخورند [illegible]

[illegible] تا هفت سال [illegible] هفت روز [illegible]

[illegible] قوت [illegible]

[illegible] قوت باه خارج از قیاس دارد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible] خالص [illegible]

[illegible]

با شیر گاو بخورند ... که باه قوی و دماغ را قوت دهد و امراض بارده را سود دهد و درد پای

و ساق را مفید است حب القوافی ... هلیله بلیله آمله ... از هر یک یک درم و ...

سکنجبین ... بخورند ... مربع ... الله ... بخورد ... رشتا ... و ...

... گلنار ... از هر یک یک درم ... ده درم مومیایی سیاه دو درم ...

و ... اجوائین ... چینی ... نمک ... هر یک ... درم

زنجبیل ... سکنه ... تخم ... اجوائین ... قرنفل

کبیر تخم ... هر یک یک درم ... درم ... شش درم ... نبات ... ساز ...

... کنند ... و ... کباب چینی پوست ... و پوست بیخ ... سفید ... یک

یک درم ... و ... و ... ترساز ... روز ... سه ...

... و ... و ... روغن ... در آن آمیزند و باز ...

... روغن ... قرار ... کنند و ...

... پوست بیخ ... سفید ... یک ... و ...

و ... را ... کنند و ... کباب چینی ...

قرنفل عود خام هر یک دو درم قند سیاه دو درم ... و مقدار ... حب

... بخورند ... کباب چینی ... اول ... هر یک ...

... تخم ... تخم ... پوست بیخ ... مساوی گیرند

... هر صبح ... درم خورند ...

... پوست بیخ ... سفید پوست بیخ ...

بیخ انگدان را در سایه خشک کرده کوفته و در شیر بز تر کرده بسرشته و با شکر معجون سازند
نهند و وقت حاجت از بول شتر ساییده بر قضیب طلا نمایند چون خشک شود تا صحبت کنند عجایب
بینند دیگر حبوبات نیم‌خام پرند دلت کنند و چهار توله روغن و شش توله شکر سفید و
نیم سیر شیر ریخته و آمیزند و نیم سیر سازند و صبح شبند چون فرو سازد در مشتها آرد و قوت باه
افزاید دوایی که عند الجماع در دهان گیرند باه را قوت دهد علاجی رومی بگیرند نیم قرنفل
نیم درم صلایه نموده بوزن هم ساییده زنگبار و زنجبیل هر یک را جدا ... تا شیره
گیرند ادویه را با آن شیره سرشته و حب سازند و هنگام جماع در دهان دارند که در
قوت باه عجیب است شیر گاو که یک ... خالص و کوکنار خورد هر یک ... و
سپید ... صبح ... جوز ... قرنفل الایچی کلان دارچینی مصطکی
هر یک ... کوکنار ... در شیر ... تا که تمام کوکنار ...
شیر را ... و سپیدی دران آمیزند و ادویه کوفته ...
تا دوازده ... کنند تا آن حب ... چهار ماشه حب سازند
یکی صبح و یکی شام خورند حب صبح با روغن گاو و حب شام با شیر گاو ...
که حب در حلق اندازند تا بدندان نرسد چون ادویه را ... ترکیب ...
در شیر باید ... جدا ساخته ... یکجا ... سازند پس
... آمیزند و ... تا ... بگذارند ... پس همراه
ادویه ... آمیزند و حب سازند ... والله اعلم ...

کیند دارست [illegible] که نوشته شد صبحی است موی خرس مربع بلیله سوخته [illegible]

حب جبه با یک [illegible] موی سیاه [illegible] بکند حبوب مانند کبوتر [illegible] بلیله [illegible]

کوفت [illegible] حب [illegible] تخم [illegible] تخم [illegible] تخم [illegible]

[illegible] اسکنده تا کور [illegible] هر روز [illegible] هفت دست

هفت و بچوبینه کوفته بیخته با شکر و روغن [illegible] بسرشته [illegible] هفت [illegible]

و آن بکار [illegible] باشد [illegible] هر روز بخورند تا هفت روز

[illegible] سیر [illegible] سفید [illegible]

بلیله هلیله کابلی [illegible] برابر کوفته بیخته بیارند [illegible]

خورانند و بیقین [illegible] در سه روز نفع ظاهر شود [illegible]

[illegible] بلیله [illegible] تخم [illegible] تخم [illegible] سیاه

اسکنده [illegible] ده درم [illegible] کند [illegible]

شکر سفید [illegible] قدری [illegible]

از ده درم تا دو [illegible] بسیار [illegible] قطعه [illegible] کند [illegible]

بلیله [illegible] سیاه [illegible] بلیله [illegible] دار [illegible] تا کوری [illegible]

خراسانیه پوست [illegible] برگ [illegible] سیر [illegible] هم [illegible]

عاقرقرحا [illegible] پنج درم کافور نیم درم [illegible] کوفته کنند [illegible] سیاه

[illegible] کند [illegible] آن آب [illegible]

و زبان [illegible]

نبات بشد و اگر [illegible] شدت کند در [illegible] از هوا [illegible] و دو هفته [illegible] و اگر هوا گرم

دو روز [illegible] بیرون آرند [illegible] شربت [illegible] در شیشه کرده [illegible] باقی [illegible]

تا به کنند [illegible] خوراک باید [illegible] دو دفعه [illegible] بخورد خوراک [illegible]

تا نیم سیر [illegible] با شیر [illegible] بخورند [illegible] شیر [illegible] خورند [illegible]

که هنگام خوردن طعام موجود [illegible] و غذا کباب گوشت با روغن بسیار [illegible]

سازد و اگر [illegible] کند قدرت الهی [illegible] در حقیقت خاصیت [illegible]

نهاده است و هرگاه شربت [illegible] باید که ادویه منقوعه [illegible] خشک کرده

[illegible] چندان قند [illegible] شربت سازند و اگر [illegible]

همچنین [illegible] و مقدار آب [illegible] شود [illegible]

[illegible] جا [illegible]

دارچینی [illegible] زعفران [illegible] یک درم [illegible] ده درم [illegible] ده درم

[illegible] همچنین [illegible] شکر [illegible] ده درم خوراک

که [illegible] سفید [illegible]

[illegible] دارو [illegible] مقدار [illegible]

[illegible] شربت [illegible] شود [illegible]

[illegible] چیان [illegible]

[illegible] که [illegible] در [illegible]

[illegible]

بحالت خشک شده باشد و با دوا آمیزند زیرا که اگر بکوبند سخت شود و تر خشک

و سخت شود و کوفته نگردد [illegible] دیگر دوا آنست که از بادام شیره گرفته

و در میان شیره [illegible] الطریق [illegible] با [illegible] آمیخته [illegible] زند

(۶۵) [illegible] بجوشانند [illegible] مثل [illegible] باشد [illegible] قوت [illegible] بخشد

[illegible] سینه و قوت پشت [illegible] است مغز بادام [illegible] مغز

مغز [illegible] سیاه و سپید [illegible] تخم [illegible] کوکنار [illegible]

[illegible] کنند [illegible] سوده [illegible] تخم [illegible]

و تخم [illegible] و تخم [illegible] زعفران [illegible]

[illegible] که [illegible] آورد

تخم [illegible] تخم [illegible] برابر [illegible] کوفته [illegible] باشند [illegible]

مقدار چهار [illegible] با شیر [illegible] بخورند [illegible]

[illegible] بخورند [illegible] مؤثر است [illegible]

[illegible] و تمام بخورند [illegible] قوت

[illegible] باید که [illegible] وقت [illegible] گیرند [illegible] باید [illegible]

[illegible] تا [illegible] انزال [illegible] باید [illegible]

درخت [illegible] دارو [illegible]

[illegible] با شیر [illegible]

و جماع بر هم زند و در دو هفته نفع تمام بخشد دوائی که بیخ سنبل گیرند و کوفته بیخته کنند
بیخته باشد و درخت سنبل جوان باید و تمام بیخ چون رسیده باید تخم [illegible] از بیرون
از زنجبیل بیرون کنند زرد چوب [illegible] چنانکه علامت رسیده است [illegible]
و از قوت باه و فربهی بافت شکسته کو گیرند با ملکیا سرو صاف پیاز سوره [illegible]
سر پاره کوبند و اندک تخم کوکنار برگ بادام کوفته بیخته مقدار [illegible] صبح و شام با شیر [illegible]
بخورند و از آن بخورند دوا معجون آمیزند منی پیدا [illegible] [illegible] در روغن [illegible]
کنند با شیر یا آب بخورند [illegible] بغایت عجیب جوز هندی درست [illegible] بگیرند
و از میان سوراخ خالی سازند و بعد در یک سوراخ خورد کنند ده درم کبریت ده درم
[illegible] کرده در میان اندازند سوراخ بند کنند پس در سه سبوی شیر گاو [illegible]
تا یک شبانه روز بعده برآورده جوز را پاره پاره کرده ادویه تمام در ساخته [illegible]
[illegible] خشک ساخته نگاه دارد هر روز از آن بخورد [illegible] تاب [illegible] آرد و در [illegible]
که بالای شیر بخورند نیز مقوی است [illegible] که بغایت مقوی است [illegible] تمام
[illegible] زنجبیل یک حصه [illegible] دو حصه پوست بیخ [illegible] سیاه سه حصه [illegible]
کوفته بیخته با آب [illegible] سازند و بعد از آن [illegible] صبح و دوا خلط کرده [illegible]
و طلا [illegible] [illegible] مقوی باه جوز بوا [illegible] عاقرقرحا موچرس [illegible] کوکنار
تخم [illegible] برگ [illegible] درم [illegible] ده ماشه [illegible] [illegible] درم
روغن گاو با شیر زرده تخم مرغ [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]

طلا و

که عجب بسیوم احتیاج افتد از مرض قوی به از جمله دو حب سازند وافیه اپوان حشیشیر

ننهانند و نیم از آن تیم باید در طول بسیار ساتند مرض فاری که جمیع تب مفید است

خصوصاً بیعم و نحو او بیرا ص چوبینه ربه تا آل دو درم نیم قرص و نیم هندا امر جلیه را

در شیشه کنید و از بالا و بیامیزد پس صبر نه سفال آب ندیده تمام تا جمله با نگه دارند

دوا زاد در سفال کرمینه خیار چنبر چهار طرف آتش باشد و اگر در خانه آتش دهند باید که

بسوزند مقصد آنست که آتش بسیار باید داد پس چون بسرد شود بر آرند و از

و بسیار شبا نند و بگذارند رز و نیم حب توانند داد و این دارد در شکر در آب گرفته

باید داد و از تریشه بادی و در غب نیم هیزند مجرب است اما در تب ربع و تب محرقه

نباید داد زنهار زنهار که هلاکت باشد و بعضی کس نیز از خوردن این دوا تب نشود و این

علامات تب ربع دو تر است بسیار نیز برای کودکان بسیار دیگر و جهت تب کهنه

عبارت از آنست که سهم بکرند در آنکه بسوزند تا سوخته سفید گردد دو نیم

آن با شیره مکیت بیدام سبوس نخود دو درم کوفته بیخته شربت کند و بر صباح تا کیجه بیاشامند پس

دور شود از شیره بید و صحرای و سبوس اجوائین شیر گاو و قند سیاه چهار رسانه سرکه

بیدام کیجه بسیوس اجوائین را در آب بپزند و کفگیر بمالند و شیره بستانند و شیره بردو

نیم آمیزند و در آن حلوا و نبات نیز مخلوط سازند تب ربع دور شود تب لرزه

دور کند شیلیر و ترب و مساوی یک ساند و بساییده و حب سازند نیم تا درم ناشتا

بخورند شکر و نبات اگر با آن بجاید بهتر است آب کاغذ خشک باشد ناخن در شسته و ماده

جدا نبود باید در دو و این دارو بسیار باشد که بعضی کسان از اشتها بر انداخته ناشتا خورند

دانگی مومیائی و سه دانگ مامیثا و نیم مثقال بریان افیون مصری با یک پیمانه دوغ بگیرند
تا دوانند و باهم گل کنند و در دوازده [illegible] هر روز اندازند حب خشک شده از نیم
دیگر اندازند چنانچه در دوازده روز در دوازده حب خرج شود و مقدار چهار حب [illegible]
و همچنین از آهن تب دو [illegible] بیش یک حب بخورند تب کهنه دور شود و بجای
مومیائی [illegible] نیز توان انداخت و [illegible] بیش از جماع دو [illegible] حب خورند و امساک
آرد دانگ [illegible] با ناخن بسایند با آب در چشم کنند روشنائی افزاید [illegible] در
آب تر کنند و دو [illegible] بسایند و همچنین [illegible] آمیزند و [illegible] سازند
تب جدید البلغم را بالخاصیت دفع کند [illegible] تب ربع را [illegible] صفت
[illegible] که در [illegible] اسبغول تمر هندی دانه دور کرده [illegible]
[illegible] اسبغول [illegible] در آب انداخته بنوشند [illegible] آب
تمر هندی [illegible] شکر [illegible] ساخته بنوشند [illegible]
همچنان [illegible] تب لرزه [illegible] طبیعت [illegible] تجربت [illegible]
خشک [illegible] باشد [illegible] یک دو باشد [illegible] و در [illegible] آب [illegible]
و صباح [illegible] بسایند و بنوشند و [illegible] آمیزند [illegible]
[illegible] ده وقت [illegible] روز [illegible] خشک [illegible]
و [illegible] باشد [illegible] کرده [illegible]
و [illegible] کنند [illegible] اندرون [illegible] در [illegible]

باشد و در شیشه با آب گرم کنند تا نیم باقی آب بماند بپالایند و بر نهند
تب گرمی بود در شب بر مریض که [illegible] بر آید آنرا اسفیداج است تا بخورد
تا هفت روز نیز دارو بر وی بخورد [illegible] رادو [illegible] خشخاش
چهار درم [illegible] دو درم بسایند [illegible] کنند و بنوشند [illegible] تب [illegible] اسفیداج بیست
غلیظ و مصطکی [illegible] جوب [illegible] جوب [illegible] الکبر جوب
[illegible] بیاید [illegible] حلبه [illegible] نیم کوفته بیم آمیزند و [illegible]
[illegible] در [illegible] نیم با آب [illegible] کنند و [illegible] جوش دادن [illegible]
برگ [illegible] آمیزند چنین نیم با آب بماند بپالایند و بنوشند و در [illegible] مطبوخ
دیگر آب انداخته بدارند و بشام دهند همچنان تا سه روز [illegible] از [illegible]
طلوع [illegible] نیم [illegible] قدر [illegible] بگیرند و بپخند [illegible] برگ [illegible] آمیزند [illegible] سپرد را
[illegible] سیماب را اسفیداج دود [illegible] و [illegible] سیماب
[illegible] کشیده و [illegible] کف [illegible] داده و [illegible] در سر کتاب
[illegible] بیست [illegible] مساوی [illegible] کنند و آن [illegible] همچون [illegible] موی
[illegible] کنند و دیگر [illegible] سیماب از [illegible] کردن [illegible]
و اصلاح [illegible] در مقدمه [illegible] را اسفیداج بیست
و [illegible] کلان [illegible] کنند [illegible] که [illegible]
[illegible] را اسفیداج است [illegible] چوب [illegible] باریک

هلیله کابلی یک [illegible] کوفته بیخته در شیره [illegible] کنند تا [illegible] مقدار حب

سازند و وقت تمام [illegible] بسایند و در چشم کشند دیگر تب [illegible] در کنند آتش [illegible]

و [illegible] سائیده در آن آمیزند و [illegible] خوشند و بر سر لحاف [illegible] عرق [illegible]

[illegible] از آتش [illegible] دیگر تب که [illegible]

[illegible] کنند [illegible] دو کف برآید [illegible] افزاید [illegible] یعنی [illegible]

و [illegible] جمله را برابر کوفته بیخته سایند و بقدر حاجت [illegible]

[illegible] تب [illegible] باشد و [illegible] کنند صبح [illegible] سفید [illegible]

سفید [illegible] سپید [illegible] هر یک [illegible] درم کوفته بیخته

در [illegible] روغن گاو [illegible] شیره [illegible] روغن

[illegible] آمیزند و [illegible] بقدر حاجت [illegible] روغن

[illegible]

و در آن [illegible] کنند و [illegible] در آن [illegible]

[illegible] سازند [illegible] کنند [illegible]

[illegible] مقدار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کوفته مقدار یک بانشه یا کمتری زیاده یا کم بحسب مزاج و سن مریض بپای ببندند و یک

کهری یا بیشتر از آمدن تب بیموری یا ببندد تا به دهم بیفزودن هیچ تب نیست

دوستمند [illegible] الحیه یا برگ تره و پیاز همچون خسته شوربا باشد بتجربت رسیده

هرگاه مسیر یا شرح کنند برگ [illegible] حرارت [illegible] طرف بیرون سازند

و [illegible] یک [illegible] دو منقع نمایند و قطع [illegible] بتدریج [illegible] کنند رشته

فصل

در علاج [illegible] تب ربع [illegible] بیاز [illegible]

هر دو [illegible] یک [illegible] مقدار برگ [illegible] آمیزند و یک [illegible] کنند پس

در کوزه یا بوته نهاده و کوزه یا بوته بر سر [illegible] گذاشته و باز [illegible]

بران گیرند پس یا جگر [illegible] آتش دهند و بیرون آرند [illegible]

و مقدار [illegible] بخورانند و [illegible] که [illegible] گذشته باشد که [illegible]

[illegible] بیشتر [illegible] کنند و شیر [illegible] و از [illegible] و [illegible]

مجربست برای ربع دو [illegible] را [illegible] سم الفار [illegible] شیر گاو

آنقدر که [illegible] انگشت بالا [illegible] بران ریزند و یک [illegible] بیارند و [illegible]

شیر [illegible] بیرون اندازند و شیر تازه کنند همچنان [illegible] و [illegible] کنند

و [illegible] خوب [illegible] بیار [illegible] او [illegible] زعفران [illegible]

سط [illegible] یک [illegible] کلان

[illegible] کرده [illegible] نشست

پری انگشت نباشد زیرا که اگر تو تو زیاده از پری انگشت باشد
آتش اثر نمیکند پس ظرف سفالی بالای لگادان که خشت دار گون بپوشند
چنانچه بسته پوش شود و کنارهای آن بخشت بپوشند تا بعد محیط بر تمام کار و دیگی
بعد از آن خشت را بر دیگدان گذارند و زیر او آتش [illegible] بیفروزند
بیفروزند چنانچه در کنار [illegible] گوشت که متصل آتش میشود
تا سه ساعت [illegible] متصل آتش دهند بعد فرود آورند [illegible]
و مقدار یک نخود یا سه چهار [illegible] با شکر سفید [illegible] تب [illegible] دو در
دارو [illegible] شیر [illegible] و آب [illegible] دیگر [illegible]
آمیزند [illegible] گرفته [illegible]
و در تپهای بلغمی و سوء القنیه و استسقا مفید است [illegible] در
[illegible] عود [illegible] پوست بیرون پسته [illegible] کشنیز [illegible]
راز یانه [illegible] کوفته [illegible] صبح [illegible] با آب [illegible]
[illegible] یک [illegible] یا کم و زیاده در آب حل [illegible]
[illegible] جزای [illegible] بالا
[illegible] دهند کرانتیب
ورق اول [illegible] مقدمه

۱۳۷

اسهال تپ آرد [illegible] کفایت کند و الاکثر [illegible] و الامکان نوبت
دیگر [illegible] دو نیم [illegible]
چدوار و فلفل [illegible] یک [illegible] و یا فلفل [illegible] هیچ دیگر شام
[illegible] بخورند [illegible] دفع [illegible] گرفته
پوست [illegible] فلفل
[illegible] اندازند [illegible] آخر [illegible]
[illegible] قهوه [illegible]
[illegible] زره [illegible]
[illegible] قطع سفال [illegible] آتش نمایند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فلفل [illegible] فلفل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

کاسنی و دو مثقال انجره هر یک نیم کوفته جمله را به ۳ حصه سازند و یک حصه در آب تر کنند و

صباح آب او را صاف کرده بدهند ... برای تبهای مزمن مقرر است خصوصاً برای تبهای

ممتد نسخه دیگر برتال طلایی و ... چونه پان خوردن و کته که با پان میخورند

برابر کوفته هم آمیخته بقدر دانه فلفل حبها سازند و یکی حب بدهند و در ...

نماید ... مبارک ... طلوع آفتاب ... باید ... خیلی ...

سمیت و بعضی برتال و چونه برابر کوفته بدهند که همراه آب ...

و مقدار ... حبها ساخته در تب ... با آب گرم ... در تب ...

مجرب است در سه روز تب ... برای تب ... که ... کباب ...

بقدر ... صباح بخورند ... برای تب ... مرکب ...

... سه ... مثقال ... در آب تر کنند و صباح آن ...

همینطور ۳ روز ... برای تبهای خاصه که از سردی باشد نافع است

... و باره را ... مفید است ... برتال ...

یک ... طریق آنست که سفال ... مستحکم ...

... احتیاط کنند ... و برتال را همچنان ...

... و دیگر ... سازند و ... خوب

... سازند ... و ... در آن ...

... ...

... ...

آورده با ریگ بسیار تفته بریانند و بقدر یک سیر همراه بادیان با شیر که دو سه دم باشد

بدهند و متعاقب آن شیر برنج باید خورد و وقت دویم هرچه بگویند بخورد و یکبار بعد خوردن

هر روز شیر برنج باید خورد و اگر حرارت غالب باشد بر قدری که خواهد شیر بنوشند و اگر

[illegible] حرارت قلیل شود انداخته می‌شود که در خواب نشود و هیچ تفرقه نشود

و در تدبیر این نسخه مجرب است [illegible] تب برنج از دو سه روز [illegible] دفع سازد (70)

پوست انار و بار درخت نیم هم یک دام و در خیمه سیاه آب بجوشانند تا نیم باقی بماند آب را

صاف نمایند [illegible] بیارند نمک [illegible] و [illegible] قطعه کرده در آتش گرم نمایند و در این

آب سرد نمایند تا آب [illegible] بسوزد و سه دام [illegible] و اگر مریض بنوشانند [illegible] دفع گردد

دوای دراز التب [illegible] مجرب است انگوزه نمک [illegible] دو ماشه [illegible] دو در یک [illegible] آب بجوشانند

چنانچه [illegible] یک دام [illegible] مریض را بنوشانند در دو روز تب دفع شود دوای گرمی [illegible] زرد

[illegible] بیارد [illegible] پاره و پوست [illegible] از [illegible] دور کنند و مغز سفید آن بگیرد

و همچندان شکر [illegible] آمیز نمود در آب خوب حل نمایند بقدر [illegible] حب‌ها بندد و یک حب

[illegible] تب برنج را مجرب است [illegible] بقدر [illegible] با ده دانه فلفل گرد

و برگ [illegible] کباب یک فلفل و برگ [illegible] کرده [illegible] قدر فلفل حب‌ها نماید

تا سه روز [illegible] تب [illegible] مجرب است [illegible] هر دو ماشه

[illegible]

[illegible] از نوبت تب [illegible]

که تب می‌آرد بسیار خوردن پس می‌باید که غذا خورد بعد دو پاس یا زیاده این دوا

بخورد یک مثقال گلقند بست نبات در سه روز البته دفع شود دوای تب لرزه

را سود دهد ورق [illegible] و [illegible] [illegible] دو [illegible] کوفته بیخته [illegible] که [illegible]

در آب گرفته [illegible] جهت دفع تب لرزه افیون مصری چهار درم صندل [illegible]

هر یک دو درم دارچینی یکدام [illegible] دو نیم درم ادویه کوفته بیخته بیارند و بادام [illegible]

[illegible] و بادام خورد [illegible] و بادام [illegible] دو نیم [illegible] یک سیر [illegible] با آب گرم بخورانند

[illegible] نوشادر سه [illegible] دو دانه کوفته بیخته [illegible] را دور کشید [illegible]

[illegible] جمیع اقسام تب را سود دهد و [illegible] و جمیع اقسام سقام [illegible]

است چنانکه بیرون [illegible] و درون سفید [illegible] تا [illegible]

یکدام [illegible] دو دام ادویه جدا جدا بکوبند فلفل دراز [illegible] یکجا کرده

بسایند تا یکجا [illegible] دیگر ادویه [illegible] آمیزند و [illegible] بسایند [illegible] با آب [illegible]

[illegible] حب [illegible] با آب [illegible] توان [illegible] قدر [illegible] حب سازند اول

[illegible] بوده [illegible] سه [illegible] جمله اسرار است و [illegible] را جهت

تب [illegible] و [illegible] فی الفور [illegible] خوش شده [illegible] در

دماغ آمده [illegible] کاغذ [illegible] دل [illegible] و اگر [illegible] غذا [illegible] گوشت

[illegible] زیاده [illegible]

[illegible] که [illegible] سفید [illegible]

وام

و کتیرا و صمغ عربی و اصل السوس بقدر حاجت تقدیر اوزان [illegible]

[illegible]

برگ بادنجان کنگر [illegible] سیاری چند [illegible] و [illegible] بقدر خوردن و دیگر

بادیان مقرر است بستانند [illegible] و [illegible] کوزان [illegible]

سحوق برگ تنبول [illegible] اند [illegible] و سیوم [illegible] شاخ [illegible] بستانند

و همه را سحوق کنند و حاجت [illegible] آب نیشکر [illegible]

[illegible] کنند و بالای وی [illegible] تنبول [illegible] که او را [illegible]

که در [illegible] جائی [illegible] آید دور سازند [illegible] دو درم قند سیاه دو درم

قند را در آب حل کنند و [illegible] را در آن اندازند و تمام شب بدارند و صباح [illegible]

و بنوشند و اگر مریض قوی باشد اندکی [illegible] هم بدهند دوا [illegible]

[illegible] خیار [illegible] باشد [illegible] درم [illegible]

[illegible] و [illegible] تحلیل کند [illegible] و [illegible] زیره [illegible]

برگ [illegible] بسیار [illegible] و [illegible] که [illegible] کنند

و [illegible] کنند خمیر [illegible] جزو [illegible] برگ [illegible]

[illegible] انقدر که اجزای در آن آمیزند [illegible] که [illegible]

[illegible] چون [illegible] سیاه [illegible] با [illegible]

[illegible] را در ابتدام [illegible] باشد

(71)

را سوده با سفیده بیضه مثل سرخ و سفید طلا کنند و هر دار [illegible] تنها و با این ادویه نیز مفید

است و کیفیت وزن و جوشانیدن مثلاً همین [illegible] از آب آس [illegible] مثلاً

ورم پستان که بیند خاکستر چوب انار [illegible] که دمل بپزد و منفجر سازد و [illegible]

با آب بسایند و حوالی و مقام طلا کنند و بر سر وی کنند [illegible] کوکنار و

همین نبات با آب بسایند و گرم کرده طلا نمایند مفید اگر درد ابتدا باشد [illegible]

و دیگر زردی بیضه نیم برشت آورده بپزد و گل [illegible] زیره سفید هر یک یک درم [illegible] و نمک

با آب بسایند و طلا نمایند و باشد که این ادویه را در بول آدمی آمیخته طلا کنند [illegible]

که [illegible] سبب ازو رفت کرده شود [illegible] کوکنار و صابون بسایند و طلا نمایند

یا تحلیل کننده یا بپزد خمیر و نمک برای نضج و الصاق [illegible] نمک بسایند و بر

دمل افشانند و برگ [illegible] یعنی شوره بروی [illegible] نمک [illegible] ریات [illegible]

زرد [illegible] بپزد و از [illegible] سازد که [illegible] ورم [illegible]

پخته شود [illegible] گرم کرده [illegible] تحلیل کنند و دیگر [illegible]

بسیار [illegible] پخته [illegible] و از [illegible] کوفته ضماد نمایند [illegible] کنند

و دیگر [illegible] تا [illegible] گرم کرده [illegible] بر آماس طلا نمایند

تحلیل کنند و دیگر [illegible] که [illegible] دارد و طریق

[illegible] با آرد جو [illegible] بپزد [illegible] در مقدمه گفته شد

از [illegible] و تخم [illegible] و [illegible] کرده یک

بعد جامت نیز همراه آرد جو یا برنج کرده و در مزورات بپزند مثلاً اگر چهار درم آرد

جو باشد یکدرم آرد سپید و یکدرم تخم خشخاش و نیم درم [illegible] اندازند و بدارند تا بجنبانند

مهیری لطافت رود یا ورم را می برند معمول از تجربه [illegible] این طریق قوت زیاده

کردن یکی و زیاده [illegible] اهل ساختن دیگر [illegible] در [illegible] مهیری [illegible] برای [illegible]

72

اما [illegible] التحلیل باید زود یا اندر جو آب بشیر تر بسایند تا بعد دیگر

که آماس را در ابتدای [illegible] و انتها [illegible] واشدن نفع تمام دارد اسکنده

تا کوری بار یک بسایند و بدارند و بطریق ضماد روزی دو بار جلد تازه کرده باشند

هر چون که در آب بیشتر روزها تر باند اسکنده [illegible] نفع زیاده میکنند

یعنی بطریق مرهم در آب [illegible] در ظرف بدارند و بعد رود و چون خشک شود

آب دیگر اندازند تا به برقوام باشند دیگر که ورم را تحلیل کند مقل یعنی گوگل سپید

[illegible] در آب [illegible] بسایند و در آب [illegible] بپزند

بر آتش نرم [illegible] تا [illegible] فرود آرند و بدارند و

[illegible] در ابتدا گرم کرده [illegible] تحلیل [illegible] که ورم را نرم کند

و درد ساکن سازد [illegible] در آب [illegible] بپزند نیم گرم بر ورم گذارند

که ورم زیر بغل [illegible] و ران زود [illegible] مشهور است [illegible]

بگیرند [illegible] بسایند و [illegible] آمیزند و

نیم گرم کرده ضماد نمایند دیگر که ورم [illegible] نشود [illegible]

فلفل در آن دق نهند تا گرم شود همانچون تراشیده در وی اندازند و اندکی نمک داخل کرده

ببندند چون غلیظ شود بر جای رگ ببندند چند روز تا جمیع جراحت تمام تازه میکرده باشند

بعد از درد و فصد و شکسته ریم بیرون میکنند بعده مرهم لسان [illegible] بجای ورم بر جا

گرم باشد سود دارد و مثل آن بر دو در انبساطید مساوی الوزن با آب لیمو

در سه او نفع کند و اگر خواهند ورم را بپزد گرم کرده لیمو باشد و اندکی زرد

چوب آمیزند با جهت ورم اعضا یا یرقان یا غلبه خون که موجب ورم شده دارد

که بعد از تنها بهم میرسد به ریشه شیخ عبد الخبیر سعید لسان الاطبا [illegible]

[illegible] از [illegible] تا [illegible] بجنبه [illegible] ریشه [illegible] کرده

[illegible] کرده [illegible] هر روز یک وقیه بخورانند تا دو وقیه [illegible]

[illegible] پرهیز باید کرد [illegible] بخورانند از [illegible] و اندکی زرد چوب

و فلفل و نمک [illegible] باشند [illegible] ساخته بر ورم نهند [illegible] منفجر سازد

و اندکی گرم خواهند کرد [illegible] بتحلیل رسانند [illegible] آماس تمام [illegible]

با بر عضوی که آماس کرده باشد از هر ماده [illegible] و آب [illegible]

و [illegible] از آن آب بشویند در چند روز [illegible] آماس [illegible]

[illegible] و با گل [illegible] ساخته بر نهند [illegible] بسته باشد

و [illegible] تنها [illegible] باید که باندکی

[illegible] با رنگ [illegible]

[illegible]

۱

و همچنین تا سه روز کاکل زرشته و پنیرک بالند دفع شود [illegible] هوکچی سفید و نمک سنگ و

در آب همچنین سائیده در موضع راسه [illegible] ضماد سازند و این دوا برای طلا نمایند تحلیل و

دفع جمیع اورام بلغمی و بادی و خونی [illegible] سود دهد [illegible]

[illegible] که گویند که شاخه برگ کاسنی است [illegible] پوست [illegible] و حب [illegible]

بسیار [illegible] برگ او کوفته با روغن زیتون باشد گرم کرده بر موضع [illegible]

[illegible] که [illegible] تحلیل [illegible] انکه [illegible] شود

و با جراحت [illegible] بگیرند صابون و موم و روغن

[illegible] بهم سازند [illegible] خواهند [illegible] نخستین روغن

بر تمام [illegible] گرم نمایند و بر

تمام ورم [illegible] نمک سنگ [illegible] که دوای است [illegible] کوفته

[illegible] آمیخته و [illegible] ساخته روغن [illegible] آرد ماش [illegible]

[illegible] هر دو بهم آمیزند [illegible] آب [illegible] خمیر کنند و بر آن ضماد کنند مجرب است

[illegible] استعمال [illegible] ضرور است [illegible]

[illegible] سائیده [illegible] دفع شود [illegible] صابون دو تانک [illegible] یکجا [illegible] هر دو را در

ظرفی انداخته بپزند تا سخت شود [illegible] چند روز دفع شود

دیگر [illegible] بادنجان [illegible] ببرید [illegible] نمک سنگ و [illegible] کوفته [illegible]

[illegible] قطعه [illegible] باز نهند [illegible] بار [illegible]

در خاکستر گرم پخته کنند برآورده او و بیرلا با نواحی وی آرز منو بادنجان بکوبند تا مانند یکسان
شود پس ضماد کنند چون خشک شود تازه کنند در سه روز مانده براند با مراهم تقاطیط ضماد کلونجی
کوفته در حیا چیز پخته ضماد کنند در سه روز تمام برآید اگر ریشه گشته باشد آن نیز برآید بد
در ابتدای تا دو هفته هر روز یکدرم اگر زرد بخورانند و پس کنجد سفید تا بسیار شیرین برو رم آن
طلا نمایند که نافع است در مانع اعاده مانده است با مراهم جلبه نه ضماد جراحت
و جرقه این باب [illegible] که خزام و جراحت
تقصیت سیر و بر جراحت را خشک کند خاکستر آنکه بوده شبدری سوخته در صقل ساده
لیشا شود اند پخته بریان در روغن بادی آمیزند و حمله با یک سیاخته بمانند و
نخستین بر جراحت روغن کاهو بمالند بادی وی دوا باشد بر جراحت ازود
فراهم آرد سماله بریان کرده اللاجی دسته بور برسته را بر سامیدا بر برگ بان زده
بگذارند و بان گنگیری اگر باشد بهتر است دیگر چون بر جراحت باشند در یکپاره
فراهم آرد گوشت خنزیر یا پوست او سوخته خاکستر کرده او بر جراحت ریزند دوا
که در دو روز گوشت بر دیاند سیر و جیته و برگ نی برگ یکدام روغن کنجد چیار درام
برگ نی بکوبند و قرص بندند جیته را بالا یکبار زنند و بس شمکوب شفق پس همه ادویه
در روغن بیالایند و بیار بزنند ریزند و صقل این ادویه اگر بر سر قرع یعنی
ضماد کنند سود و بر آن چون بر جفتی شند نرم کنند حتی برآورد و بیکان
رسیدن بود و بیکان معنی برآید فاره یعنی موش

حم

سنگ آروده بر بندند از مجربات مشتق است آب صفید است که جراحت از آن

می شوید اگر چه شیده پوست تخم یا پوست سرس یا پوست بول بیخ بلچیا

هر چه بدست آید جوشانیده زخم و قروح را باید شست تا از ریم او فساد [illegible]

نگاهدارند ناصور را سود دهد هر گرم [illegible] بپوشاند و کف [illegible] آنچه بر ناصور

ریزند این مرهم را باریک ساخته [illegible] ریزند و قروح با شیره فتیله بر آن آلوده

اندر کنند [illegible] زرنیخ [illegible] جراحت [illegible] در ناصور نهادن نفع عام دارد

و چند رسم سیاه برای گفته که مجربست [illegible] که در [illegible] قروح مجربست [illegible] قروح انگشت را

نیز نفع دارد قند سیاه تا بخوراند باریک ساخته در بول شتر [illegible] چهار ساله [illegible]

نمایند [illegible] زخم و حربه را فراهم آرد استخوان آدمی دو توله کتبه که با [illegible]

ده توله [illegible] هر سه را باریک ساخته بدارند و بروی زخم تیر و تفنگ

[illegible] بر بندند در دو سه روز فراهم آید مجربست منقول از [illegible] هندی از

زخم و حربه [illegible] تیر و گوله [illegible] و مانند آن نفوذ کند و ماده اندرون جمع شده

تدبیر آن دو چوب دو حصه [illegible] یکجا [illegible] هر دو را باریک زنند و پارچه [illegible] نمایند و

یکمیزند پنبه کهنه دراز روی قطعه بدور سازند و [illegible] دویه مسحوقه در بین قطعه پنبه نهند

و ابریشم پنبه در پارچه بافته گذارند و کنارهای [illegible] در دست فراهم آرند تا همچون پوتلی

شود بعده روغن [illegible] در [illegible] آتش نهند و پیاز و در آن ریزه کرده بریان نمایند و نیز

پوتلی در بین روغن نهاده اند [illegible] کنند و بر روی زخم پارچه [illegible] بندند و از [illegible] پوتلی

زخم را گرم نمایند و مسک داده بجای آن بوتا تنشا شید و برگ ترک برآورده بریان

نموده برو بندند صبح و شام تجدید دوا کنند و عملی که گفته شد احتیاط تمام آنست که چیزی

از چرم بالا در زخم نرود دوا که برای قروح سر مفید است بکشت آرد نخود قطعه

نمله تخم [illegible] بریان کرده با کتیرا سوخته و حبوبات ترش آمیزند و کنفال کنند تا مانند

خمیر شود یعنی بسبب داخل هوا در جرم نی عظم درکیب دوا پدید آید پس در

صفحه سر بمالند و بعد یکپاس بشویند و در هفت روز نفع دیده باید که هر روز سر

تراشیده بالای آن دوا بمالند دوای قروح سر که از اسفه رطب گویند جهت [illegible]

کسیله حنا مرداسنگ مازو پوست انار زرد چوب حلبه برابر بسایند و موم

در روغن گل گداز نمایند و ادویه را با آن بسرشند سرکه انگوری نیز اضافه سازند و [illegible]

بعد نرم شد و بر سر تراشیده بمالند و اگر روغن کنجد عوض روغن گل سازند و اندک

[illegible] داخل نمایند روا است دوائی که برای سعفه نافع است گوگرد که مشهور است

و مستعمل است با روغن [illegible] سائیده بر سر بکار برند و چیز دیگر [illegible] است

[illegible] از زرنیخ سائیده با حبوبات آمیزند و بکار برند ایضاً آمله را که موی سر کنده

باشد صحت دهد پوست آملی پوست سوره با آب سائیده طلا نمایند

قروح سائله را مفید است [illegible] کته نه دهد [illegible] گیرند سحیده از

[illegible] بر خشک آمیخته و در روغن تلخ سرشته بمالند دوای که جهت

دفع کند [illegible] کلاهی بسوزند و با [illegible] بسایند و طلا نمایند

و تمام روز بیارند وقت شام باشید که [illegible] همچنان میکنند در سه چهار روز

زایل میشود [illegible] قدح [illegible] سر [illegible] آن [illegible] ظرف مس

نهاده بر آتش گذارند تا بریان شود پس [illegible] انداز [illegible]

آمیخته [illegible] بمالند [illegible] آلوده و چهار [illegible] بار [illegible] چون

[illegible] بمالند [illegible] پشمینه

[illegible] که آلوده را مجرب [illegible] که با این [illegible]

[illegible] آن همچون

[illegible] سرکه با آب همچون [illegible] کند [illegible]

آمیخته [illegible] سرمه [illegible]

برای آلوده [illegible] خوب باشد [illegible] بیان کرده

[illegible] باید [illegible] آلوده

صابون [illegible] طلا نمایند [illegible] آلوده چون [illegible] بمالند [illegible] گندم

چون دو [illegible] گندم آنست که گندم را [illegible] در [illegible] و صباح آن گندم [illegible]

[illegible] و [illegible] آنچه [illegible]

[illegible] بمالند [illegible] آلوده که [illegible] باید که

[illegible] تازه [illegible] همچنان [illegible]

شود [illegible] تازه [illegible] بهتر باشد [illegible] برای

ناصور نفع تمام دارد بیتم بادکا دو خاکستر هیزم که زیر کفش باشد یعنی تلوه پاپوش
کهنه سوخته بر دو خاکستر سازی برقرار که باشد و بلعد دکلس که نهدی فیتلک کنند
ابیض زرشته حرزرا در روغن زیت بسوزند چندانکه فیتلک تمام سوخته شود انگبین بجوشد
آنرا بسایند که یکجا گردد بس چند قطره در ناصور بچکانند مجرب است دیگر که او را هم
وقروح را که در ایام برسات بسبب رطوبت بیشتر پیدا آید نفع دارد صفت
زرد چوبه سوخته و خاکستر شوره و چونه گلی هر دو برابر باریک ساخته در روغن
نیلم حل کنند و بر بار جبه ساده استعمال کنند دوا از قرابادین عالمگیری کرم هلیت سوداوی را
که در سینه پیدا [illegible] در نسخه نفع عالمگیری یا شهرت یافته سود دارد نیله توتیه
سفوف [illegible] که با پان میخورند [illegible] برابر کوفته بیخته یکجا سازند [illegible] طلا کنند
رفع نفع [illegible] که جراحت قصبت [illegible] خشک سازد مجرب است نیله با روغن
آمیخته مالند دیگر جراحت را خشک کند و درد بنشاند و مجرب است
بند قرحه [illegible] یکحصه [illegible] الاچی کلان دو حصه کوفته بیخته
بپاشند دیگر برای [illegible] مجرب است [illegible] حیوانی است خورد [illegible]
بیشتر باشند [illegible] درست [illegible]
دوائی که [illegible] سر جراحت [illegible] فراخ سازد [illegible]
[illegible] آلوده در دهن جراحت گذارند [illegible] کنند
[illegible] روغن [illegible] بگذارند [illegible] جراحت کنند

مرهم

نیکو خواهد بود دیگر چوک چرب شبوره است و سوده نمک کند و اگر روغن ساییده
بروی قرحه نهند زود فراخ گشنده دیگر استخوان ببلوط سوخته با زیت آمیخته
در آن قرحه ریزند خمیر شبوبان سازند بقدر [illegible] آنگونه دهان آنرا از یک طرف ببرند و
از آن طرف که خام است روغن مالیده بر او گذارند و بر بندند و اگر گوشت مرده
که چرک باشد از جراحت بر می آید [illegible] زنگاری مرهم زنگار ساخته
باشند و دیگر [illegible] آورد که آنگونه دفع کند عنکبوت که پاشیده [illegible] دارد
و [illegible] نقطه باشد [illegible] اول [illegible] اسفیداج عنکبوت بگیرند و
با قدری [illegible] ترسوزند و ساییده با روغن گل آمیخته بمالند [illegible]
قرحه [illegible] با روغن چرب [illegible] از طرف [illegible] برآورند [illegible]
[illegible] که قرحه را [illegible] دفع کند پوست درخت املی [illegible] که در رگ
زیرین باشد برآید از برگ و آن [illegible] پیچی گویند [illegible] مشابهت [illegible]
[illegible] این بر دو بار [illegible] طلا کنند کوکنار سوخته و با روغن گل آمیخته
بر قروح مالند دفع شود [illegible] که آماس [illegible] چند ای قرد نشاسته [illegible]
[illegible] زیر بند زود در [illegible] کرده اند و بجبه را [illegible] و [illegible] زود به کنند و از [illegible]
گرد آن بالای آن قرحه [illegible] ایم و برگ [illegible] شنیده بیرون آرد و قروح
[illegible] کند کوکنار [illegible] بر دو بار [illegible] بر آن نهاده سکنجبین [illegible]
که قرحه را اگرچه [illegible] باشد [illegible] بر [illegible] [illegible] است و [illegible]

گذارند بهمین نوع که کرد و اگر در برگ چغندر پوست کند تا بر آن محل بچسبد و اگر برگ کتانکی یا

کوفته پخته بگذارند هم سود دهد اما بتجربه پیوسته که برگ او نافع است همچنان که زرشک

برگ [illegible] سریع النفع است و دوائی که قرحه خنازیر را به سازد برگ کالا محموده که در [illegible]

مشهور است برگ او یکحصه برگ [illegible] چهار حصه [illegible] ربع و ثلث [illegible] همه را باهم کوفته بیخته

[illegible] دو [illegible] بهم دفع شود [illegible] چنانچه [illegible] افتد و در تمام بدن [illegible]

[illegible] بیشتر در دست افتد [illegible] مقدار [illegible] باید [illegible] همچنان [illegible] شود

دارو چنانچه کوفته بیخته را العربی [illegible] بیارند با [illegible] در [illegible] دارو [illegible] کوفته

در آن اندازند و آب آنقدر که [illegible] اندازند و اگر بر سر آتش گذارند تا گرم

شود آنقدر که دست در آن توانند آورد [illegible] دستها را در آن اندازند و [illegible] روغن

زیت و [illegible] دستها را در آن نگاه دارند و باید که آب همان حالت گرم باشد همچنان [illegible]

شد بعد دست بر آورده تا [illegible] روغن زرد بر دست بمالند [illegible]

زیر بغل گیرند تا دو [illegible] گرم باشد [illegible] و اگر [illegible] آن آب [illegible]

[illegible] کند و باز همان [illegible] اگر [illegible] آب [illegible] شد

تا قوت آرد و آب بعده آتش در زیر سر او کم کنند تا دست در آن تواند در آورد پس

بنوعی که گفته شد دستها را در آن بمالند احسن باشد و این دوا مجرب است از

[illegible] در تمام بدن [illegible] باشد [illegible] آنقدر [illegible] زیاده

[illegible] که بنوعی که گفته شد [illegible] بعمل آرند

مجرب است [illegible]

(۷۷)

و گرم سنده چنانچه جیوه در یک بیضه [illegible] شود و [illegible] چنین شیر که یک قطره [illegible] بکند یک قطره

بدو روغن کرده بر دست بمالند در یک هفته [illegible] شود [illegible] [illegible] کند [illegible]

خاکستر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بسوزند و خاکستر او

[illegible] باشند [illegible] شود و کسی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سیاه

با آرد [illegible] [illegible] سازند و در سایه خشک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

زخم باشند و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در [illegible] [illegible] زخم

[illegible] [illegible] سنگ سیاه [illegible] [illegible] [illegible] زبان سنگ

خشک ساخته [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشند و آنچه از اجزای که

[illegible] [illegible] سوخته شود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و آنچه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اجزای [illegible] [illegible] دو جزو

باقی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خمیر سازند و [illegible] ساخته [illegible] [illegible]

ازان بر زخم میپاشند در یک ساعت [illegible] آورد [illegible] سنگ سیاه خشک ساخته

با [illegible] [illegible] [illegible] ازان بر زخم بپاشند زخم [illegible] در یک هفته [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشد [illegible] [illegible] نفع [illegible] [illegible]

گندم [illegible] چنانچه [illegible] [illegible] قدری از [illegible] [illegible] آب [illegible] تا [illegible] پخته شود

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و شخصی را [illegible] زخم [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

عسل و غیره درون وی می‌انداختند آن را زیاده سپید و نیم‌جان بود اخراج الامر غریبا

حاضر شد و از انداختن فتیله‌ها منع کرد و مسهلات تجویز داد بعده و نیم‌پخته کرم [illegible]

فرمود هر روز خوابانیده و آرام یافت و در یک هفته طاقت برخاستن شد لیکن

قدری آب می‌آمد پس جراحت بند شده بود مدتی گاه گاه آن آب بیرون می‌شد

و صحت یافت چون مقصود تاریخ بود بدان نوشته شد و در وقت باید دانست که

بعضی [illegible] برای [illegible] از آن بیرون آرند و اگر در وقت تازه و [illegible] داشته

ریم کرده [illegible] و دو لیمو [illegible] نپزند که خام باشد چه اگر خام باشد اگر [illegible] سبب

باشد جراحت ورم [illegible] جراحت [illegible] بدبوی بود و متعفن

شده باشد و در یک هفته نفع تمام بخشد [illegible] سلخ کرده [illegible] گاه گاه

[illegible] آب [illegible] هر روز [illegible] در وقت [illegible] کرده باشند [illegible]

[illegible] منفعت [illegible] بعد از [illegible] کرده و [illegible] از آن خون [illegible]

منفعت [illegible] را با خون [illegible] و زرد آب [illegible] شد و حوالی او

کنده شده بود [illegible] کرده [illegible] که التفات [illegible]

[illegible] سود ندارد آخر الامر یک هفته [illegible] کنده ناسور [illegible]

مانند [illegible] اول روز تخفیف یافت و بعد ده روز تمام شد و جراحت

[illegible] گشته [illegible] جهت جراحت و قروح [illegible] ظاهر می‌شود

و دانه‌ها سفید [illegible] باشند [illegible] صحت [illegible]

[illegible]

بعضی از عرب آن را [illegible] دارند آن را [illegible] خواهند [illegible] این در

زمین فرو برند [illegible] یک وجب [illegible] باده پس [illegible] و آن [illegible] در آتش [illegible]

و دوغ و در آن سوراخ اندازند [illegible] کرم [illegible]

برآرند [illegible] رسد که انگشت [illegible] در آن تواند نهاد [illegible] تا [illegible] شود

باز [illegible] کرم [illegible] و انگشت [illegible] و در دوغ اندازند تا کرم [illegible]

[illegible] باشد [illegible] دوغ کرم باید کرد [illegible] حیوان باید نهاد و دوغ

کرم شود دیگر اندازند بامر الله تعالی نفع [illegible] ظهور رساند و از [illegible]

[illegible] آرد و [illegible] پس [illegible]

[illegible] در [illegible] نمک و قدری بول آدمی آمیزند و [illegible]

[illegible] را [illegible] پوست بسوزند و خاکستر آن بگیرند [illegible]

حیوان [illegible] اندازند و [illegible] گذارند چنانچه آن خاکستر مقابل سوراخ

[illegible] باشد بعون الله تعالی [illegible] که زخم [illegible]

بامر الله تعالی [illegible] آثار [illegible]

[illegible] آب پس [illegible]

و [illegible] در آب [illegible]

و در زخم گذارند [illegible] که [illegible] خورده [illegible]

بچه سگ که خورده باشد بگیرند و سر او [illegible] و در [illegible]

[illegible] کنند [illegible] آن [illegible] آرند و [illegible]

وسوخته اول بشویند و باریک سائیده برآرند و قدری بر جراحت بپاشند و اگر جراحت

در کام بود بمقدار یک فلوس از آن جانب به شخص را اجری بینی و حلق بکشند انشا

دوا شود و این عمل در جراحان ماوراء النهر مروج است دوا از که حرقت یعنی جایی

که سوخته باشد از آتش مفید است پوست درخت انبه بسوزند و در روغن

آمیخته طلا نمایند دوای جهت سوختگی باروت [illegible] آب سیاه بر سوخته باروت بمالند

جمله نهایت است برای سوخته باروت و اگر جای زخم سوختگی باشد از حرقت [illegible]

کوفته بشویند [illegible] چند بار که نوبت گفته شد و باریک ساخته اندر روغن [illegible]

[illegible] آمیزند و طلا نمایند درد فی الفور ساکن شود و موی بروید بر عضو محرق

گویا که نسوخته است و گاه چند پوستها بر بیشتر هلاک کند [illegible]

میخورند و در نهایت [illegible] آمیزند در جای سوخته زخم سفیدابا بمالند سوزش و درد

فی الفور دفع شود [illegible] آرد گندم در آب حل کرده بر سوختگی آتش [illegible] گرم

و روغن گرم مفید است و به سوختگی باروت مخصوص سفیدی بیضه و روغن

کنجد خوب حل کرده بمالند [illegible] برای سوختگی باروت وغیره که اگر چه تمام

پوست افتاده باشد همان لمحه تسکین بخشد زال ناریک سائیده و طلا را در

روغن کنجد گرم اندازند تا [illegible] بهم بمالند و استعمال نمایند [illegible] که

[illegible] قدح چینیه [illegible] آلوده [illegible] سود دارد در ملک کنجد یک [illegible] آلوده [illegible]

[illegible] دو درم [illegible] برگ [illegible] جمله ادویه را

کوفته قرص ساخته در روغن بسوزند تا که خوب بریان شود پس [illegible]

[illegible]

کرده بمالند و بیشتر منفذ بدان آلوده شده نو بود که قلاع الاذان یعنی جراحت

که در گوش میشود و بیشتر که اطفال را رو میدهد سوده [illegible] کوکو که جیشی [illegible]

که شده ان آنرا استعمال میکنند با بول کودک آمیخته باشند [illegible] نخطه میشود

که این نهایت نافع است [illegible] چرا [illegible] مضرت است [illegible] که اکنون را

بسیاری چیزها [illegible] جدا [illegible] تمام [illegible] استخوان [illegible] قطعه

[illegible] بمقدار [illegible] سپید [illegible] استخوان آنرا [illegible]

بسوزند جدا جدا و جدا جدا [illegible] نیم با روغن [illegible] میبرند

[illegible] استعمال نمایند اگر هیچ [illegible] دوا [illegible]

که اکنون را سوده [illegible] سوخته [illegible] تمام [illegible] استخوان [illegible]

[illegible] تمام با روغن [illegible] مرهم سازند [illegible] مرهم که در جراحات

وقت [illegible] افتد [illegible] استعمال نمایند [illegible]

[illegible] ادویه [illegible] که در [illegible] گوش استعمال نمایند [illegible]

[illegible] سوخته زرد چوب سوخته یا [illegible] سوخته [illegible] تمام

حنا [illegible] تمام [illegible]

[illegible] سوخته [illegible] سوخته [illegible] نیم [illegible]

ساخته در روغن [illegible] آمیزند [illegible] گرم کرده [illegible]

بدین گونه بند هیچ نبود مدت [illegible] پس بگشایند و بار دیگر [illegible] بندند و بعد سه روز این دوا

میباید استعمال نمایند که نافع است دیگر آنکه گونه با تجربت کنجاره کنجد را که در دریا

بر دو برابر باریک ساخته با آب بسرشند قطعه ضخیم ساخته بربندند از صبح تا شام و درد ساکن

دفع شود و صبح [illegible] تا خشک نشود تر باید [illegible]

اگر [illegible] این علم [illegible] است چون [illegible] شود و عام گردد [illegible] اما [illegible]

[illegible] مشهور است افتاده که [illegible] شود [illegible] خوردن [illegible]

تا [illegible] که [illegible] بکار دارند و [illegible] طلا نمایند

[illegible] که [illegible] شود [illegible] دارد

[illegible] بر [illegible] ساینده بخورد [illegible] را [illegible] شود [illegible]

[illegible] بکدام بخورند و [illegible] باریک ساخته [illegible] طلا نمایند

[illegible] برص و بهق [illegible] پوست [illegible] سخت [illegible]

تخم [illegible] گندم [illegible] در [illegible] دو درم [illegible] گندم

[illegible] نشینند و در دیگ گلین [illegible] بر پایه گلین [illegible] دوا [illegible]

و [illegible] یکطرف آهنی [illegible] چند [illegible] کرده [illegible]

[illegible] کنند و [illegible] طرف [illegible] آب [illegible] آتش کنند [illegible] آن

[illegible] شود [illegible] همچنان [illegible] تحت [illegible]

کنند [illegible] پس [illegible] گردد [illegible]

[illegible]

به جهت [illegible] و امراض مذکور نافع باشد و باید که بار دویم نیز عرق برآرند اما [illegible]

اما اول [illegible] دویم برای تجربه تخم [illegible] در آب [illegible] که [illegible] ترکرده باشند

کوفته بپزند [illegible] و مصالح [illegible] و [illegible] در [illegible] باشد و [illegible]

[illegible] تجربت [illegible] خورش [illegible] در [illegible]

[illegible] اینکه [illegible] اول [illegible] دو [illegible] خورد هر روز

دوم [illegible] پنج [illegible] روز [illegible] افزایند پس [illegible]

[illegible] یک [illegible] هر روز بخورند تا مجموعه [illegible]

و پوست باید [illegible] گوید هر [illegible] سیاه [illegible] سفید

باشد [illegible] چنانکه [illegible] گوشت [illegible]

[illegible] بیرون کنند و گوشت [illegible] با مصالح آمیخته [illegible]

بخورانند [illegible] بیمار [illegible] مطلع شود بعضی [illegible]

[illegible] بالجمله مردم در نفع [illegible] دارند و [illegible]

[illegible] و [illegible] دو حصه [illegible] جدا جدا

چون [illegible] و [illegible] در [illegible] پس [illegible] ساخته

باید [illegible] وقت حاجت [illegible]

[illegible] تجربت [illegible] و نقصان [illegible]

[illegible] تخم [illegible]

و کاهی که مردم بوند بجای حنا کو بسته سند و شکر برآرد و زنگار [illegible] بشند ار دست کوفته بیخته

حل کرده و بعد وقت خوردن با آب تازه حب سازند و صعقد ر باخش فرو برند [illegible]

[illegible] بسیار استعمال نمایند اگر مرضی اعراض را مفید است جهت کسی تجربه و نتیجه برسید

در حقی که مرض را دوا است در عرصه سه حب [illegible] و دفع شود بکرم الهی جاشتانه و دیگر است

که زنگار سه که بالا باشد دو دوام نوشادر با یک ساخته در شیر آمیزند [illegible] که زنگار

زنگار سازند اگر زرد چینی باشد بهتر است پس از این ظرف [illegible] روز نه در افتاب [illegible]

جهت دوا بجای گرم گذارند و در گرد [illegible] نهند چنانچه قدر آتش [illegible] ازو باشد

بر هم [illegible] بسیار خوب است مدتی [illegible] زنگار خواهد شد پس [illegible] زنگار در داخل ادویه نمایند

تا آن مقدار زنگ چه قدر توان خورد [illegible] استعمال چند روز [illegible] حرارت کنند و در

[illegible] و ارند [illegible] است [illegible] که همچنین [illegible] کرده

بدارند وقت خوردن با آب حب سازند و خورند و از زنگار [illegible]

زنگار زنگار برند که مرض را مجرب است [illegible] که مرض [illegible] سود دهد چنانکه [illegible]

هر دو با یک ساخته طلا کنند جهت مرض [illegible] مجرب است و [illegible] آدمی که [illegible]

بابت این مرض بعد صحت نام [illegible] نیز داده بود نقل کرده [illegible]

[illegible] تا بیست [illegible] هر یک دو دام [illegible]

سازند در روز اول یک دانه خورد روز دوم دو [illegible] تا چهل [illegible] باشد

[illegible] چهار [illegible] خورد [illegible] تا [illegible]

[illegible] از بازو [illegible] تا [illegible]

خیرو علاج جهت [illegible] سپید سوخته و دوام [illegible] ماورد زعفران آمیخته

بر پلک چشم باید نهاد و اسپید را از آب [illegible] بسیار سیاه شده [illegible] زعفران

در آن داخل کند و طلا نماید [illegible] پوست [illegible] تخم [illegible]

ملک [illegible] آب [illegible] بخورد [illegible] تا [illegible]

نخود [illegible] بسیار [illegible] و در صحن [illegible]

در آن [illegible] و سپید [illegible] زود [illegible] تخم [illegible]

سیاه [illegible] دانه [illegible] بیمه [illegible]

شود [illegible] سیاه که [illegible] سیاه [illegible]

تا بخم تخم [illegible] که [illegible] ملک [illegible] که در [illegible]

[illegible] نکا [illegible] و حیران [illegible] شود و اگر از [illegible]

[illegible] سفید [illegible]

[illegible] و این [illegible] سفید [illegible] صندل [illegible]

[illegible] که در فیون مساوی با شیر [illegible] سیاه شود و در توتیا طلا نماید و باید

[illegible] تو را از اول [illegible] باشد [illegible] دوا [illegible]

و در [illegible] سفید از [illegible] زیاده [illegible] و [illegible] دوا [illegible] تا که آنرا

[illegible] تخم [illegible] که در [illegible] شود [illegible]

و [illegible] سفید [illegible] جنه [illegible]

[illegible] تخم [illegible]

[illegible] سفید [illegible]

بسایند و طلا نمایند لیدیه تخم بنوار با سکنجبین بیاشامند و درجوارت حکه آمیزند و طلا نمایند تحسین

باشد که بر وی نهند [illegible] از چیزی در پشت چیزی یا جلد پشت تحریر شوند و ایضا همین [illegible]

[illegible] بسایند و با آب طلا نمایند و دیگر سر پستان فرو نمایند تا کورا بزبایند و دای [illegible]

قوای حکم [illegible] بهبست به آنها [illegible] سخت [illegible] دارد که گرد

[illegible] باشد و حوار زری [illegible] و بکوبند و بیفشرند و تخم [illegible]

[illegible] آمیخته در سه روز بدارند تا چون زنند پس قوا با را [illegible] آن [illegible]

در اوقات نشیند و اگر سخت غلیظ باشد تخت [illegible] خون ارزاکها

[illegible] و دارد اگر حیا باشد تفویه آمده تخم بنوار [illegible] کوفته

با عفونت ترش [illegible] باشند و اگر [illegible] قدری [illegible]

و [illegible] باشند دیگر که دارو در [illegible] نهند [illegible] تخم

بنوار [illegible] که [illegible] آب [illegible] طلا کنند [illegible] دارو [illegible]

بسایند [illegible] دارو [illegible] تا [illegible] بنجه ام پخته روغن [illegible]

[illegible] در روغن حل کنند دارو [illegible] و [illegible] کنند و در [illegible]

[illegible] ده و در [illegible] تا [illegible] روغن [illegible]

از دو سه مرتبه زیاده حاجت [illegible] مثقال [illegible] بیفشرند [illegible]

[illegible] بسایند و طلا نمایند [illegible] والله

[illegible] و [illegible] باشد [illegible]

[illegible] تخم [illegible] از جمله [illegible]

ح

(۴۲)

درستم چند روغن بسرشند در آوانه حسد با دسته آهنی تا چهار پاس کیل کنند و این ادویه

با منفعت مجرب است گویند همانکه روغنیها که در باب خشونت گفته شده در نیمی نیز مفید است

نوعی دیگر که دوای [illegible] دیگر خشونت و [illegible] البته [illegible] دارد و [illegible] که هیچ دوا

به نشود و [illegible] از این ادویه [illegible] کرده [illegible] و با چکیده [illegible] سازند

[illegible] چهار [illegible] کنار [illegible] خاطر [illegible] هوای [illegible] که از [illegible]

زرده [illegible] دیگر [illegible] با چکیده [illegible] دیگر [illegible] کنار [illegible]

زرد [illegible] دیگر [illegible] آتش [illegible] ساعت بعد ساعت آن [illegible]

بسته [illegible] و آنچه عرق از [illegible] دیگر [illegible] زیرا [illegible] باشد مانند

[illegible] دیگر [illegible] چنانکه هیچ [illegible] میکنند و آن عرق [illegible]

که [illegible] باشند قدری از آن بر دارند و مالند نیکو [illegible] و

داروی دیگر [illegible] با چکیده [illegible] بر [illegible] گذارند [illegible] و آتش خوب

[illegible] عرق [illegible] دیگر تخم [illegible] با آب لیمون [illegible] بمالند دیگر

[illegible] بادام [illegible] و بادام [illegible] سفید [illegible] در [illegible]

[illegible] با دسته تا هفت روز [illegible] کنند [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] بمالند مجرب است [illegible] با آب لیمون [illegible] طلا [illegible] یا از

[illegible] راست [illegible] سازد

[illegible] با آب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نفع نیافته باشد و این ادویه سود دهد مجرب است و در این امر دوای بهتر از این

نیست و دو سه نشتر شکم مرگاو بگیرند بقدر [illegible] بقدر پنج آثار دو قطعه [illegible]

خورد همین [illegible] بیارند شاید که در خوشه نبود [illegible] بطلبند سوی [illegible] یکجا و یک از قطعه

[illegible] فرش کنند و بالای آن [illegible] تا که تمام شود [illegible] آب و در آن اندازند

آنقدر که عمله با جوش [illegible] سه روز تا پنج روز [illegible] کردن آورده [illegible] از آن

یک سیر و از [illegible] جزو [illegible] سازد هر روز دو توله [illegible] سه توله [illegible] پنج [illegible]

بر عادت کنند که استعمال باده [illegible] بعون الله تعالی از جذام [illegible]

[illegible] سود دهد [illegible] دارد [illegible] آب لیمون بسایند و طلا نمایند

[illegible] کشنیزی بگیرند و [illegible] چونه [illegible] و اگر [illegible] باشند [illegible]

[illegible] بگیرند و [illegible] ناخن [illegible]

[illegible] گردد [illegible] کنند تا [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] آب [illegible] و طلا نمایند [illegible]

[illegible] سازد [illegible]

[illegible]

[illegible] آب لیمون [illegible] و طلا [illegible]

[illegible]

[illegible]

83

و مرهم روغن عجیب است که ... [illegible] ... و آن مرضی است که در کف پای او کفیدست

و درشتی پدید آید و پوست از وی جدا گردد شیر گاو [illegible] و موم ... [illegible] ...

پس موازنه بادام ... سرکه انگوری و در آن آمیزند تا تمام شیر پاره شود و در پارچه

کرباس ... [illegible] ... بیاویزند و ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... که ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... روغن ... آمیزند و ...

خارش از ... که ... و ... [illegible] ...

... [illegible] ... در مقدمه ذکر یافته که ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... روغن ... [illegible] ...

... [illegible] ... درشتی و ناهمواری ... [illegible] ...

... [illegible] ... استعمال ... [illegible] ...

... [illegible] ...

از آن لیمو [illegible] دو درم اگر این باختن رسانند [illegible] خارش کند یک [illegible] سازند

مغز [illegible] قند سپید دو درم آرد گندم دو درم [illegible] بکوبند با [illegible] حلوا سازند

دو روز یا زیاده [illegible] روغن [illegible] مالند و حلوا بخورند در شش روز خارش

[illegible] شود وجه آنست که گوشت نخورد و دوای [illegible] روغن [illegible]

[illegible] بیاید [illegible] سیم [illegible]

[illegible] از آن [illegible] بالله الطریق [illegible]

و دو ساعت یا [illegible] که جوش [illegible] غسل نمایند و روز دوم اگر حاجت

دوم [illegible] چنانکه گفته شد و خارش در سه روز دفع شود [illegible] شوره [illegible]

[illegible] خارش باشد [illegible]

[illegible] افتاده [illegible]

بسوزند و خاکستر [illegible] در روغن [illegible] بمالند و [illegible] در آفتاب

نشینند [illegible] نمایند [illegible] سیماب [illegible] نمایند و بمالند [illegible] سیماب

[illegible] خاکستر [illegible] روغن آمیزند اول [illegible]

و [illegible] سیماب [illegible] شود [illegible]

[illegible] سیماب [illegible]

19

را [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

انگیخته شود پس آن شاخه را بجوشانند و روغن را بجوش آرند دو روز اول
تمام خشک [illegible] روز دوم [illegible] شود روز سیوم [illegible]
می گردد [illegible] نخورند [illegible] و [illegible] داشته شد
و روغن [illegible] خاک [illegible] نگهدارند
[illegible] چیزی [illegible] بجوشانند [illegible]
[illegible] و [illegible]
و [illegible] تحقیق [illegible]
[illegible] خواه [illegible] کوفته بجنبانند [illegible]
[illegible] نخورند [illegible] خاک [illegible] روغن [illegible]
و [illegible] و [illegible]
[illegible] کوفته [illegible] روغن [illegible]
[illegible] کرده در روغن [illegible]
[illegible] روغن [illegible] طرف
[illegible] بالیده [illegible] روغن
[illegible] شود [illegible]
[illegible] با الشرح [illegible] بالله
[illegible]
[illegible] وقت [illegible]
[illegible]

جهت [illegible] اجوائن دو حصه نمک هندی هر یک یک حصه [illegible] را بسایند و بآب [illegible]

[illegible] باشد و در سایه [illegible] خشک شود بآب گرم [illegible] کنند [illegible]

[illegible] کنند [illegible] ده درم سیماب [illegible] کرده [illegible]

[illegible] پس [illegible] ده درم روغن گاو [illegible]

و [illegible] باشد خارش [illegible] شود و [illegible]

[illegible] این دو [illegible] باید [illegible]

[illegible] شود [illegible] پنج درم شیر [illegible] دو درم [illegible]

[illegible] خفیف شیر [illegible] هندی [illegible]

[illegible] چهار روز [illegible] بآب [illegible]

[illegible] پانزده عدد [illegible] و

[illegible] کوفته [illegible]

[illegible] روز [illegible] چهار روز [illegible]

جهت [illegible] تخم [illegible] هندی اجوائن هر یک [illegible]

[illegible] حصه کنند و یک حصه [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرات [illegible]

[illegible] هندی [illegible]

[illegible]

(85)

خوشبند و ادویه سابیده با روغن آمیخته مالیدند و در آفتاب نشینند دفع کنند و
بخورات ... بخورند ... یا اگر کفته ... [illegible] ... در روغن گل ... کنند
بسوزانند و بمالند دیگر روغن گل با ... [illegible] ... بمالند ... [illegible]
... کلاه ... [illegible] ... و ... مالند و ... [illegible] ... از آب ... [illegible] ... و
چند ... [illegible] ... خوب مالند و ... [illegible] ... آب ... [illegible]
... [illegible] ... گویند ... [illegible] ...
... [illegible] ... دفع شود
و ... [illegible] ...
... [illegible] ... دیگر ... [illegible] ...
با ... [illegible] ... شوند ... دور ... شود ... [illegible] ...
... [illegible] ... در ...
... [illegible] ... روغن
... [illegible] ... کنند تا یکبار ... [illegible] ... زیاده ... [illegible] ... و ... [illegible]
و ... [illegible] ... دوازده ... [illegible] ... شود
و ... [illegible] ... سیماب ... [illegible] ...
... [illegible] ... روغن ... [illegible] ...
... که سیماب ... [illegible] ... تا سیاه شود
... [illegible] ... نباشد ... [illegible] ... شد

تدبیر حکما و بهترین ادویه برای خارش غسل با آب گرم و حمام چهار پنج وقت

و دوا که بعد استحمام بمالند سوختن نقره و دیگر بیارند بارد [illegible] و بسیار [illegible] بینه

و مقدار [illegible] شکرت اول درد [illegible] کنند دارو [illegible] کبیر [illegible] در آتش نرم که آنرا

برازجیم گویند و در تنور نهند تا پخته شود بعده بیرون آرند و آس کنند و [illegible]

کنند در [illegible] بمالند دفع شود [illegible] بیله و [illegible] جمله سوده پخته [illegible] روز [illegible]

خورند چرب دور شود [illegible] بگیرند [illegible] یکدام [illegible] بکدام [illegible]

بیضه را سوراخ کنند در [illegible] و در آن اندازند بعده [illegible] داخل سازند و

[illegible] مس [illegible] گویند مصطکی یا مانند آن [illegible] سوراخ [illegible] سازند

بالای [illegible] بعده [illegible]

[illegible] بیرون آرند و بالای آن [illegible] انگشت بالای ظرف

خود [illegible] پوشیده [illegible] ظرف [illegible]

[illegible] انگشت [illegible] ظرف [illegible]

[illegible] آتش [illegible] زیر [illegible] ظرف [illegible]

تا روغن فرو چکد و در [illegible] جمع شود و این طور چکانیدن را [illegible] گویند

نوعی دیگر که خارش مفرط را خاصه [illegible] سیماب [illegible] یک [illegible]

مسکه گاو یا جز آن ده درم [illegible] سیماب [illegible] کنند [illegible] بمالند

و با [illegible] آب [illegible] تجربت [illegible]

تدبیر [illegible] کافور [illegible] کافور [illegible]

در وقت [illegible]

[illegible]

یعنی خارش باشد و را عجیب النفع است آنکه ضمیر مقشر برگ ده درم نوشادر سیماب

کشته هر یک سه درم حنا بلور و روغن گل نیم [illegible] تا آنکه مانند مرهم گردد

آنگاه اعضا را بدان طلا کنند آنچه خوش کند و بیکبار طلا نمایند و [illegible] بغل [illegible] خارش

که برای خارش [illegible] سفید [illegible] الفوق [illegible] تخلف کنند یک [illegible]

با [illegible] مرداسنگ زرد چوب [illegible] [illegible] و دوائی مشهور است شاه تجربت

یک درم [illegible] [illegible] نوشته [illegible] در کاه خواهد استعمال نماید قدر

[illegible] دوا [illegible] خارش [illegible] و [illegible] سیماب [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] سفوف دوا [illegible] اگر [illegible] تو له [illegible] دو [illegible] سیماب [illegible] [illegible]

[illegible] چون [illegible] مرداسنگ [illegible] [illegible] بادام [illegible]

[illegible] طلا [illegible] [illegible] یک [illegible] [illegible] آب [illegible]

[illegible] [illegible] تجربت و [illegible] دوا را [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] کنند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] تازه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آب [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دام

[illegible] [illegible] نوشادر [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

تا رنگین است بعد شوره خضاب مازو چهار حصه سنگ راسخ ده حصه نوشادر یکجا بشکری

نیم حصه مازو را در پیه بریان کنند پیچه بسوزند چنانچه خوب بریان شود چون با نمک بخته کرده

بعد سفید با ارسنی جدا جدا بسایند پس بطرف ... ساییده واینها را در ظرف آهن

دو شبانه روز بیشتر دهند و آب ... کرده درو داخته بدست ... کهل نمایند پس

بر موی از آنها بشویند پس آب ... بشویند و دو دانه باشند و بعد ... بعد

آب ... بشویند و پس با آب گرم خضاب ... بر موی خود ... تخت

آید ... ... بشویند پس نوشادر ... بیخته در ... بسته

در ... ... تجربه سریع الحصول معمول از درو لیمو تازه

... بیست ... پانزده ... شب ... تا زود بریان

خوب بعد از آن همه را در ظرف آهنی بدستمه آهن با آب ... بسایند

در موی سفید باشند چهار پهر رنگ سیاه خواهد شد بعد از آن ... بشویند

... که موی ریش ... زود ... ریش ... تو ... لیمو ...

و ... بعد ... دو ... که باشد موی ...

روغن ... ... مسطور است ... روغن ... ده ...

مرغ ... را یکجا کرده ... بعد موی ... باید ... از آن ...

سوخته ... کنند و مقدار ... بیخته ... روز ... ...

که موی ... ... موی ... سیاه ... بسوزد ...

... ... گویند ... .

...

شسته بر ابریشم طلیه طلا کنند و دوا ثابت موی یعنی خضاب که موی را

سیاه نماید و دراز سازد بگیرند گل سنبری و سعتری و ورق [illegible] سازد

و سماق [illegible] سیاه کرساق و برگ او سیاه [illegible] از هر یک [illegible] سازند

[illegible] و سحیق [illegible] پیوزه و سحیق [illegible] هر واحد [illegible] دام [illegible]

(87)

و در روغن [illegible] تابدی یک [illegible] بو [illegible] و [illegible] اندا [illegible]

[illegible] پوشند پس [illegible] تا [illegible] باشد [illegible]

[illegible] نبرزند [illegible] سرآهن [illegible]

تا نیم [illegible] سازند و آب [illegible] کنند و [illegible]

[illegible] را بر کنند و خوب [illegible] نماید چنانکه [illegible] کماره [illegible]

پس حاک را بروی ریزند و تمام [illegible] شود [illegible] بدارند بعده

بر آورده روغن بر موی مالند و [illegible] بر دست [illegible] تا یک

روغن کاهو بمالند تا این موضع سیاه نشود [illegible]

[illegible] که [illegible] را [illegible]

و نرم کنند و بوی عود و [illegible] صندل زعفران اگر بوده [illegible]

مالند [illegible] سازد [illegible] کنند [illegible]

[illegible] سیاه [illegible] بدارند و [illegible]

[illegible] کاهو و [illegible] بوی [illegible] پس از [illegible]

از [illegible] در هر موضع که [illegible] بمالند [illegible] کاهی

کرده دارو بیست مانند درکیسه ودراز دارد وگل او در هنگام که شود مانند آذرگون

میرویاند و بعضی در صحرائی و زیر درخت کریلی و دیگر درختهای نیز بسیار میروید

و در هند دهقانان متعارف است بسیانند و از برگ او شیره کشند کوفته بمالند

و دندان خبیث را دلیر شدند و یک شبانروز برابر از لب استعمال نمایند که شیره

بینک و در روغن کنجد بردد با هم نم محجت نهند تا که روغن بماند لیس دیگر

شیشه بیابند در شب ها بسر مالند موی دراز میکند و بعد آب لیمون و آمله

با هم سوده شب بر سر بندد و بامداد روغن بر سر مالند و با آب بشویند چون

متواتر چنین کنند موی سیاه شود و از شود جهت خوشبوئی عرق زنان چون

لیمون را استعمال نمایند از اعضا عرق انسان بوی خوش آید بیاورد گل ها

نو رسته که هنوز غنچه باشند از بیلاش یعنی دهاک چیند غنچه ها برگ برآیند

در سایه خشک کنند و کوفته از پارچه بگذرانند و از دو مثقال بر شوق

باشند یک شکر سفید یا نبات یا شکر تری ضم نمایند و دیگر گل است شکفته

که آن را موسی گویند کوفته بلغجه دو [illegible] از بین سایه آمیخته نگاه دارند

و صبح و شام یک مثقال دست یا کم زیاده بخورند از فضاد عرق بر آید

بوی خوش کند اگر در [illegible] نبات [illegible] اگر چه اثری [illegible] در طالع نماید

سیاه کرده یند چون موی را برکنند در آنجا مالند موی سیاه برآید ۱۲

تا بس [illegible] یا کنند طلا [illegible] ۱۰

چهار درم بگیرند و نخست بلیله را جو کوب ساخته در آب تر نمایند یک شبانه روز و باقی ادویه

را نرم سایند بعده با [illegible] دست زنند تا [illegible] بسته شود پس [illegible]

شود از دست [illegible] زنند و در سایه خشک نمایند و هنگام حاجت موی سپید بر کنند و این

حب را [illegible] در محل آن موی [illegible] نمایند انشاء الله تعالی سیاه خواهد رویید موی را

از بن [illegible] کنند [illegible] سپید [illegible] بر محل [illegible] تا آب

باید موی بر کنده [illegible] نمایند [illegible] افیون [illegible] شوند [illegible]

[illegible] کنند و موی [illegible] کنند [illegible]

[illegible] ادویه سیاه که جراحات [illegible] سیاه [illegible]

[illegible] موم [illegible] روغن [illegible] ادویه [illegible]

در ظرف [illegible] جراحات [illegible]

مفید است روغن [illegible] شنگرف [illegible]

[illegible] جدا جدا بسایند در روغن را در صد آب بشویند [illegible]

[illegible] درمی [illegible] دار [illegible] دردی [illegible] مرداسنج

بعده شنگرف [illegible] که [illegible] است

[illegible] گرده باشند [illegible]

[illegible] خاکستر [illegible] بگیرند [illegible] موم

آمیزند [illegible] که برای [illegible] مجرب است

شنگرف [illegible] موم زرد [illegible] روغن

[illegible] ساخته [illegible]

(۸۴)

و نیکو بیازند و وقت حاجت از آن بگیرند و بوقت آرند و در خرقه یا جایی [illegible] شنگرف

مردارسنگ استعمال نمایند و برای بول سرخ بول سیاه زنگار بریزند و در سایه

موم سپید بر یک [illegible] تا یک روغن [illegible] دام [illegible] باشد بیازند [illegible] نخستین

بیازند را زیره کنند و همین روغن برمان سازند پس سوخته بیازند و در کاسه [illegible]

بپالایند و موم در آن روغن بگدازند و ادویه مسحوق در آن آمیزند جراحت را تمام

و قرحه را پاک کند و گوشت زائد بخورد مرهم کلیه جراحت و قرحه و ناصور را و در [illegible]

روغن گل و برای مردارسنگ شنگرف مرهم سازند چنانچه متعارف است و در موم سپید

[illegible] که موقع آتش [illegible] و جراحت را سود دهد موم کافوری را از هر یک یک درم [illegible]

مقدار [illegible] روغن چهار درم ترمس برگ [illegible] مقدار یک فلوس مرهم سازند [illegible]

مرهم [illegible] ثابت [illegible] که فرنگی سنگ [illegible] سپیده کاشغری گل مختوم گل ارمنی

مرده سنگ هر یک یک درم نخست موم کافوری نیم باز در روغن گل نیم پاو اجزا بسیار نرم

سازند و موم در روغن گداخته ادویه در آن کف نمایند [illegible] قرحه را نفع دهد و جراحت

را مفید است [illegible] تا دو روز کافی است مرهمی که جراحت را فراهم آرد و [illegible]

چهار درم موم سپید [illegible] مرهم سازند و [illegible] ده بار در آب [illegible] مرهم

روغنی که زخم را فراهم آرد بار یک [illegible] هر یک یک درم [illegible] نیم ماشه [illegible]

تا [illegible] قرص سازند و در روغن [illegible] کرده [illegible]

که فراهم آوردن زخم [illegible] و ابیض [illegible] مفید است [illegible]

[illegible] را [illegible] موم سپید روغن [illegible]

مرهم سازند [illegible] جراحات [illegible]

چهار

سیاه و سفید و پوست از هر یک یک درم بگیرند و بسوزند بعد از فلفل گرد [illegible]
نیم کوفته در او آمیزند و باریک سایند و در روغن بسرشند [illegible] که حرارت
[illegible] مرهم [illegible] تنبیه که [illegible] شود در [illegible] نفع تمام [illegible]
[illegible] که [illegible] کوفته [illegible] مرداسنگ کشته [illegible]
[illegible] بسوزند و [illegible] باریک سایند و در [illegible]
[illegible] با روغن آمیخته [illegible] چوب نرم [illegible] سازند [illegible] بسبب [illegible] مرهم
سخت شود [illegible] روغن دیگر آمیزند [illegible] که در دفع [illegible]
و سرطان درمی که معروف است [illegible] زنبیه [illegible] تنکری [illegible]
[illegible] یک [illegible] قسم اول باید که زرد باشد یا سفید [illegible]
در [illegible] گرم کنند و [illegible] را جدا جدا باریک سایند و نخست [illegible]
[illegible] باشد اندک اندک [illegible] نرم [illegible] و بعده [illegible] تنکری [illegible]
[illegible] تا که [illegible] دستور [illegible] چوب [illegible] باشند [illegible]
[illegible] آمیزند و [illegible] حل کنند و در شیشه [illegible]
و [illegible] از [illegible] دستور [illegible] که روز اول [illegible] میکنند
[illegible] دوم و سیوم [illegible] کنند [illegible] زیاده از سه روز [illegible]
[illegible] نکردن [illegible] داده [illegible] از استعمال نمایند غرض [illegible] نکند
[illegible] بعد [illegible] کردن [illegible] حاجت [illegible] میگردد
[illegible] روغن [illegible] شود [illegible] میباشد و [illegible]
[illegible] حکم [illegible] حاجت [illegible]

دستهای بعد مرهم نوبهم صلب شنگرف الوان مرهم بعد و سپیده و اسودی باید از این

منقطع شده داشتی حواله تیزاب که ناصور و بکنند و او نیز در برص و جمله

امراض که در پوست شده و خواهند که اثر آن فانی سازند بکار آید کوکرد انوله سار

شوند و قلیر بیکری سپیده بیراکسیس را برابر بکیرند و در روغن شیرینه خوب رود باید قرع

انبیق تیزاب بچکانند و بهر جا که خواهند بزنند چون بر داغ سپیده که برص گویند

استعمال نمایند باید که بعد مقدار داغ سفید بکیرند و در بعضی تیزاب تر کرده بر

گذارند و نگاه دارند تا که شبنه خشک شود تمام تیزاب در آنجا وارد و اگر حاجت آید

دیگر بار ایضاً آرند [illegible] جراحت را اگر واقع شده باشد مرهم تدارک نمایند و این مرهم

در هیچ نقش دارد بتوتیه سوخته مصفا با تیکری عباسی سرشته شود و استعمال نمایند [illegible]

سوم سفیده بر چند برابر سپید ادویه روغن زرد مرهم سازند و بکار [illegible]

که ناصور را سود دهد تیکری با عسل سرشته و استعمال نمایند [illegible] و در بکردن جراحات

مثل ندارد و سریع الاثر است مردار سنگ یک حصه رال دو حصه روغن بقدر حاجت

نخست مردار سنگ را باریک سایند و در روغن بریان کنند چندانکه رنگش سیاه شود

بهر — بعد رال آمیزند و [illegible] نیز سیاه گردد [illegible] برای ناصور و زخم کهنه والتیام

آن مجرب است شنگرف یک جزو موم زرد سه جزو روغن [illegible] و توتیه [illegible]

و موم در روغن گداخته شنگرف و [illegible] توتیه [illegible] در آن انداخته خوب [illegible]

و نگاه دارند بقدر حاجت [illegible] و در [illegible] شنگرف مردار سنگ [illegible]

اند [illegible] های خرنبه و [illegible] جراحات [illegible]

[illegible]

کنند و سمها که بر زبان کنند بر دو آرد و آن را [illegible] و تشقق نیز مفید است دیگر سمها که
بر بیان سازند بر روغن آمیزند و بر [illegible] ریزند و بر روغن آمیزند و [illegible] ریزند [illegible] گرده
اندام ال جراحت عجیب الاثر است موم کافوری و سفیده [illegible] و مرداسنگ
هر یک یک دام [illegible] ربع دام [illegible] شیره روغن [illegible] دام روغن را داغ کنند و موم
در آن گدازند و مرده سنگ سوده در آن آمیزند و [illegible] لحظه فرود آرند و چوب [illegible] کنند
باز گرم کنند [illegible] مسحوق آمیزند و سفیده [illegible] آمیزند و [illegible] کنند و باز گرم نمایند و فرود
آرند آب [illegible] آمیزند تا [illegible] شود عند الحاجت [illegible] ریزند و باید که ظرف آهنی
باشد [illegible] مرهم [illegible] الاثر است اسغول فلفل [illegible] هر یک [illegible] تولچه
[illegible] زرده سفیده [illegible] تولچه [illegible] ریزند نیم [illegible] ادویه کوفته بیخته در روغن
زرد که گداخته باشند آمیزند و در ظرف گلی نهاده تا سرد شود [illegible]
و [illegible] هر مرتبه چوب [illegible] کنند [illegible] جامه [illegible] سوخته بر زخم باشند [illegible] مرهم
مرهم بینج حنظل و [illegible] بکار برند [illegible] پیکان خلیده بیرون آرند [illegible]
و [illegible] که در استخوان شکسته مانده باشد بر آرد [illegible] کارد و [illegible] روغن گاو [illegible]
بر زخم [illegible] پیکان خلیده بیرون آرد [illegible] آهن [illegible] کرده [illegible] زخم
[illegible] که در [illegible] زخم [illegible] زخم کارد و شمشیر [illegible]
[illegible] چوب [illegible] زخم [illegible] کاغذ سوخته [illegible]
[illegible] سوخته [illegible]
[illegible] مساوی [illegible]
[illegible]

بسیار دیده‌ایم زخم مانند نقره رساند البته [illegible] زخم قند سیاه چینی بر زخم بپاشند
و درد منع شود و اگر دهن زخم بسته باشد بشکافند و ریم برانند اگر چه زخم عمیق بود و در
بستن سه روز یک مرتبه بکشایند [illegible] باز کوفته و قدری نمک داده بر زخم بپاشند و درد
[illegible] برگ [illegible] خورد [illegible] آب ساییده بر زخم بپاشند درد ساکن شود
مجرب است مرهم هر گونه زخم [illegible] ده جزو [illegible] سه جزو [illegible] آتش [illegible]
کنند چنانچه خاکستر شود و کته سفید را [illegible] ساخته [illegible] را با هم آمیخته در [illegible]
با [illegible] شیر [illegible] بقدر کفاف آمیزند و بسیار نرم نمایند و [illegible] بپاشند
وقت حاجت [illegible] با آب خالص ساییده بر جراحت در زخم [illegible] تمام
رسد [illegible] مجرب است زخم [illegible] و هر گونه جراحت که عسر الاندمال است [illegible]
مجرب [illegible] از موده کته [illegible] با روغن [illegible] خالص [illegible]
هر یک [illegible] توله [illegible] هر یک [illegible] سه ماشه [illegible] اول آب و روغن
یکجا کرده در ظرف [illegible] کامل [illegible] نمایند که [illegible]
بوده ادویه دیگر خوب کوفته بیخته هر یک علیحده وزن نموده در آن [illegible] روغن
مذکور انداخته [illegible] در ظرف [illegible] آتش دهند
[illegible] یکجا [illegible] بوده در ظرف چینی یا نقره [illegible] و [illegible] جراحت [illegible]
بعد از سه چهار روز [illegible]
[illegible] وقت [illegible] از [illegible]
[illegible] جراحت [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] اگر [illegible]

یا جلد بریشم بر زخم افشانند و ببندند [illegible] یا توتیا [illegible] از اول بیارند شستن [illegible]

بر جراحت که باشد خشک سوخته بسوزانند و خاکستر آن بر زخم نهند خون بند کند [illegible]

[illegible] که بر [illegible] کرده پارچه [illegible] مثل جراحت [illegible] بندند چوب باریک [illegible]

بر بندند و دست بر آن نهاده دارند از [illegible] و دیگر [illegible] چوب

بر آن باشند و گرفته دارند همچنان [illegible] تا که خون باز کند بر جراحت [illegible] شود [illegible]

[illegible] کنند [illegible] معمول [illegible] و باید [illegible] ببندند و بگیرند

[illegible] در قیق [illegible] تا که خون [illegible]

[illegible] جراحت [illegible] تا رسد و خون بند نشود [illegible] بسیار

[illegible] دوا [illegible] داغ دهند شریان را که داغ [illegible]

[illegible] باید کرد که بجز جراحت شریان کرده شود و [illegible] خون شریان [illegible]

[illegible] رقیق القوام [illegible]

[illegible] بگیرند و [illegible] همچنان بستانند [illegible] یکجا کرده [illegible] بر زخم [illegible]

[illegible] جراحت [illegible] بگیرند و [illegible] سفال [illegible] در آتش گرم [illegible]

و بالای [illegible] سفال روغن اندازند قطرات [illegible] سفال [illegible] چکد باید

که درین زخم چکد [illegible] خون بسته شود [illegible]

در جراحت [illegible] کنند و [illegible]

[illegible] خورند و خاکستر [illegible] بر جراحت [illegible]

[illegible] پارچه سوخته [illegible]

نفث آهک قلقطار و دم الاخوین [illegible] سرمه سایند و در دهن ریزند خون

بند شود [illegible] چون سرگین تازه اسب گرم گرم بر زخم کنند خون بسته شود

دیگر گاه خون زخم و شکم باشد [illegible] باید که هر روز یک قدح خورد آب [illegible]

دیگر لعاب [illegible] روغن آمیزند و بنوشند یک هفته [illegible] عرق

روغن بابونه [illegible] بر بدن مالند چیزی بنوشند عرق بسیار گردد [illegible] آب

نیمگرم بر بدن مالند و چیزی بنوشند [illegible] و [illegible] آن بر بدن [illegible]

در تعریق مجرب است [illegible] بر اطراف مالیدن

از معرقات است خصوصاً در حمیات کثرت عرق خاصه که در دست و پای

شود [illegible] را در اندک [illegible] کوفته در آب [illegible] سپید [illegible]

[illegible] سبز [illegible] سفال سبز [illegible] خشک [illegible]

و صندل [illegible] که در قطع [illegible]

عرق مجرب است کشنیز خشک کرده سماق [illegible] سپید [illegible]

هر یک [illegible] مثقال بنوشند [illegible] عرق [illegible] صندل سپید زعفران [illegible]

[illegible] ساخته بر بدن مالند [illegible] نرم کند و

[illegible] و [illegible] سازد [illegible] بوی [illegible] عرق [illegible]

صندل سپید [illegible] کرده [illegible] ساخته

[illegible] آب آمیخته [illegible]

[illegible] گرم [illegible] سایند [illegible]

[illegible] آب گرم [illegible]

[illegible]

مفید است که با گلاب و با روغن گل استعمال کردن که تنها ردع مواد بجانب قلب
دارد عرق چینی که بوی نعناع و گلاب [illegible] [illegible] تولد عنبر
صندل سوده [illegible] [illegible] طلا کنند بر محلی که [illegible] بود
است [illegible]
اگر استخوان از جای رفته باشد بعد از آن رجوع نمایند از محال [illegible]
[illegible] نوشته می‌آید [illegible] سفیداب [illegible] ماش [illegible]
و سنگ [illegible] است [illegible] آمیخته [illegible]
شیر [illegible] سوخته شود و [illegible] طلا کنند و [illegible] عضوی که ضرب رسیده باشد
زدن چوب یا از افتادن [illegible] و این [illegible]
برگ [illegible] طلا نمایند و [illegible]
هرسه [illegible] سفید است و [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] جدا جدا [illegible] در روغن کنجد آمیخته [illegible] در عضوی
[illegible] باشد [illegible] در شیر [illegible]
آب [illegible] [illegible]
[illegible] باشد [illegible] از [illegible]
[illegible] عضو [illegible] و در [illegible]
[illegible] استخوان را که [illegible] باشد نفع دهد [illegible]
[illegible]

و گوشت در استخوان و پی باشد و عضو که باد گرفته باشد آنرا نیز دفع کند

اگر چه کهنه باشد [illegible] پوست [illegible] با آب بپزند و گرم کرده بمالند دوای زرد چوبه

و صابون با آب بپزند و [illegible] گرم کرده [illegible] که [illegible] را و درد کمر [illegible]

آرد با آب گرم بر عضو [illegible] یا سفیده تخم مرغ [illegible] ببندند

و بر [illegible] عضو را گرم نمایند تا دوا [illegible] نماید [illegible] که برای ضربت رسیده

افتادن شخص را از جایی یا دیوار دانند [illegible] شخص [illegible] باشد

در [illegible] یا [illegible] چسبیده یا [illegible] بود و خون بسته شده باشد و [illegible]

بیجا شده باشد و همچنان سخت گشته [illegible] خواهند که آنرا نرم کند و

[illegible] بسته [illegible] نیم [illegible] پوسته [illegible]

نیم [illegible] روغن [illegible] گرم نمایند [illegible] و دران [illegible]

سازند [illegible] جدا جدا [illegible] ساخته [illegible] دیگری و

[illegible] آن [illegible] انداخته آب اندازند و بجوشانند تا که در خورد روغن [illegible] گرم

گرم [illegible] گویند [illegible] که بهترین غذا [illegible]

و سقوط شود [illegible] و مومیائی بر روغن گاو خوردن

[illegible] که [illegible] از [illegible] و سقط [illegible] خون [illegible] دل

[illegible] شود [illegible] گشته [illegible]

[illegible] آن [illegible] ساخته آمیزه

[illegible]

[illegible]

(۹۳)

که فرزند و مقعد و گوشت اعضا را از تجربات معروفه است بلکه بهتر باد و کمان
عام کوفته باشد سیاه آمیخته بمقدار یک تواند خورد بخورد [illegible] آن
تا نیم بار است [illegible] نخستین [illegible] استخوان شکسته [illegible]
یا از [illegible] بیرون [illegible] آمده چون که [illegible] بجای خود [illegible] باید
روز نخستین عصابه [illegible] زرده بر عضو پیچند و زیاده [illegible]
از [illegible] که باید [illegible] باشد بر بندند تا عضو را مستقیم دارد [illegible]
جا [illegible] چوب بر بندند چنانکه متوازی [illegible] و تا دو سه روز [illegible]
روز سیوم احتیاط [illegible] بگشایند و [illegible] چوب [illegible]
در سفیدی بیضه حل کنند و بالای پارچه باقیه طلا [illegible] و بر عضو پیچند باز
همان [illegible] زیاده [illegible] عصابه [illegible] بر بندند و [illegible] روز سیوم [illegible]
و عضو را [illegible] تا که [illegible] پس اندک اندک حرکت [illegible]
[illegible] بلیله زرد هفت درم کوفته با آب لیمون کهل کنند و [illegible]
بیشتر کهل کنند بهتر باشد [illegible] مقدار [illegible] حب سازند یک صبح و
یک شام دهند غذا نان [illegible] نمک [illegible] سازند [illegible] لیمون [illegible]
[illegible] تمام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بخور دهند یا بینی و بناگوش [illegible] دوا که دوا جوش کنند ترشی و بادی نخورند [illegible]

غذا [illegible] و شیرینی زنهار نخورند که قی بسیار خواب آورد و از این دوا [illegible]

مسهل [illegible] در [illegible] رود [illegible] بوی بد [illegible] هر چه بکنه باشد خوراک

خوراک دوا [illegible] کنند [illegible] روز سیوم ترشی بسیار [illegible] بخورد که [illegible] مقدار [illegible]

که اگر در کام [illegible] شده باشد و از باد و حرارت نفوذ کرده [illegible] که دوا [illegible] سخت

[illegible] دانه در [illegible] [illegible] را [illegible] کوفته زنند و [illegible] تا [illegible]

[illegible] کرده تا نرم شود صباح در شیشه معمول الحکمت [illegible]

[illegible] [illegible] کام [illegible]

[illegible] [illegible] روزی دو بار در یک هفته صحت کلی شود و [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] که سوخته شود [illegible]

[illegible] [illegible] آب [illegible] [illegible] آب ادویه [illegible] و [illegible]

کنار [illegible] زنند و [illegible] قوت [illegible] صبح و شام [illegible] و غیره [illegible]

[illegible] سودا [illegible] چیز دیگر نخورند اگر نتوانند این [illegible]

[illegible] استعمال [illegible] [illegible] [illegible] اندر این و مرد [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شود و [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و روی [illegible] و [illegible]

بکشند تا نخود با روغن بسیار خورند و از اطعمه روغن مطلق اجتناب نمایند جهت دفع سمیت
[illegible] بالجمله باید از تدبیرات سابقه کار برد [illegible] ادویه [illegible] را بکار [illegible] نمایند
خصوصاً [illegible] و [illegible] [illegible] عقرقرحا [illegible]
[illegible] باید [illegible] قدری [illegible] باید [illegible]
پس آتش نباید کشند [illegible] باید [illegible]
کهنه [illegible]
[illegible] و اجازت نخوردن این دوا وقتی است که [illegible]
و باید [illegible] خوردن [illegible] و خلط [illegible] دهان [illegible]
بالجمله [illegible] بسیار باید خورد بعد از تناول یکماه و ده روز [illegible]
[illegible]
یکدام [illegible]
[illegible]
[illegible] سیماب [illegible]
[illegible] سیماب [illegible] کنند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قطعه کرده [illegible]
[illegible]

و شیرخشت بشند و کلیه قفا بلو از ین دوا الحد سه روز درین آید و دسته بشد و دوا

بیا شاید که گوید از بند تا الله لیس بر آید بعده پنج کتار [illegible] بکوبند و غرغره فرمایند

یا بکوشانده باشد و برگ [illegible] عرضوه کنند و دین نو خواهد شد در هفت [illegible]

و زین یا دو عرق یک هفت بیاید و در بستو مجرب است و باید که از [illegible] دراست

سر آنرا دود رساند و دواهای [illegible] و [illegible] حمیت [illegible] علاج [illegible]

خانع است سیماب دو مثقال در [illegible] کنند و یکجا [illegible] الف سفید [illegible]

اند کرا [illegible] دوا [illegible] کرده صلابه نمایند تا سیماب کشته شود پس [illegible]

[illegible] سفید کوفته بیخته [illegible] سازند [illegible] از فلفل حب [illegible] بند [illegible]

[illegible] از [illegible] گیرد از گذشت [illegible] دست و پا و [illegible]

یا در کام و قضیب [illegible] افتاده باشد و از [illegible] حب [illegible]

و باید که اول [illegible] شود [illegible] گوشت [illegible] و [illegible] چاره [illegible]

و این دوا [illegible] از [illegible] تا [illegible] از سر نو جوان گردد [illegible]

نسخه بسیار مجرب است [illegible] دوا [illegible] چو [illegible] بوزن [illegible]

و قند کنند و دوا [illegible] در قند [illegible] فرو ریزند

[illegible] باید [illegible] کفاف [illegible] دوا [illegible]

[illegible] روز [illegible] [illegible] باید [illegible]

در قند [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

بیست سه بعضی جای شکافته بخورند یک هفته درست ملیم است [illegible] آرد دو گرم [illegible] بکند

تکلیف باید داد در سکنجبین نان مرغ پخته نمک باید آن بخورند تا دل کند و اگر مصر [illegible]

نوع نوشیدند و گاه باشد که دوا کی [illegible] چون برسید [illegible] باید کرد [illegible]

سوخته با نوع [illegible] خواهد شد [illegible] [illegible] [illegible]

که دوای سعدیرا [illegible] کوفته بیخته روز اول [illegible] [illegible]

[illegible] هفت باشد خورده [illegible] بکذارند و درینجا یکهفته بکردند [illegible]

[illegible] شد خواه اول خواه در میان خواه آخر [illegible] [illegible] باید [illegible]

ازین دو [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] سنگ [illegible] [illegible] مقشر قند سیاه [illegible] بیخته مرده سنگ [illegible]

[illegible] کوفته بیخته [illegible] قند [illegible] سازند [illegible] خوراک [illegible] اده روز [illegible] غذا [illegible]

نا [illegible] [illegible] وحبوب کرمان باید ساخت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] کم [illegible] باشد [illegible] خشک خورند [illegible] [illegible] باید داد که [illegible] [illegible]

[illegible] که [illegible] [illegible] و [illegible] با [illegible] سیماب دو مثقال وزن

کنند و [illegible] [illegible] سپید انداخته [illegible] [illegible] آب [illegible] داخل کرده

[illegible] [illegible] تا سیماب کشته [illegible] [illegible] [illegible] یک [illegible] [illegible]

بیخته باید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] انگار [illegible] باشد باید [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اول [illegible]

و ده ده با فلفل دود شود چنانچه در صفر بالا در این نسخه نانست شناخت باید سیاه

لیمون خانمی ده دم قند کنه مغز بادام پسته را در طاس انداخته سه نوبت شیر لیمون

سحق کرده باشند بعد یکدام مغز فست آس کرده در آن داخل کرده سحق کنند تا مثل

مکت [illegible] شد حب [illegible] هر روز صبح و شام بیکدانه حب خورند از بادی و زیتی و بادی

برای سیری [illegible] به [illegible] که [illegible] یکتو رسانیدنا متقیدی [illegible]

فی سبیل [illegible] انداز [illegible] شش بودی تا سه روز یکی صبح و یکی شام [illegible]

[illegible] روی [illegible] آب لیمون بسایند و بقدر سر تکس [illegible] سنبر سای [illegible] اندر

حل زره طلا [illegible] حب [illegible] برای از تنگ جذام و قروح فرمین و [illegible]

مغز بادام برگ حنا ترازه یک [illegible] مقلب [illegible] عربی [illegible] [illegible]

[illegible] بر یک نیمدام عاقر قرحا [illegible] بیز کرده در [illegible] زعفران و [illegible]

[illegible] دو دام کافور [illegible] و [illegible] مستوی هر یک یکدام تا [illegible] [illegible]

به لیمون و [illegible] بسنگ [illegible] آمیخته با آب [illegible]

[illegible] که [illegible] [illegible] آلت [illegible] را [illegible]

[illegible] خرمهره [illegible] برابر گرفته [illegible] حب [illegible]

[illegible] در ده [illegible] که [illegible] فقیح و [illegible] چالکو [illegible]

[illegible] صبح [illegible] برابر گرفته [illegible] آرد [illegible] نقد

ملفا [illegible] [illegible] باید [illegible]

[illegible]

(٩٦)

و از تو شیخ و نمک طعام یا ... ... باشد یا الکلب زنبیل شود و از حاجت افتد ... ...
دیگر طور ... ... نمک ... ... در شیر ... ...
عند الحاجه ... ... باشد ... ...
... ... یا ... ... کدام ... ...
... کدام ... ... بقدر حاجت ادویه یار ... ...
... ... عند الحاجت ... ...
... الکلب طلا ... بس از چند ساعت ... ...
... ... الکلب ... ...
در ... ... روز ... ... کذا ... روز ... ...
قسم اول ... ... چوب ... ... تا چهار روز ... ...
عند الحاجت ... ...
... ... طلا ... و آب ... ... دیگر ... ...
... ...
... ... الکلب ... ...
... ... چند روز ...
... ...
... ...

ریوند کوفته بیخته بکوزن کثیرا نصف وزن شیر تازه حل کرده

کف بمالند روزی چند مرتبه مجربست باب اینها تو بر که بر خورد با چیونی

زهر مار نفیسه ... مسموم که هر شیرخواره و... نباتات را سود دارد

تنها که مهری ... که کوفته بریان کند بروغن گاو و بادیگر حیوانات آمیخته

بنوشند اندکی ... خواهد کند باز دهند تا یکبار که خورده شود

دوای که زهر مار را مفیدست همچو که ... مار ... هنیش خورد ... آنکه

... بیخ ... تا ... مار گزیده را بنوشانند دوای

از بیخ ببول ... مجربست ... سفید ... کسی

بیت و یکبار ... پس آن ... بکشند یا ...

زهر مار ... شود و مار گزیده را ... بیهوشی ... باشد ...

کاغذ یکپاره در آب حل کنند ... زهر مار ...

گاو آهن گشته ... گرم باشد ... شود ... که

خود آن ... زجای ... کاشته

... مار ... بیخ ... شده

... دوای ... مسموم ...

... ز صحت ...

...

زهر مار دور شود و اگر تخم بنگ با موم آمیزند و بسوزند و دود آن بر جای مار گزیده
گوید بسیار منفعت کند [illegible] سیاه [illegible] ببندد و بیرون آید مار بریده
[illegible] بر آن ببندد و [illegible] ببرد [illegible] آورد [illegible]
[illegible] چونه و نوشادر بکوبند و در کوزه‌ای باشد و مریض را بفرماید که
بالا [illegible] تا بوی آن [illegible] برابر [illegible] مار گزیده [illegible] تخم [illegible]
دیگر [illegible] و وقت آب انداختن [illegible] بر وجه [illegible]

97

و چون [illegible] مار گزیده و زهر خورده از [illegible] بیهوش شده باشد [illegible]
از [illegible] بسیار شود [illegible] آب [illegible] آب [illegible] باشد
[illegible] خشخاش [illegible] مار [illegible] آب [illegible] انداختن
[illegible] دیگر [illegible] مار گزیده بیهوش شود باید او را [illegible]
[illegible] پوست [illegible] ما حول [illegible]
[illegible] آب [illegible] آغاز [illegible]
خوابیده [illegible] خواب [illegible]
بر چشم [illegible] مار [illegible] چشم محفوظ باید [illegible]
آب انداختن [illegible] خواب [illegible] آب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تخم سیب [illegible] و [illegible] بر زهر کژدم [illegible] و آید [illegible] بول [illegible] خود [illegible]

زهر کژدم دور کند [illegible] یا [illegible] بجوشانند و [illegible] آن بر گزیدگی کژدم [illegible]

در حال ساکن کند [illegible] پوست [illegible] و برگ [illegible] و [illegible]

[illegible] تازه و [illegible] برگ حنا [illegible] بست [illegible] برای [illegible] گو [illegible]

[illegible] در [illegible] و در سایه خشک نمایند و [illegible] بر [illegible]

[illegible] از یک طرف با [illegible] کنند همچنان از [illegible] طرف [illegible]

بحل [illegible] گذارند و [illegible] دارند تا که [illegible] جذب کنند [illegible]

نمایند و درست [illegible] اجرا کرده [illegible] از یک طرف [illegible] بگیرند و [illegible]

را با [illegible] کژدم [illegible] چنانکه [illegible] چشم

[illegible] آن [illegible] چشم را از [illegible] دارند و [illegible]

بر [illegible] چشم [illegible] بطریق [illegible] کنند و [illegible] آب [illegible] فرود [illegible]

[illegible] بگذارند و [illegible] چون [illegible] تخم

[illegible] بر زخم کژدم [illegible] کژدم در روغن [illegible] جوش [illegible]

[illegible] بر زخم [illegible] این روغن با [illegible] آمیزند و چون [illegible]

[illegible] از [illegible] تمام [illegible] کژدم [illegible] نکند [illegible] از [illegible]

کژدم [illegible] بگیرند [illegible] روغن چراغ [illegible] کژدم [illegible]

[illegible] بر زخم [illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible]

[illegible]

سپید و لیسانند [illegible] در یکی ملا و از تجربات نوشته‌ام [illegible] بگیرند سه‌ها که یا

بو مساوی [illegible] خالص و مساوی آن [illegible] کاری با بان میخورند اگر آنکه آب ندیده باشند

[illegible] با [illegible] کوفته [illegible] دست [illegible] دهند که [illegible] با هم مالد بسیار [illegible] از

باسید [illegible] در ساعت [illegible] کوبیده [illegible] در دو [illegible] گزدم [illegible] شود

(98)

در موضع گزدم گزیده اگر بسیار [illegible] باشد درد [illegible] کوفته محل

[illegible] گذارند سود دهد [illegible] از [illegible] تخم [illegible] سرکه [illegible]

بخورانند فوراً از ایشان [illegible] گردد [illegible] چند [illegible]

و با سرکه آمیخته بخورند [illegible] شیر [illegible] کیف [illegible] افیون سود مند است

[illegible] کلی [illegible] کافی است باید [illegible] شیره [illegible]

ده تولهٔ سرکه [illegible] بیاشامند و انگشت [illegible] نهاده قی کنند [illegible]

[illegible] آشامند [illegible] شیره [illegible] بخورند [illegible]

[illegible] آدمی [illegible] برسد [illegible] شبیه [illegible]

[illegible] نمک [illegible] آدمی [illegible]

[illegible] آنمقدار که [illegible] از آن آب [illegible] قطره

[illegible] باشد و باقی [illegible] بخورد [illegible] شود [illegible] گزیده [illegible]

[illegible] بخورند [illegible] ناف [illegible] تخم

[illegible] آب [illegible] [illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible] فوراً از ایشان [illegible]

بنج یا برگ آن خائید و زیانید بمجرد خائیدن شفا شود صاحب گنج یاد آورده و درین امر حکایتی

طولانی نوشته و مرقوم نموده که جرجیره دو قسم است یکی آنکه پوست شاخ او سرخی داشته باشد

در پنجابی [illegible] نقصان [illegible] بوی [illegible] علامتش آنست که در وقت نشستن شکم درد کند

و اگر بیخ [illegible] بول کند رگ پاره شود باید که حلوای خادم یا پاره پاره بخورد [illegible]

بگذارد [illegible] آب شیر [illegible] بقدر [illegible] بخورند تا قی کند [illegible]

نشانه [illegible] حلق کرده قی نماید تا سوی [illegible] حلوا بیرون آید [illegible] برگ [illegible]

کوفته [illegible] ام [illegible] بنوشند سوی آب گردد [illegible] یا [illegible]

فرو برند سوی [illegible] جا که باشد [illegible] یا امعا یا [illegible] روز دویم یا سیوم در [illegible]

بیرون [illegible] تریاق فاروق نیم [illegible] دو [illegible]

آب لیمو [illegible] تریاق بخورد [illegible] فلفل بخورد [illegible] آب لیمو [illegible]

[illegible] بنج [illegible] هندی [illegible] حلوا [illegible]

[illegible] برگ آن یا تخم آن یا [illegible]

[illegible] بنج [illegible] برگ آن یا [illegible] درخت [illegible]

[illegible] نقصان [illegible] آب لیمو بخورند [illegible]

باید [illegible] طعام خوردن [illegible] دارد [illegible]

[illegible] خوردن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(٩٩)

مسمنات ... آنچه سبب هزال است ترک باید کرد و تغییر در
غذا باید نمود و این دوا مسمن است حب نوع مقشر با شیر گاو مسحوق کنند و
با آرد سمید بقدر احتیاج با شیر سرشته نان بپزند بروغن بمقدار و قدری خورند با شکر و
شکر سمسم مقشر بادام مقشر و مغز فندق و مغز پسته ... بکوبند با شکر ... درم ... فندق ده درم
... مجموع کوفته و بیخته ... بیست درم ... سمن ...
آنچه و نان ... خورند ... کشنده ... سیاه ... زرد ...
نرم کوبند و شکر ... آمیزند و قدر ... کنند ... [illegible]
کاف ... درم ... کنند ... بخورند ... مسمن است ... بعد ... که
آن ... خراطین ... الحدید ... سیر ...
زعفران ... حب ... بجوشانند ... باید ...
... روغن ... روغن ... ریخته ... در آن آمیزند
بجوشانند با آب ... و روغن ... بخورند ...
... کنده ... کوفته ... آن شکر ... آمیخته ...
... درم با شیر گاو ... خورند ... زنجبیل ... و ترش
... گرم خوردن ... حرارت کردن ...
... ضعف ... طعام خوردن ...
لاغر ... [illegible]
ده درم ... ده درم ...

مشولات است و چون گشته انگبان لبته متوعلیه فلفل و دار فلفل نمک ساک را برکوفته

بنفشه بعسل سرشته بند تا یکهفته متواتر خورند از سعات شود کز خشکی و کدورت و ربیع

کرده و از زنش بادام را در شیر گوسفند خورند و خوش تا یکهفته بهای الیاف کنند بعد

از دو ساک و دم قند کنند و دم با شتا هر روز بخورند حلق لبته نکند باید دیگر علاج

بنجیدم از کجر بیت کنند خرما ده عدد در سه ۳ یا داب بجوشانند صافی آن

کیرند و با عسل یا قند مقوم سازند و بیاشامند آواز صاف گردد و با شیوه غلیظ برآید

شوند و دهن غلیفه دو روغن بادام بلکی کرده غرغره کنند فساد صوت که بسبب بیوست

بود دفع گردد نیز با آب سپندان غرغره کردن منفع حلق است [illegible] اذا ارد الحطابی او رق

و سیو کبر یا نوشادر خریده بزرق باست قیطی بو خدا حرا سواد و تحریر ... اگر

نزدل مجی کنند عوضها از شیره بیدها و حب البیا در وجع بدوان و بیخریها از کتاب

نزلی الحفظ ... فامی بسر ... و الدحامض و اندیره ... رقیه وینتع

و بدعلیه یخف فانه یجی و لا یبقی اثره ... حسن بالکتف ... سبب ...

عده من کبرت ابیض افراسیوس ... یجی بحل الحرسه بعد کالمریم بعملک ملقطه

بلجیلقته فی الطل ثم یحک بالاد من ... حتی یزول و لا یبقی له اثر ...

و بیت ... من الکتاب سفیداج الرصاص ... اجزاء سواء ...

و یجیف فی الطل ... دوا ... رساوق وا ... و یجعلهما فی اناء ...

طرق حاکم ثم ... [illegible] ... تجفیف ... [illegible] ... ساده

ترکه ... [illegible] ... شیره ... [illegible] ... وازاب ... [illegible]

۱۶۵

پارچه خواهند بنگار رنگ کنند سه روز بدارند بعده با سرکه ترش شسته [illegible]

قرنفل سفید بیارد با شیر ده لیمون کاغذی در آن بسایند [illegible] وغیره

[illegible] بدور بر آتش گرم کنند نقش [illegible] بسیار [illegible] تران [illegible]

با [illegible] معصفر و شیر اگر کنند [illegible] روز خشک [illegible] که از آن

[illegible] الحد [illegible] تیه باید خمیر کرده بر آن

آن نان را [illegible] کرده [illegible] مرغی که از آن بخورد [illegible]

[illegible] زیر [illegible] گرم [illegible] بسیار [illegible]

هر قدر که خواهند بگیرند [illegible] گندم [illegible] بدارند تا [illegible]

[illegible] گندم [illegible] شسته بمجرد خوردن

[illegible] آفتاب بر [illegible]

[illegible] از اجزای [illegible] نیم باید [illegible]

نیم باید پارچه [illegible] بسیار [illegible] پارچه [illegible]

[illegible] کرده [illegible] تا داغ میشود

[illegible] سیاه [illegible] تا رنگ [illegible] پارچه [illegible]

[illegible] تا پارچه سیاه گردد [illegible]

چند [illegible] پارچه را [illegible] باید فرود [illegible]

[illegible] بدارند [illegible] پارچه [illegible] رنگ صاف [illegible]

[illegible] بماند [illegible] رنگ [illegible]

تاریخ هفتم ... ۱۲ تمت تمام شد نسخه قرابادین اکبری من تصنیف محمد اکبر عرف شاه ارزانی

عفا الله عنه و الدیه ... بتوفیق الملک الوهاب ... فی التراب تمام شد

بدست خط فقیر حقیر ... غلام حسین ابن غلام محمد ساکن قصبه ...

المهالک بموجب الحکم ... [illegible]

بتوفیق ... تمام کرده یافت بتاریخ اول ماه ... یاد ... وقت ...

۱۹۰۳ بموجب ... ۱۲۹۳ هجری بیت هر که خواند دعا طمع دارم زانکه من بنده گنهگارم

... این نوشته را نویسنده ... خواننده ... تمت تمام شد

برای دفع جراحت زین درود شریف

بیست و یک بار ... مرکند

و بنویسانند انشاء الله صحت شود

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم صل علی سیدنا محمد و علی آل

سیدنا محمد ... الدنیا الی فنائها

... الی بقائه و ...

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم صل علی سیدنا محمد و علی آل سیدنا محمد

بعدد داء و دواء و بارک و سلم

یازده بار این درود و یازده بار سورهٔ اخلاص (۱۵۱)

بالتیمه بعد نماز فجر خوانده بروح فتوح پیغمبر صلعم

بکنانند

برای ویا نوشته در گلو به بندد

بسم الله الرحمن الرحیم

الهی بحرمت حضرت خواجه محمد صادق احمدی

نقشبندی سرهندی امدونا الله تعالی عنه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]